

ایران را تسلیم چپاوتگران خارجی می کنند

# استقلال ملی در خطر است!

فوق العاده شماره ۵ «راه توده» (ضمیمه شماره ۲۵)

# راه توده

۲۰ صفحه

دوره دوم شماره «۲۵» مهر ماه ۱۳۳۳

دو پیروز  
بزرگ  
انتخابات  
سوئد

سوئد - احمد (ص ۱۹)

مجموعه توده ای ها

# توده ایها، بر سر دوراهی تاریخی!

\* تلاش دارند، حساسیت نیروهای انقلابی را نسبت به خطر بسیار جدی مداخله امپریالیستی در کشور ما، کاهش دهند. پاره‌ای تصور می‌کنند، هر چند احتمال مداخله امپریالیستی در کشور ما وجود دارند، اما این مداخله بطریق همه زبان‌های آن، لابل این حسن را خواهد داشت، که سز ارتجاع حاکم را از سر مردم ما دور خواهد کرد. این تصور بسیار گوه‌گانه‌تر از آن است، که بتوان آن را جدی گرفت. آیا باید امپریالیست‌ها را تا این اندازه ابله به حساب آورد، که حتی برای یک لحظه این فکر را در مغز خود راه دهند، که دارنده‌های ارتجاعی را، که این همه به منافع آنها خدمت می‌کنند، کنار زده و حاکمیت را به نیروهای مترقی واگذار نمایند، که با منافع آنها مبارزه کند؟ کدام نمونه این چنین را در تمام تاریخ سراغ داریم، که توقع داریم کشور ما همین آن باشد! اگر همه نیروهای مترقی و انقلابی درست عمل کنند و در راه بسیج توده‌های مردم بکوشند، روند تحولات در کشور ما، دیرتر یا زودتر، به کنار رفتن ارتجاع به نفع نیروهای مترقی خاتمه خواهد یافت و این یک پیروزی انکارناپذیر است. اما اگر پای مستقیم و آشکار نظامی امپریالیسم به تحولات داخلی ایران کشیده شود، هیچ تریهید نباید داشت، که توده‌های مردم و نیروهای مترقی ایران بزرگترین بازنده حوادث و ارتجاع برنده کامل آن خواهد بود و درست به همین دلیل است، که ارتجاع در داخل و سلطنت طلبان در خارج، با این شدت و حدت بدنبال یافتن وسیله‌ای هستند، که بتوانند از آن طریق پای امپریالیسم را مستحیما به مین ما باز کنند.

\* امکان اینکه جنبش توده‌ای کشور بتواند بطور مسالمت‌آمیز نیروی راستگرا و ارتجاعی را از حاکمیت خلع نماید، بیش از اندازه ناچیز بوده و احتمال مطرح شدن راه و روش‌های غیر مسالمت‌آمیز بسیار قوی است. بنابراین، مسئله این نیست، که اگر جنبش مردم توان کنار زدن «ولایت فقیه» و حتی فراتر از آن را داشته باشد، ما در مقابل آن بایستیم. مسئله این است، که صدمه و غیرمطمئن را تشخیص دهیم آنچه که اکنون صدمه است، این است، که اگر قرار است رژیم «ولایت فقیه» کنار رود، اولاً کنار رفتن آن باید به دست نیروهای انقلابی و دمکراتیک صورت گیرد و ثانیاً این رژیم باید بتواند نمایندند حاکمیت نیروهای راستگرا و ارتجاعی و حکومت کلان سرمایه‌داران بر کشور و به مثابه یک مانع پیشرفت انقلاب از سر راه برداشته شود و نه بتواند یک رژیم و یا نظام «مذهبی»، که تنها به حریف مذهبی بودن آن، لازم است ناپوه کرده. بدلیل قدرت جنبش مردمی، راستگرایان چون نمی‌توانستند بنام «ضد انقلاب» بر کشور حکومت نمایند، بنام «انقلاب» به حکومت ادامه دهند.

\* برای احزاب و سازمان‌های چپ، که در راه پیروزی انقلاب بیهمن، اگر نه بیش از نیروهای مذهبی، لابل به اندازه آنان تلاش و فعالیت کرده‌اند، در صورت روی کار آمدن ضد انقلاب دست راستی «فهرمدهی»، بار دیگر، جز قتل عام، چیز دیگری در انتظار آنها نیست، این همه تکرار و تکرار «مذهب» چه دلیلی می‌تواند داشته باشد!

## ریشه های خشم مردم کجاست؟ (ص ۱)

## «پاسخی» که «سوخت و سوز» ندارد

ع. الهی (ص ۲)

## از «در» نشد از «پنجره»

ع. فرهاد (ص ۱۶)

## «هائیتی»

## پادگان جدید

## ارتش امریکا

م. کامیار (ص ۳)

## «ثبات» و «وحدت»

## آنگونه که باید باشد!

(ص ۱۸)

## سئوالی، که «دیر» یا «زود» دارد،

### اما «سوخت» و «سوز» ندارد!

نشریه خبری «اطلاعات» چاپ لندن، که تلاش می‌کند چنانچه کیهان هوائی چاپ رژیم در خارج از کشور شود، اخیراً باصطلاح یک مصاحبه اختصاصی با هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور اسلامی انجام داده است. مخاطب واقعی در این باصطلاح مصاحبه ایرانیان خارج از کشور (هم از پناهنده و یا غیرپناهنده) هستند و هاشمی رفسنجانی با پیش کشیدن مسئله بازگشت به ایران، ارز تحصیل، امکانات رفاهی در ایران کنونی و ... سعی کرده است تا هم مشتری و خواننده برای روزنامه اطلاعات چاپ رژیم در لندن جمع کند و هم بهره‌ای قابل قبول و پذیرش از خود بسازد!

در تمام این مصاحبه باصطلاح اختصاصی، که هاشمی رفسنجانی در آن تلاش کرده، تا از خود یک چهره مظلوم و بی‌تقصیر و در عین حال آزادبخش (۱) بسازد و اعترافات و ادعاهای تاریخی وجود دارد، که بنظر می‌رسد آنها را باید از میان وعده و وعده‌های رئیس جمهور اسلامی، در مصاحبه مورد اشاره‌اش، بیرون کشید و با چند سؤال ساده و کوتاه برای حجت‌الاسلام دهانی، سرپرست کنونی موسسه اطلاعات فرستاد، تا اگر نه در یک مصاحبه مطبوعاتی، بلکه حداقل در یک زمزمه در گوشه‌ای از هاشمی رفسنجانی، نظرش را درباره آنها سؤال کند. این سؤال و جواب‌های در گوشه کم فایده نیست، چرا که اگر امروز هم امکان انتشار آن نباشد، در آینده نه چندان دور بکار می‌آید! مردم ایران به تجربه نشان دادند، که از کتاب‌های خاطرات خوب استقبال می‌کنند. بویژه خاطراتی، که پس از سقوط یک رژیم و یا پشت سرماندن یک دوره حکومتی نوشته می‌شود! هاشمی رفسنجانی، که از او در طول جنگ ۸ ساله ده‌ها نوار ویدئویی نماز جمعه در دانشگاه تهران در دست است و ده‌ها مصاحبه و سخنرانی و اظهار نظر کتبی از او در نشریات کشور، منتشر شده، که در تمام آنها بر طبل ادامه جنگ یا عراق تا حد به آتش کشیدن خلیج فارس (۱) کوبیده است و ادامه جنگ، تا فتح کریمه را تبلیغ کرده است، در مصاحبه اخیرش یک اعتراف کوچک می‌کند، که شاید روزگاری ناچار شود نقش و سهم واقعی خودش را در این اعتراف کوچک تعیین کند. او به اطلاعات چاپ لندن می‌گوید: «... وقتی ما کار را شروع کردیم (آغاز ریاست جمهوری وی و پذیرش اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) ۵۰٪ بودجه‌مان کسری داشت. پنج استان کشور به کلی مغروبه بود، شهرهایی بکلی از روزی زمین‌محو شده بودند، که باید آنها را می‌ساختیم و هزار میلیارد دلار خسارت جنگ داشتیم و این رقم سرسام‌آوری بود. روزانه ۴ تا ۵ ساعت خاموشی برق داشتیم، ۵ میلیون تن گندم وارد می‌کردیم...»

سؤال: مسئول و مسئولین این ویرانی عظیم، که خود بدان اعتراف می‌کنید، کیست؟ چرا و به توصیه چه کسانی پس از عقب رانده شدن عراق تا داخل خاک این کشور به جنگ خاتمه ندادید و چنین مصیبت بزرگی را برای ایران و ایرانی بوجود آوردید؟ چرا بجای خاتمه جنگ و جلوگیری از این ویرانی عظیم، مخالفان ادامه جنگ (و پیشاپیش همه آنها، رهبران حزب توده ایران) را، راهی زندان و شکنجه‌گاه و سپس قتل عام کردید؟

چرا در کنار یک هزار میلیارد خسارت جنگ، اشاره‌ای به تعداد تلفات جنگ، معلولین، مجروحین و مفقودین آن نمی‌کنید، آماری، که تا مرز یک میلیون نفر تخمین زده می‌شوند؟

فساد، تباهی، فحشاء، امتیاد، دگرگونی منفی روابط اجتماعی و فرهنگی مردم ایران، سقوط پول ملی، تبدیل ایران به یکی از اسیران مقروض بانک جهانی تا حد ۴۰ میلیارد دلار، تبدیل ایران به جامعه ۱۰٪ - از وابستگان به تجار بزرگ بازار و روحانیون متصل به حکومت - و مسلط ساختن آنها بر سرنوشت ۹۰٪ بقیه مردم ایران، حاکم ساختن قشری‌ترین و ارتجاعی‌ترین جناح روحانیت ایران، که سال‌ها تحت حمایت ساواک شاهنشاهی و تحت عنوان «انجمن ضد بهائیت» (امایای حجتیه) در ایران شاه زده سد راه هر نوع جنبش آزادیخواهی بودند، بر کلیدی‌ترین اهرم‌های سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه در کشور، ناشی از عملکرد و توطئه مؤثرترین چهره‌های رژیم - از جمله رفسنجانی - است، چرا در این باره سخن نمی‌گویند.

«هاشمی رفسنجانی» در بخش دیگری از مصاحبه اختصاصی خود با نشریه اطلاعات چاپ رژیم در لندن از دموکراسی و لزوم وجود احزاب در ایران سخن می‌گوید و برای اثبات ادعای خود به قانون و توانایی در ایران استناد

می‌کند، که همگان می‌دانند در جمهوری اسلامی این قوانین تا چه حد اعتبار دارند، و یا در واقع بی‌اعتبارند!

رفسنجانی، بعنوان رئیس قوه مجریه در جمهوری اسلامی و در واقع یکی از انگشت شماران در جمع گردانندگان جمهوری اسلامی از بدو تاسیس آن تاکنون، که بنظر بسیاری از آشنایان به مسائل ایران، هیچ تصمیم ملنی و پشت پرده‌ای در جمهوری اسلامی، در هر سطح و سطوحی، بدون حضور و دخالت او اتخاذ نشده است، در این مصاحبه اختصاصی درباره احزاب و در واقع در توجیه اختناق رسمی در کشور، که جلوگیری از فعالیت احزاب، مانند هر کشور دیگری از جهان، نشانه بارز و ملنی آنست، می‌گوید: «ما یک قانون بسیار محکم، زمانی که من در مجلس بودم (رئیس قوه مقننه)، نوشتیم و وقتی هم، که رئیس جمهور شدم (رئیس قوه مجریه)، اعلام کردم، که من می‌خواهم این قانون را اجراء کنم، هر کس مایل است، بیاید حزب تشکیل بدهد. به نظر می‌رسد بعد از سرنوشت حزب جمهوری اسلامی در ایران، خیلی‌ها ترجیح نمی‌دهند، بیایند حزب درست کنند. خیلی‌ها هم ترجیح می‌دهند، به صورت بانندی و گروهی و جریان‌ی در امور شرکت کنند. قانون کشور، و قانون اساسی ما و سیاست‌های (۱، ۲، ۳...) این است، که احزاب بیایند، علناً تشکیلات داشته باشند، البته نه احزاب ضد انقلابی...»

برهمنچیک از ایرانیان خارج از کشور پوشیده نیست، که رئیس کنونی قوه مجریه جمهوری اسلامی و رئیس پیشین قوه مقننه در این جمهوری، ضابط و ساده دروغ می‌گوید! برای ایرانیان داخل کشور این «دروغ» افشاء شده‌تر از آنست، که کسی اجازه تبسم هم به خود بدهد. اختناق، که در سراسر کشور برقرار است، به هست و توطئه کسانی پایه‌ریزی شد، که هاشمی رفسنجانی از جمله مؤثرترین مقامات آن جمع بوده و هست!

اظهارات هاشمی رفسنجانی خوراک تبلیغاتی برای خارج از کشور است و این نکته بدیهی‌تر از آنست، که نیازمند طرح استدلال برای آن باشد. اما در این چند خطی، که رئیس قوه مجریه کشور درباره احزاب، انقلاب و ضد انقلاب بیان داشته، نکته مهم دیگری هم وجود دارد، که حیف است بر آن انگشت اشاره نگذاشت!

ایشان می‌گوید: «احزاب آزادند (که نیستند)، البته نه احزاب ضد انقلاب، قانوناً به ضد انقلاب اجازه فعالیت داده نشده است.»

باید پیشنهاد کرد: یک هیات بی‌طرف و آشنا به مسائل ایران، حتی مرکب از نمایندگان مستقیم سه قوه مجریه، قضائیه، مقننه و ولی فقیه از یکسو و نمایندگان جریان‌های سیاسی (هم از مذهبی و غیرمذهبی)، که آنها نیز به مسائل آشنا هستند، از سوی دیگر، به داوری هر هیاتی، که مورد تفاهم و توافق طرفین باشد و صلاحیت حقوقی، اخلاقی و ... آنها مورد تأیید همگان باشد، تشکیل شود، تا معین کند، انقلاب و انقلابی چیست و کیست و ضد انقلاب و ضد انقلابی چیست و کیست؟

آرمان‌های انقلاب، خواست‌های مردم، که حتی امروز هم توسط توده مردم در قزوین، مشهد، زاهدان و نجف‌آباد و ... علیرغم خطر مرگ و کشتار، فریاد می‌شود، بروی کاغذ آورده شود و کارنامه عملکرد سران رژیم و احزاب و جریان‌های سیاسی نیز روی کاغذ بیاید. وعده‌ها، برنامه‌ها، سخنرانی‌های دو طرف طی ۱۵ سال گذشته نیز از آرشیوها بیرون کشیده شده و با یکدیگر مقایسه شود. حاصل این بررسی در معرض افکار عمومی گذاشته شود، تا همگان نیز درباره آن نظر بدهند. آنگاه هیات منصفه این نظرسنجی و آن اطلاعات را جمع‌بندی کرده و مرز انقلاب و ضد انقلاب را ترسیم کند و نشان بدهد، چه کسی آنسوی مرز و چه کسی این سوی مرز خدمت یا خیانت قرار دارد.

به یقین، هاشمی رفسنجانی در کنار دیگر سران رژیم در آنسوی مرز و توده مردم، در کنار بسیاری از آگاهی، که ایشان معتقد است ضد انقلاب هستند و نباید اجازه فعالیت داشته باشند، در این سبزه مرز قرار خواهند گرفت.

تردید نیست، که همین هیات چاره‌ای جز بیان این واقعیت ندارد: ضد انقلاب، هم به مفهوم عرفی و هم به مفهوم کلاسیک آن، رژیم و سران آن - از جمله و بویژه هاشمی رفسنجانی - است، نه تنها ضد انقلاب، که حتی خائن به انقلاب و آرمان‌های میلیون‌ها شرکت‌کننده در انقلاب سال ۵۷. رفسنجانی به تولیت بقیه سران رژیم می‌گوید: مخالفان او، که مخالفان رژیم نیز محسوب می‌شوند، ضد انقلابند. برای پایان بخشیدن به این جدال مفهومی و یافتن پاسخ صریح و عاری از سفسطه، رئیس جمهور اسلامی، راه‌حل دیگری دارد؟ پیشنهاد کند! راه حل از این ساده‌تر!!

این سئوالی است، که رفسنجانی و دیگر سران رژیم باید، سرانجام بدان پاسخ بدهند. پاسخی، که «دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد!»

# «هائیتی»، پادگان نظامی امریکاشد!

م کامیار

در تهیه این مطلب، از اطلاعات مطبوعات فرانسه و بویژه لوموند دیپلماتیک، استفاده شده است.

ارتش امریکا، سرانجام حلیرغم همه توافق‌هایی، که بر سر کنار رفتن نظامیان حاکم بر «هائیتی» با سران دولت این کشور بدست آمد، وارد «هائیتی» شد و عملاً آنرا اشغال کرد. پیش از توافق، «کلینتون»، ریاست‌جمهوری امریکا برای کنار رفتن نظامیان حاکم در «هائیتی» یک مهلت ۷۲ ساعته تعیین کرده و ارتش امریکا برای حمله به این کشور آماده شده بود. ظاهراً اگر هدف امریکا، کنار رفتن نظامیان از حکومت بود، باید پس از توافق حاصله در این خصوص اشغال نظامی هائیتی منتفی می‌شد، اما ورود هزاران نظامی امریکا و اعلام تشکیل یک پلیس محلی تحت نظارت قوای اشغالگر، نشان داد، که همه پهنه‌های امریکا مبنی بر غیردمکراتیک بودن حکومت هائیتی پهنه‌ای بیش نیست و هدف امریکا نه برقراری دموکراسی، که اشغال این کشور است. ۶۰ هواپیمای بمب‌افکن و ۲۰ کشتی جنگی امریکا در خدمت این هدف اشغالگرانه قرار دارند. نظامیان حاکم بر «هائیتی»، که روزگاری از جمله دست‌نشانندگان مورد حمایت امریکا بودند و اصولاً تحصیلات عالی نظامی خود را، مانند همتای دیگرشان «ژنرال نوریگا»، در امریکا به پایان رسانده بودند، پس از امضاء توافقنامه، که از سوی امریکا و «جیمی کارتر»، رئیس‌جمهور سابق امریکا به امضاء رسید، اعلام داشتند تا ۱۵ اکتبر از قدرت کناره خواهند گرفت، با این امید، که در هائیتی خونریزی نشود. حتی آنها نیز اشاره‌ای به مخالفت با اشغال نظامی هائیتی نکردند. قرار است، «آریستید»، که روزگاری توسط مطبوعات امریکا به نام «کشیش سرخ» لقب گرفته بود (۱)، و توسط نظامی‌ها و طی یک کودتا برکنار شده بود، تحت حمایت ارتش امریکا به قدرت بازگردد. بسیاری از محافل سیاسی مترقی معتقدند، اشغال نظامی هائیتی در واقع تدارک دخالت مستقیم نظامی امریکا در امور داخلی کشور کوبا است. هائیتی یک کشور فقیر در کرانه «کارائیب» است، که ریشه‌های افریقایی-امریکایی لاتین دارد. در این کشور فقیر، در ماه‌های اخیر، بدنبال اعلام محاصره اقتصادی آن توسط امریکا، تعداد زیادی زن، کودک و مرد بر اثر گرسنگی و شیوع انواع بیماری‌های ناشی از فقر و کم‌ذخاکی به هلاکت رسیدند. امریکا، به‌منزله یک زهرچشم، «هائیتی» را در امریکای لاتین انتخاب کرده، تا دیگران بدانند، رهبر بی‌رقیب جهان کیست و نظم دلخواهش چگونه برقرار می‌شود. در بسیاری از محافل خدس قریب به یقین می‌زنند، که نظامیان حاکم بر «هائیتی»، یا عامل مستقیم امریکا برای زمینه‌سازی دخالت امریکا در این کشور بودند و یا مانند «صدام حسین»، بازیچه امریکا.

قرار است تعداد نظامیان امریکایی مستقر در «هائیتی» به ۲۰ هزار نفر برسد و عملاً این کشور به مستعمره کلاسیک امریکا تبدیل شود. طرح تبدیل کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده به مستعمره‌های کلاسیک، از جمله مفاد اعلام نشده «نظم نوین جهانی» امریکاست.

در اروپا، اشغال نظامی «هائیتی» توسط امریکا، با عکس‌العمل‌های متفاوت توسط دولت‌های بزرگ اروپایی نظیر آلمان و فرانسه روبرو شد. فرانسه، که خود «رواندا» را اشغال کرده و سرگرم تبدیل این کشور به مستعمره کلاسیک و آشکار فرانسه است، بانوعی تائید ملایم و مشروط با ماجرا برخوردار کرد، اما در آلمان، در بسیاری از تفسیرها، مخالفت با اشغال نظامی از وضوح بیشتری برخوردار بود. این مخالفت، اولاً ناشی از بی‌کلاه ماندن سر آلمان در تقسیم آفریقا و امریکای لاتین به مستمرات جدید بود و از سوی دیگر، بدلیل پایگاه فرهنگی-سیاسی بود، که آلمان در «هائیتی» دارد. و این مسئله دوم نکته‌ای بود، که نه تنها در مطبوعات آلمان، بلکه در مطبوعات فرانسه نیز انعکاس یافت و به‌منزله رشد اختلاف نظرهای امریکا و آلمان اعلام شد.

در مورد نفوذ سیاسی-فرهنگی آلمان در هائیتی، که شاید جهانیان کمتر از آن اطلاع داشته باشند و همچنین این نکته، که کشور «هائیتی» برای دومین بار توسط امریکا اشغال نظامی می‌شود، اطلاعات زیر، که صحتاً از نشریات فرانسه زبان-بویژه لوموند دیپلماتیک-برگرفته شده است، جالب باید باشد.

در سال ۱۹۱۵ ارتش امریکا، برای نخستین بار و برای مقابله با نفوذ رویه‌گسترش آلمان در این کشور، وارد هائیتی شد. پس از ورود اشغالگران، برای مدتی جنگ‌های چریکی در هائیتی بالا گرفت، که توسط چند سازمان چریکی محلی هدایت می‌شد، اما آنها نتوانستند در برابر ارتش امریکا مقاومت کنند.

در جریان این اشغال نظامی، که اکنون مطبوعات و رسانه‌های گروهی حاضر نیستند به آن اشاره کنند، جمعا ده هزار نفر کشته شدند. برخی اصلاحات اقتصادی، سازمان‌های چریکی را از پایگاه‌های مردمی خود محروم ساخت و به ناسیونالیسم و ملی‌گرائی، که در برابر اشغالگران اوج گرفته بود، لطمه شدید وارد آورد. اشغال نظامی «هائیتی» توسط ارتش امریکا تا سال ۱۹۳۴، یعنی تا آستانه روی کار آمدن فاشیست‌ها در آلمان ادامه یافت. از این تاریخ به بعد، دست‌نشانندگان و دست‌پروردگان امریکا بر هائیتی حکومت می‌کردند و کشور را عملاً در اختیار و تابع امریکا، اداره می‌کردند. تا سال ۱۹۸۶ چندین جنبش آزادی‌خواهی، که صحتاً علیه مستبدترین و خونریزترین دیکتاتور امریکا لاتین، که بر هائیتی حکومت می‌کرد، «پاپا دوک» و سپس فرزندش، که جانشین او شده بودند، شکل گرفت. جنبش عظیم دانشجویان در سال ۱۹۸۶، متکی به آرمان‌های آزادی‌خواهانه و دموکراتیک، اوج این نهضت‌ها بود.

«گراهام گرین»، رمان‌نویس مشهور امریکایی، به «پاپادوک» و جمهوری تحت تسلط او لقب «جمهوری کابوس» را داده بود!

«آریستید»، که اکنون با حمایت امریکا قرار است بر «هائیتی» حکومت کند، متکی به شعارهایی، که بسود مردم محروم جامعه تی‌داد، انتخابات ریاست‌جمهوری را برد. مطبوعات امریکا بدلیل همین شعارها به او لقب «کشیش سرخ» را داده بودند. اما پس از به قدرت رسیدن، «آریستید» نتوانست و نتوانست به آنچه وعده داده بود، عمل کند. ناراضی مردم از حکومت «آریستید»، زمینه را برای کودتای نظامی فراهم ساخت، که ۷ ماه پس از انجام انتخابات، انجام شد و از آن پس «آریستید» در خارج از کشور و در حمایت امریکا برای چنین روزگانی قرار گرفت. روزگانی، که امریکا برای ورود ارتش خود به هائیتی و تبدیل این کشور به پایگاهی برای مداخله مستقیم نظامی علیه دیگر کشورهای امریکا لاتین، به آن احتیاج داشت. امریکا در توجیه لشکرکشی به «هائیتی» وجود دیکتاتوری نظامی در هائیتی، افزایش موج مهاجرت از هائیتی و دیگر کشورهای امریکای لاتین به امریکا را مطرح می‌کند و در ضمن به این ترتیب زمینه دخالت نظامی در کوبا را نیز فراهم می‌کند. یک مأمور امریکایی در تشریح حوادث آینده در گفتگویی، که در لوموند دیپلماتیک چاپ شد، گفت: «اگر واشنگتن می‌خواهد بر «هائیتی» از ترس مهاجرت اتباع آن کشور به امریکا حمله کند، چرا به مکزیک حمله نمی‌کند و اگر برای دفاع از دموکراسی است، چرا به کوبا حمله نمی‌کند».

فرانسه، که این عمل ارتش امریکا را در عمل تأکید کرد، خود از سال ۱۹۲۶ جمعا ۱۸ بار در امور داخلی کشورهای آفریقا مداخله نظامی کرده است.

پس از اوایل سال‌های ۶۰، این پنجمین بار است، که امریکا به کشورهای حوزه کارائیب لشکرکشی می‌کند. لشکرکشی امریکا به کوبا در سال ۱۹۶۵، به کرانادا در سال ۱۹۸۲، به پاناما در سال ۱۹۸۹ صورت گرفت و این درحالی است، که امریکا بطور مستقیم در جنگ‌های «السالوادور» و «نیکاراگوا» نیز دخالت داشت.

دخالت نظامی، در شکل و محتوایی، که درباره هائیتی انجام شد، در واقع رنگ خطری است برای کشورهای نظیر ایران و همه حکومت‌هایی نظیر ایران، که مطبوعات امریکا و اسرائیل نیز از آن می‌خواهند چنین برداشتی را تلقین کنند. این سیاست به در گونه عمل می‌کند:

۱- حکومت‌های تسلیم شده و تابع صندوق بین‌المللی پول، تابعیت کامل امریکا را بپذیرند و در داخل کشور آن‌گونه عمل کنند، که امریکا طالب آن است؛

۲- مردم این کشورها را از دخالت مستقیم ترسانده و در برابر حکومت‌های تابع امریکا ناچار به سکوت کنند.

این برداشت می‌خواهد به مردم ثابت کند: «چاره‌ای جز تمکین از امریکا نیست، زیرا خطر اشغال کشور وجود دارد و برای اجرای این تمکین نیز دولت‌مردانی لازم هستند، که مورد حمایت امریکاهستند و به میان‌رو شهرت دارند». این درک و تبلیغ محیلاته، می‌خواهد زمینه‌های جدید را برای حکومت طرفداران، سرسپردگان و معامله‌گران با امریکا در ایران فراهم کند.

## ریشه های خشم توده ها

مطالب این صفحه عیناً به نقل از ستون «الو سلام» و برخی صفحات خبری روزنامه «سلام»، طی دو ماه مرداد و شهریور ۷۳، تهیه شده است.

• اینجانب رزمنده جانباز بافتوان دبیر در آموزش و پرورش بهشهر خدمت می‌نمایم. بدلیل مشکلات فراوان و بیماری تقاضای وام و تسهیلات بانکی از اداره متبوع نمودم. حال متوجه شدم، که اعتبار مربوطه را مخفیانه بین کارمندان و مسئولین اداه تقسیم نموده‌اند. آیا عدالت اجتماعی این است؟

• به جانبازان از کار افتاده پول می‌دهند تا اسم جانبازی را از او بگیرند. آیا این مسئله شامل جانبازان بالای ۱۰ درصد می‌شود یا خیر؟

• اینجانب جانباز ۴۹٪ نیروهای انتظامی هستم که پای چپم را در اثر انفجار مین از دست داده‌ام و موج انفجار باعث ناراحتی امصابم گشته است و با داشتن ۸ سر ماله و حقوق ناچیز. بمنوان یک مستضعف جانباز از هیچگونه امکاناتی استفاده نکردم و حتی از حداقل خواسته یک مسلمان که آب و برق می‌باشد بی بهره هستم و دانبا از رسانه‌های گروهی می‌شنوم، که جانبازان مورد لطف قرار گرفته‌اند.

• حدود ۴ سال است، که به ما آزادگان تهران قول زمین داده شده و مسئولین هم مرتباً وعده آینده را می‌دهند و ما را تحت فشار شدید اقتصادی باقی گذاشته‌اند. پس تکلیف ما بالاخره چه می‌شود؟

• جانباز ۵ درصد هستم که سال ۶۲ مجروح شدم. بنیاد جانبازان اهمیتی برای ما قائل نشد مگر فرق من و دیگران چیست؟ من هم برای ایران اسلامی مجروح شدم.

• جانبازی هستم که ماهی ۱۲۰۰۰ تومان کرایه‌خانه می‌دهم برای کرایه خانه و خرجی بچه‌ها مجبورم که فعالیت زیاد کنم که برایم امکان ندارد و حامل ناچور می‌شود. هر کجا که برای اجاره مراجعه می‌کنم چون بچه دارم خانه نمی‌دهند.

• فردی مسیحی و مجروح جنگی هستم، که کانون گرم خانواده‌ام به علت فقر مالی در حال از هم پاشیدن است.

• بازنشسته جانباز هستم که هنوز عقب افتاده‌های حقوق سال ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و مطالب دارم.

• از طریق روزنامه سلام از مسئولین بنیاد جانبازان می‌خواهم که مشکل مسکن و خودروی مرا که جانباز ۷۰ درصد شیمیایی می‌باشم حل کنند. ۶ سال است که بیمارستان مسکن و ماورای من شده است.

• در آخرین مصاحبه سلام با آقای ملاقلی‌پور در تاریخ ۱۹ مرداد ۷۲ صفحه هنر و ادب آن قسمتی که در خصوص یک جانباز قطع نضاع سخن می‌گفت اشک از چشمانم جاری شد که در یک ملکات اسلامی به کسی که تسلی سلامت خود را برای انقلاب از دست داده یک مسئول چگونه برخورد می‌کند. (صفحه ۲۰ را بخوانید)

• من ۲۲ و ۲۴ ماه در جبهه جنگیده‌ام اما حالا برای استخدام همین گواهی را باید ده، دوازده جا تأیید بکنند. لازم به ذکر است، که من نیروی رسمی سپاه بودم و از طریق سپاه به جبهه اعزام می‌شدم و حال، که از سپاه بیرون آمده‌ام، می‌گویند شما ۷۰۰۰ تومان فوق‌العاده جنگی گرفته‌ای و حکم بازطلبانه شما ارزش استخدامی نخواهد داشت.

• من یک آزاده شهر تهران می‌باشم. در حالی، که الان در مرداد ماه سال ۷۲ هستیم من هنوز نتوانسته‌ام عیدی سال ۷۲ خود را بگیرم و این در حالیست که ستاد آزادگان در «مشمهری» سه شنبه ۱۱ مرداد ماه ۲۶۰ هزار تومان بابت آگهی در روزنامه می‌پردازد.

• یک لیسانس وظیفه هستم، که در بنیاد تعاون سپاه تهران خدمت می‌کنم متأسفانه بعد از گذشت دقیقاً ۷ ماه هنوز حقوقی به ما پرداخته نشده است.

• در پاسخ به سئوالات یکی از چرایید کثیرالانتشار، که با تیترو «آیا می‌دانید که؟» از قول دولتمردان ما چاپ شده بود خواهش نمودم موارد زیر را نیز از قول مردم باطلاع دولتمردان برسانید:

۱- آیا می‌دانید، که طبق قانون اساسی تحصیل تا مقطع پایان دبیرستان مجانی بوده و مدارس نمی‌بایست شهریه دریافت می‌کردند؟

۲- آیا می‌دانید، که کارمندان این مرز و بوم اکنون قادر به پرداخت شهریه مدارس غیر انتظامی یا نمونه مردمی نیستند؟

۲- آیا می‌دانید، که علا دیگر بیمارستان دولتی وجود ندارد و اگر

دارد دست کمی از نوع خصوصی خود ندارد؟

۳- آیا می‌دانید، که درصد بسیار بالایی از دانشگاه‌ها هر ترم شهریه‌ای بین ۵۰ الی ۱۰۰ هزار تومان می‌گیرند؟

۴- آیا می‌دانید، که عمل جراحی بسیار ساده اکنون بیش از ۲۰۰ هزار تومان هزینه بردار شده است؟

۵- آیا می‌دانید، که هزینه مایحتاج روزانه، چندین برابر حقوق مزدگیران شده است؟

۶- آیا می‌دانید که هزینه اجاره خانه ۴ برابر حقوق کارمندان و کارگران شده است؟

۷- آیا می‌دانید، که حتی یک حزب سیاسی در این ملکات فعالیت علنی ندارد و اگر جمعیت سیاسی وجود دارد دقیقاً وابسته به گروه خاص است؟

• هرچقدر هم وضع اقتصاد مراقب بد باشد باز هم به ایران نمی‌رسد، که یک دانشجو می‌خواهد کلیه‌اش را بفروشد تا شهریه دانشگاه را بدهد.

• من یک کارمند بازنشسته با تحصیلات عالی هستم. قبلاً ماهانه ۱۴۰۰۰ تومان، یعنی ۲۰۰۰ دلار حقوق می‌گرفتم. گوشت کیلویی ۲۰ تومان، برنج کیلویی ۱۰ تا ۱۵ تومان می‌خریدم و اجاره منزل ماهی ۸۰۰ تومان بود. حالا حقوق می‌گیرم ماهی ۶۰ دلار، گوشت کیلویی ۶۰۰ تومان، برنج ۲۰۰ تومان و اجاره منزل ۵۰۰۰۰ تومان است.

• آقای ناطق نوری در سفر اخیرشان به همدان فرموده بودند، که «باید سوبسید حذف شود». می‌خواستم عرض کنم، شما که در مجلس هستید، باید از قشر آسیب‌پذیر دفاع بکنید، نه اینکه قوانینی وضع کنید، که فشار بیشتری به این قشر بیاید.

• در حالیکه از دست گرانی تحمل از کف داده و به فروش اجناس و اشیاء خانه دست زده‌ایم و از دیدن قیمت گوشت و پنیر و روغن سرمان سوت کشیده آقای بهارنی، وزیر محترم کشور طی سخنانی اعلام کرده‌اند، که گرانی پدر مردم را در نمی‌آورد، بی‌حجابی مشکل آفرین شده است.

• روزنامه «ابرار» ۱۹ اسفند نوشته است، که یک سرمایه‌دار ایرانی کارخانه «ایران وان» را با هفت میلیارد تومان خریده‌است. یاد اول انقلاب بخیر، که می‌گفتم هیچ کاشی نیست، مگر کوخی درکنارش باشد.

• بنیاد جانبازان از هفتصد تن جانباز مبلغ زیادی گرفته تا در غرب تهران برای آنها مسکن تهیه کند. از این قضیه سه سال می‌گذرد، اما از مسکن خبری نیست.

• من نه ماهواره دارم و نه طرفدار آن هستم، اما آیا تنها ماهواره‌ها مل‌تهاجم فرهنگی است؟ بازار سیاه دارو، فساد اجتماعی و اقتصادی تهاجم نیست؟ به میدان انقلاب و خیابان‌های منتمب از آن به شماع ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر مراجعه کنید.

• سرویس خبر - شکل اداره بنیاد مستضعفان و جانبازان همان شکل خصوصی است و در چارچوب قانون تجارت و دیگر قوانین ناظر بر فعالیت‌های بخش خصوصی اداره می‌شود.

محسن رفیق دوست، رئیس بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی در یک مصاحبه اختصاصی با «وال استریت ژورنال» ضمن بیان مطلب فوق گفت: بنیاد دولتی نیست و دقیقاً مقررات و ضوابط بخش خصوصی در اداره آن بکار گرفته می‌شود.

به گزارش نشریه مرکزی بنیاد رفیق دوست اظهارداشت: در حال حاضر، دولت موظف است کارخانه‌های زیرپوشش خود را به بخش خصوصی واگذار کند.

• آقای مسگر اولادی در ارتباط با برنامه پنج ساله دوم گفته است که هر سخنرانی تند بنفع تمرکز دولتی ذهن سرمایه‌گذاران را متزلزل می‌کند و از مطبوعات خواسته است که از درج مقالات، گفتارها و شمارهای تند علیه سرمایه‌گذاران خودداری کنند. آیا واقعا مسیر انقلاب عدالت بخش اسلامی ما به اینجا رسیده است، که حتی مقاله‌ای نیز علیه سرمایه‌داران و زران‌دوران دون‌صفت که همواره مورد لعن و نفرین خداوند هستند نوشته نشود.

• ... شما اگر می‌خواهید به من خدمت کنید گاهگاهی یادم آوریید، که من همان محمد علی رجائی فرزند عبدالصمد، اهل قزوینم، که قبلاً دوره‌گردی می‌کردم و در آغاز نوجوانی قابله و بادیه فروش بودم و هرگاه دیدید، که در من تغییریاتی بوجود آمده، که ممکن است خود را فراموش کرده باشم همان مشخصات را به یادم آورید و در کنار گوشم زمزمه نائید که این تذکر و یادآوری برای من از خیلی چیزها ارزنده‌تر است.

## با منطق، نه با «چماق»!

دکتر محمد خاتمی، برای مدتی وزیر ارشاد اسلامی در دولت هاشمی رفسنجانی بود. تفکر و عمل او با ارتجاع حاکم همخوانی نداشت. پس از چنگال بسیار و جو سازی در اطراف آزادی یا ممنوعیت ویدئو، کنسرت های موسیقی، به نمایش درآمدن برخی فیلم های نسبتاً مترقی در سینماهای کشور و یک سلسله بهانه های دیگر، از است وزارت در دولت هاشمی رفسنجانی استعفاء داد و اکنون سرپرستی آرشیو ملی را بعهده دارد. نمایندگان وابسته به مافیای «حجتیه» در مجلس اسلامی و روزنامه رسالت، بعنوان ارکان مستقیم این مافیا در حکومت اسلامی، که هدایت این جو سازی را با هدف به تصرف ارتجاع در آوردن یکی از پایگاه های مهم تبلیغاتی-فرهنگی بعهده داشتند، هرگز اشاره ای به ریشه های واقعی اختلاف نگرش های «محمد خاتمی» با نگرش ارتجاع مذهبی و کردارندگان عیان و پنهان مافیای «حجتیه» نکردند. اخیراً روزنامه «اسلام» گفتگویی نه چندان مشروح را به بهانه تمدن اسلامی و تمدن غرب از او چاپ کرده است. این گفتگو مربوط به جلسه پرسش و پاسخی است، که با حضور جمعی از دانشجویان انجام شده است. با آنکه این پرسش و پاسخ جنبه سیاسی ندارد و مسائل سیاسی بصورت مستقیم در آن مطرح نمی شود، توجه و درنگ در برخی قسمت های این پرسش و پاسخ بخوبی نشان می دهد، که ریشه اختلافات ارتجاع حاکم با امثال حجت الاسلام «محمد خاتمی» در جمهوری اسلامی، نه ویدئو و فیلم، که بسیار ریشه ای تر از آنست. بنظر ما، عدم توجه به این نطفه های فکری در جمهوری اسلامی - که بویژه در مهاجرت و بدور از صحنه اصلی کشاکش ها در درون کشور رسم شده است - ما را از تحلیل واقعی اوضاع ایران و سیر تحولات آن می تواند بازدارد؛ آنچه آنچنان که گاه به خود اجازه می دهیم، همه را در یک صف واحد قرار ده و برای نجات ایران از شرایط کنونی، پشت به آن کنیم.

این گرایش ها، از جلو صحنه حکومتی عقب نشسته اند، اما هنوز در مجموع نظام قابل شارشند! البته، هیچکس نمی تواند از آنها بخواهد در چارچوب معتقدات مذهبی خود نیاندیشند چنان که قبول این شرط برای دکرانديشان نیز ممکن نیست. با هم بخوانیم:

«... به نظر من بسیاری از افکار و سنت هایی، که وجود دارد، قابل تغییر می تواند باشد. البته اینکه اختلاف نظرها در رساله های علمی ماست، همین نشان می دهد، که برداشت از دین یکسان نیست. ... فاجعه است، که ما برداشت خاصی را عین دین بدانیم و مردم را مجبور کنیم الی الابد به این برداشت خاص تن بدهند. هیچ بکن و نکنی نمی تواند جلوی آن تفکر تازه را بگیرد و در طول تاریخ هم نتوانسته است. در زمان هایی، که ارتباطات به صورت امروز نبود و سلطه حکومت ها بر جوامع خیلی بیشتر بود، هیچ حکومتی نتوانست جلوی تفکر مخالفش را بگیرد و هیچ تفکر غالبی، که قدرت در اختیار او بود، نتوانسته مانع پیدایش و رشد تفکر مخالف بشود و در طول تاریخ هم، بالاخره یکی از این تفکرها مانده، یا تلقی از اینها، یا سنتی از اینها وجود داشته.

انسان صاحب اندیشه است و ما باید اندیشه او را به رسمیت بشناسیم و اگر اندیشه انسان را به رسمیت بشناسیم، هرگز توقع نداریم، که یک اندیشه و یک شکل اندیشه در جامعه باشد و ما هم نمی توانیم جلوی آن را بگیریم. اگر هم جلوی او را بگیریم، به صورت های بدی در آینده بروز خواهد کرد. منطقی این است، که جوئی فراهم آوریم، که اندیشه ای، که هست در محیط آزاد با اندیشه های دیگر برخورد پیدا کند، تا قدرت انتخاب و تفکر خود جامعه را بالا ببرد.... بالاخره جامعه باید آنقدر در فضای آزادی باشد، که قدرت انتخاب داشته باشد، اما جامعه هم باید آن رشد را داشته باشد، که آن را انتخاب نهایی نداند. درگذشت زمان ممکن است فهم بهتر و متناسبتری پیدا بشود. جوهر دین ثابت است و ما هم معتقدیم، که آن رابطه ثابت را با آن جوهر دین و منبع بیان دین، که قرآن است، داشته باشیم، اما با فهم های متفاوت. اگر این دید را داشتیم، به محض اینکه یک کسی فهمش مخالف فهم من بود، من او را تکفیر نخواهم کرد. رابطه بین من و دیگری منطبق خواهد بود، نه چماق... وجود بهرمان در غرب به این معنی نیست، که فردا الحمدالله این تمدن تمام می شود و ما انشاءالله در آمریکا جمهوری اسلامی درست می کنیم. نه من این را نمی گویم... باید شرایط عینی تمدن سازی را هم فراهم آوریم و در درجه اول ما باید صاحب تفکر شویم و از آن مقدمتر این است، که زمینه رشد تفکر را در جامعه مان فراهم آوریم....

## چه نیروهائی به حمایت جهانی امپریالیسم چشم دوخته اند؟

دربوش فرهمند

در سال های نخست دهه ۶۰، درحالی که رژیم عراق با تجار خود به ایران ضربات هولناک بر پیکر میهن ما وارد می ساخت، این دیده، یک بحران شدید روحی و از داخل دچار آشوب و سردرگمی ساخت. این دیده، یک بحران شدید روحی و روانی در جامعه پدید آورد و انبوهی از جوانان کشور را از هر دو طرف به کام مرگ کشانید و ترس و رعب عمومی و اختناق متقابل را باعث شد. به هر ترتیب، سپر وقایع در دهه ۶۰، ادامه جنگ عراق و ایران، فقدان دموکراسی و سرخوردگی شدید برخی اقشار و گروه های اجتماعی از انقلاب به دلیل تبعات سیاست های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دولت و دشواری های هولناک ناشی از آن، در مجموع هم اکنون جوی را به وجود آورده که به واسطه آن امید به بیگانه و توسل به غیره چه در درون حکومت - یا توسل به صندوق بین المللی پول و بانک جهانی - و چه در صفوف برخی مخالفین و منتقدین رژیم ریشه درآینده است. ....

ما باید در دو بُعد تلاشی جدی داشته باشیم. بُعد اول، کوشش برای ایجاد یک فضای دموکراتیک است، که در آن روحیه سازنده اجتماعی تقویت شود و مشاوره همگانی و مباحث عمومی و تبادل افکار گوناگون امکان پذیر گشته و سامان گردد و در ژرفای جامعه ریشه بزند، بُعد دیگر، مبارزه با فکری توسل به بیگانگان سلطه گر و اتکالی به غیر است؛ خواه این بیگانه گرایی به صورت توسل به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در نزد حکومت باشد، و خواه در قالب توسل به متجاوزین به میهن و امپریالیسم آمریکا در نزد برخی گروه های معارض، تجلی پیدا کند.

در هر صورت، باید اذعان داشت، که متأسفانه شرایط دشوار

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود، فکر توسل به بیگانه و امید به غیر را تقویت و تشدید می کند؛ چه در شرایطی که فضایی آزاد برای تبادل افکار گوناگون در سایه ارتباط های خلاق اجتماعی وجود نداشته باشد، نوعی سرخوردگی پدید می آید، که حاصل آن بیزاری از سیاست، فروکش نمودن افکار سیاسی، تضعیف روحیه اجتماعی و تنزل وجدان ملی است.

و اما مسؤل این اوضاع کیست؟ بی گمان، رژیم ها نخستین قربانیان اوضاعی نیستند، که خود پدید می آورند؛ در وهله نخست، ملت و حیات تاریخی یک جامعه کهن در معرض هلاک و آسیب های جدی قرار می گیرد؛ چه تحت شرایط داخلی و بین المللی کنونی، این خطر هست که زمام اوضاع کشور از دست نیروهای داخلی خارج بشود - و این چیزی است، که بیگانگان انتظار آن را می کشند. پس باید گفت، که امید به بیگانه، که در نهانگاه ضمیر برخی گروه های اجتماعی و نیز در نگاه حکومت کنونی ایران - در قالب توسل به صندوق بین المللی پول و بانک جهانی - حضور دارد، نه تنها کارساز نیست، که پفایت زیانناک است. همچنین است امید داشتن به جنبش خود به خودی، که برخی گروه ها در دل خود می پرورند، که اگر روند یکصد سال اخیر در ایران همچنان استمرار یابد، این بار چه بسا شورش خود بخودی و بی سازمان، که خلق بی سازمان به پا کنند، معادلات گذشته و برداشته های تاریخی را زیر و زبر کرده و حتی راه را برای تحقق شیوه های امپریالیسم جهانی - چون تجزیه ملل - هموار نماید.

اما شکی نیست، که مسؤلیت درک اوضاع خطیر کنونی بر عهده هیات حاکم وقت است. تشخیص حساسیت های این دوره تاریخی و کوشش جدی برای بهبود اوضاع و تحقق دموکراسی از طریق به رسمیت شناختن دیگر گروه های اجتماعی - فکری، کاری است، که حکومت حاضر باید به جای توسل به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول انجام بدهد؛ از این رو، که همکاری همه طبقات ملت، بهترین طریق برای نجات کشور از بن بست اجتماعی-اقتصادی-سیاسی موجود است. فراموش نکنیم که در شرایط کنونی، که آمریکا خود را یک تاز میدان می بیند، و با در نظر داشتن تلاش های خطرناک امپریالیسم تجزیه و فریاشی کشورها، آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد، تحقق دموکراسی در جامعه است. باید امکان سازگاری افکار گوناگون در چارچوب استقلال، حفظ تمامیت ارضی و پیشرفت ملی فراهم گردد.

# ریشه های واقعی اختلاف

## کجاست؟

در فاصله انتشار دو شماره ۲۴ و ۲۵ «راه توده» و بدنبال انتشار مطلب سرایا آنتراآمیز، تحت عنوان «راه توده»، راه جمهوری اسلامی» در نشریه «نامه مردم»، از ما دلیل و انگیزه واقعی نویسنده و تهیه کننده این مطلب را استوایل کرده اند. استوایل کنندگان، اغلب با نگرانی از کشتانده شدن کارزار فکری-سیاسی کنونی در حزب توده ایران به یک بحث حاشیه ای و منحرف کننده، از ما خواسته اند، تا از چنین دامی پرهیز کنیم و ضمن ادامه راه خودمان تضاروت را به خود توده ای ها و علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران و جنبش چپ و مترقی کشور واگذار کنیم.

«راه توده» با تمهد و اعتقاد به این شیوه برخورد و عمل و بنظور تدقیق محورهای کارزار سیاسی-فکری مورد اشاره در بالا، با اشاره ای بسیار کوتاه به مواضعی، که بویژه در هفته ها و ماه های اخیر در نشریه «نامه مردم» و نشریه «دنیای» هرچه بیشتر مشخص و نمودار می شود، ضمن هشدار باش به همه اعضای حزب و علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران، تصریح می کند، که ریشه های برخورد های عصبی، غیرمنطقی، آنتراآمیز و غیر توده ای در مطلب منتشره در «نامه مردم» شماره ۲۶ را باید در این محورها و تفاوت آنها با مواضعی جستجو کرد، که «راه توده» طی بیش از دو سال پیوسته سعی در حفظ، تمسیق و گسترش آن داشته است.

— نقل از سرمقاله صفحه اول «نامه مردم» شماره ۲۵ بتاريخ ۸ شهریور ۷۲ پس از انتشار «توهای جبهه واحد ضد ارتجاع» در «راه توده» شماره ۲۴:

۱- «ما بار دیگر نیروهای آزادیخواه ... از جمله نیروهای مذهبی آزادیخواه در درون و بیرون کشور را به مبارزه مشترک علیه ارتجاع و استبداد فرا می خوانیم...»  
\* ما خوشحالیم، که «نامه مردم» اکنون بر اهمیت شعار مبارزه با «ارتجاع» تاکید می کند؛ ولی در مین حال، همه توده ای ها باید بدانند، منظور از مذهبی دوزن و بیرون کشور چیست؟ اگر منظور دوزن و بیرون حاکمیت است، باید تصریح شود، چرا که حرف های گنگ و دو پهلو بنظور حفظ راه فرار، هرگز به وحدت اراده و عمل حزب کمک نمی کند و بر سردرگمی موجود می افزاید.

۲- «گسترش فقر و ... حتی پروپاقرص ترین مسلمانان» طرفدار حکومت را از خط بدر کرده است و مشروعیت رژیم کنونی را کاملاً زیر علامت سوال برده است»

\* از «خط بدر شدن»، چه مفهوم سیاسی-مبارزاتی دارد؟ و این از خط بدر شدن دارای چه مواضعی هستند، از چه جریانی جدا شده اند و در کنار کدام جریان عمل قرار دارند و یا می توانند قرار گیرند؟

۳- «شکاف در حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی (وجه اقتصادی آن چیست؟) ... بخش دیگری از این حاکمیت را، که در سال های پس از مرگ (آیت الله) خمینی به تدریج از حاکمیت رانده شده بودند، ... بيمناک کرده است... بنظر می آید، که گروهی نگران از «فقر کشتی» جمهوری اسلامی، به دنبال «قایی نجائی» برای رساندن خود به ساحل هستند.»

\* این ساحل نجات کجاست؟ دامن سلطنت طلب ها و یا جنبش توده ها؟  
ما نیز با «نامه مردم» موافقیم، که «نی توان نسبت به تحول اوضاع بحرانی کشور سخت نگران نبود». همچنان که با فرمولبندی همین سرمقاله درباره خطرات ناشی از عدم وجود یک آلترا تویو «واقعا مترقی»، بصورت مشروط، موافقیم. مشروط زیرا باید مشخص شود، این «آلترا تویو مترقی» دقیقاً شامل چه نیروهائی است و برنامه و شعار آن در این مرحله دقیقاً چیست و یا چه باید باشد.

بویژه باید روشن باشد، که این «آلترا تویو مترقی»، همان آلترا تویو دمکراتیک نیست، که در «نامه مردم» شماره ۲۸۶ و از زبان روزنامه ارگان حزب کمونیست عراق (۱) برای جنوب این کشور آرزو شد. آرزویی، که در همان زمان «راه توده» اعتراض خود را نسبت به آن سریماً اعلام داشت و نسبت به خورش باوری هائی، که در این زمینه در حزب دامن زده می شد، هشدار داد. آلترا تویو، که همان اعمال «نظم نوین جهانی» امپریالیسم است، که اکنون در جنوب عراق حاکم است.

۴- «می توان حول خواسته های اجتماعی، حول مقابله با تشدید جز تروید و اختناق، ساختارهای معین و وسیعی را برای مقابله با استبداد ایجاد کرد.»  
\* ما نیز با این فرمولبندی مخالف نیستیم، بشرط آنکه معلوم شود،

خواست های اقتصادی توده ها چرا مطرح نشده است و نوع استبدادی، که بر کشور حاکم است، چیست و پایگاه طبقاتی آن کدام است؟ اگر همان ارتجاع مذهبی-اقتصادی است، چرا آنرا با صراحت نباید قبول کرد؟

— نقل از مقاله «راه آزادی و مسئله کمک های بی شائبه احزاب برادر» (نامه مردم ۲۵)

۱- «... حتی دشمنان قسم خورده حزب ما، افرادی مانند «منوچهر اقبال»، (نخست وزیر شاه در دوران غیرقانونی کردن حزب توده ایران)، «موسوی اردبیلی» (رئیس سابق قوه قضائیه حکومت اسلامی) و «موسوی» (نخست وزیر سابق) ... واقعا هر سه آنها در یک ردیف قرار دارند؟ یا قراردادان موسوی، نخست وزیر، در کنار دکتر «اقبال» (لژ اعظم فراماسیون ایران)، کدام هدف دنبال می شود؟ اینکه دولت برآمده از انقلاب بهمن ۵۷ از همان ابتدا ادامه سلطنت پهلوی بود و ما اساساً غلط همه چیز را فهمیده بودیم؟ اینکه هیچ روزنه ای نباید برای نقش مثبت آنها در جنبش کنونی توده ها قائل شد و حزب نباید آنرا جدی تلقی کند؟

— همین برداشت و تلقی بکلی نادرست و گمراه کننده در سرمقاله نشریه «دنیای» شماره ۲ سال ۱۳۷۲، نیز بصورت کامل و به قلم «م. امیندوار» منعکس است. ما فقط دو جمله کامل از این سر مقاله، که بطور منطقی ادامه شیوه نگرش بالا نسبت به اوضاع، و در واقع بیگانه با اوضاع واقعی جامعه ایران است را، در اینجا نقل می کنیم و همه توده ای ها و علاقمندان به حزب را دعوت می کنیم، تا برای درک دقیق انگیزه برخورد های خصمانه نسبت به نشریه «راه توده» و مشی و نگرش آن، این مقاله را با دقت کامل بخوانند. ما هیچ تفسیری بر این نقل قول ها نمی افزاییم، زیرا خود گویای همه چیز است.

۱- «... مواضع ضد غربی اتخاذ شده از سوی بخش هایی از این نیروها در سال های نخست انقلاب، نه در چارچوب «مبارزه ضد امپریالیستی»، بلکه برای تضعیف جناح (؟) بورژوازی ملی (لیبرال) ایران است. دوم از خود نویسنده است [خواهان حفظ روابط با غرب از یکسو، و بستن درهای کشور به روی مظاهر غرب (؟) در انطباق با دیدگاه های واپسگرایانه مذهبی آن از سوی دیگر بود.»

۲- «با پیروزی مرحله سیاسی، می توان گفت، که ائتلاف نیروهای گوناگون نیز به پایان رسید و خیلی زود پس از مرحله سرنوشتی، نبرد برای به دست گرفتن و قبضه کردن حاکمیت آغاز گردید. نیروهای مذهبی به رهبری خمینی و نیروهای ملی گرا از یکسو و نیروهای چپ مانند حزب ما، فدائیان خلق، حزب دمکرات کردستان و مجاهدین از سوی دیگر، نیروهای عمده شرکت کننده در این روند بودند، که حزب ما به آن اصطلاح «مبارزه که بر که» را داد.»

— نقل از سرمقاله صفحه اول «نامه مردم» شماره ۲۶ و در ارتباط با نامه وارده ای، که در روزنامه «سلام» چاپ شده و مسئله آشتی ملی را مطرح کرده است: «پیشنهاد آشتی ملی از سوی برخی جناح های مذهبی، قبول ادامه حیات جمهوری اسلامی، در مقابل به رسمیت شناخته شدن حق حیات نیروهای اپوزیسیون از سوی رژیم است. چنین دیدی در واقع در انتهای امر خواهان استفاده مجدد از نیروهای مترقی (مانند سال های نخست انقلاب) برای کسب مشروعیت دوباره است»

۱- اگر واقعا هم در جمهوری اسلامی چنین پیشنهادی مطرح باشد (که در حال حاضر دورنمایی بنظر ما بر آن متصور نیست)، کدام واقعات اجتماعی رژیم را به عقب نشینی ناچار ساخته اند؟ و مگر نباید متکی به همین فشار و با تصرف هر سنگر، رژیم را با عقب نشینی جدید تا سقوط آن وادار کرد؟

۲- در سال های اول پیروزی انقلاب، حضور احزاب مترقی و از جمله حزب توده ایران در صحنه، ناشی از ترفند رژیم بود، و یا تحمیل وخواست انقلاب؟ اصولاً حکومت در آن سال ها مگر یکپارچه بود؟ اینگونه تفسیر و تحلیل رویدادها، یعنی اینکه حزب ما و دیگر نیروهای مترقی، هرگاه که حضور خود را در صحنه پیکار علنی، نیمه علنی به رژیم ها تحمیل کرده اند، در واقع فریب خورده اند، زیرا رژیم برای فریب توده ها و خود این احزاب، آنها را برای مدتی به صحنه راه داده اند و سپس هم بساطشان را جمع کرده اند. «استفاده مجدد»، معنی دیگری دارد؟ هر نوع حضور احزاب مترقی و از جمله حزب ما در جامعه، تنها بر اثر فشار توده ها امکان پذیر شده است و باز هم خواهد شد و در این جهت باید با تمام توان و امکان ممکن کوشید.

ما حتی اعتقاد داریم، اگر رژیم یک مفاز کوچک را در تهران بسته و روی شیشه آن بنویسد «اینجا دفتر حزب منحل توده بوده است»، یک کام به پیش است. چرا که همین یک جمله هزاران سوال و بحث را در جامعه موجب می شود. جامعه ای، که ۲۰ میلیون آن راجوئان زیر ۲۰ سال تشکیل می دهند!

## سخنی با همه توده‌ای‌ها (۲)

# برای بهره‌گیری از دهه مبارزه انقلابی حزب توده ایران

## توده‌ای‌ها، بر سر یک دوراهی تاریخی قرار دارند!

پس از پیروزی انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی بهمن ۵۷، مجموعه امپریالیسم و وابستگان داخلی آن، استراتژی مشترک خود را در جهت نابودی و به شکست کشاندن انقلاب پی‌ریزی و حلقه‌های مختلف آن را مرحله به مرحله به اجرا درآورده و هم‌چنان به پیش می‌برند. در وهله نخست، طرح و توطئه‌های امپریالیسم، اساساً بر دو بازو متکی بود: بازوی نخست، سلطنت‌طلبان فراری بودند، که وظیفه طرح‌ریزی توطئه‌ها از بیرون ج.ا. را به عهده داشتند و بازوی دوم، آن دسته از نیروهای مذهبی ضد انقلابی، که به دلیل جنبه مذهبی خود، امکان نفوذ آسان و سریع در ج.ا. و اجرای دسیسه‌چینی‌ها از درون نظام برآمده از انقلاب را در اختیار داشتند.

بخش دوم این گفتار را با خبر قتل فجیع چند روحانی مسیحی در داخل کشور و جنجال پیرامون انفجار در مرکز هیئتی یهودیان آژانتین و اعلام حضور دست‌های پنهان انجمن حجیبه و از جمله «علی اکبر پروورش» (از چهره‌های سرشناس این مافیا)، در این اقدام، شروع می‌کنم. حادثه‌ای که جنجال پیرامون آن اکنون -بهردلیل- فرو نشسته است، اما بنظر من، این حادثه نمونه خوبی است، برای بررسی دلایل و انگیزه‌های نیروهای ارتجاعی حاکم بر ج.ا. در ارتکاب اینگونه اقدامات. برای درک انگیزه‌های حادثه‌سازان، شاید بهتر باشد نگاهی بسیار گذرا به گذشته داشته، تحولات سیاست امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران را کمی دنبال کنیم، تا از ماجراجویی‌های امروز آنان و اهدافی، که دنبال می‌کنند، تصویر کامل‌تری بدست آوریم.

### بخشی یادآوری‌ها - قبل از هرچیز از چاپ نوشته مزبور تشکر می‌کنم. در مورد آن نوشته (سخنی با همه توده‌ای‌ها شماره ۲۴ راه توده) چند مطلب را لازم به توضیح می‌دانم.

یک- در مورد تست‌های «حذف شده» آن نوشته، که بعداً و بصورت پراکنده دریافت داشته و آنرا با فرمول‌بندی «تشکیل جبهه واحد ضد ارتجاع» به چاپ رساندید، توضیح این نکات را ضروری می‌دانم: ۱- همانطور که در آن نوشته‌ها آمده بود، مسئله تعیین خط‌مشی سیاسی حزب، بطور مشخص وظیفه همه اعضاء و هواداران حزب است و تحمیل کردن پذیرش «جبهه واحد ضد ارتجاع»، با همین فرمول‌بندی اولیه، خواه ناخواه هدف نهائی نمی‌تواند باشد؛ ۲- اما همانطور که از آن نوشته نیز کاملاً مشخص است، مسئله تشکیل «جبهه واحد ضد ارتجاع»، به عنوان مضمون و محتوای شعاری، که حزب انتخاب می‌کند، مطرح است و نه حتماً نام آن. یعنی همانطور که شما نیز تأکید کرده‌اید، هر شعاری، که ما آنرا بپذیریم، مضمون آن اما باید متوجه نیروهای راست و ارتجاعی حاکمیت ج.ا. باشد و نه مجموعه حاکمیت (نظام). ۳- پاره‌ای خواست‌ها در آنجا مطرح شده است، از جمله مثلاً شامل تغییراتی در قانون اساسی است، که همه این خواست‌ها فعلاً و بطور مشخص در جامعه ما و برای توده مردم مطرح نیست، اما در روند جنبش برای کنار زدن حاکمیت سرمایه داری بزرگ و ارتجاع بر کشور، می‌تواند در دستور روز قرار بگیرد؛ ۴- آنچه که در مورد «هاشمی رفسنجانی» چاپ شده است، شاید از جهاتی بتواند، در صورت تغییر مسیر او درست باشد، اما فرمول‌بندی آن بسیار ناروا چاپ شده است و می‌توان از آن نتایج نادرستی اتخاذ کرد. از جمله، از آن نوشته ممکن است اینطور استنباط شود، که هاشمی رفسنجانی نماینده بورژوازی صنعتی داخلی یا ملی است. در حالیکه وی در واقع مجری دستورات صندوق بین‌المللی پول و نماینده تمام میار و بی‌شک و شبهه سرمایه داری بزرگ وابسته است. ضعف پایگاه طبقاتی داخلی او، بیش از آن که ناشی از ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی داخلی باشد، ناشی از ضربه‌ای است، که به سرمایه‌داری وابسته بر اثر انقلاب وارد آمده است. ۵- طرح دفاع از رفسنجانی در مقابل ارتجاع به آن شکل، ممکن است این تصور را بوجود آورد، که لطمه‌ای که به مواضع او و صندوق بین‌المللی پول وارد آمده است، امری است منفی، و از رفسنجانی در مقابل جناح حجیبه در این مورد باید دفاع شود. در حالیکه مسئله به‌هیچوجه بدین شکل نیست و از رفسنجانی تنها در مواردی، که مواضع او احتمالاً بتواند به جناح ارتجاع و سرمایه‌داری کلان و وابسته لطمه وارد آورد، می‌شود پشتیبانی کرد، که اکنون اصلاً اینطور نیست. در واقع، مسئله بیش از آنکه دفاع از شخصی در مقابل شخص دیگر باشد، استفاده از اختلافات میان آنها به نفع جنبش و توده‌های مردم است. لطفاً در چاپ‌های بعدی، این فرمول‌بندی را در مطلب مربوط به «جبهه واحد ضد ارتجاع» بدقت در نظر بگیرید.

ضمناً محض یادآوری تذکر می‌دهم، که در مطلب مزبور (سخنی با همه توده‌ای‌ها) ص ۱۱ (ستون دوم) جمله «ما وظیفه خود می‌دانیم»، بصورت «می‌دانیم» چاپ شده است. هم چنین در صفحه ۱۰ (ستون اول) داخل پرانتز (روند هر مبارزه‌ای)، صحیح آن (رود هر مبارزه‌ای) است. در صفحه ۱۲ (ستون دوم) «اعضای حزب در تعیین مشی آن» صحیح است و در صفحه ۶ نیز در سطر ۷ کلمه «پیش» از هر زمان دیگر، جا افتاده است.

دشمنان داخلی و خارجی انقلاب، در فرصتی، که با منحرف شدن افکار توده‌های انقلابی و کشتار آنان در جنگ، و همچنین کشتار آرمان‌خواهان مذهبی، که به قدرت دولتی دست یافته بودند، فراهم شد، توانستند خود را از زیر این فشار روزافزون خلاص کنند. آنها در ادامه همین فرصت، توانستند توطئه‌های جدیدی نظیر انفجار حزب «جمهوری اسلامی»، ساختمان نخست‌وزیری و ده‌ها ترور و انفجار دیگر را تدوین کنند و به اجرا بگذارند. ما، اگر نتوانیم تاثیرات عظیم جنگ و این حوادث را، که بر مردم ایران و انقلاب آن گذشته است، درست تحلیل کنیم، نمی‌توانیم زبانی مشترک با همین مردم، که حالا در شهرهای ایران در مقابل غارتگران و همان توطئه‌گران ادامه جنگ - که اتفاقاً ریش و تسیب هم دارند و روزی سه نوبت نماز هم می‌خوانند - به قیام برخاسته‌اند، پیدا کنیم. اتفاقاً این‌ها هم نماز می‌خوانند، و ای بسا ریش هم داشته باشند. مسئله درست همینجاست، که ریش و تسیب و نماز، اگر هم در گذشته پیوند مشترک معرفی می‌شده است، حالا دیگر چنین نیست. مردم نمی‌گویند، ما بیخود ارتش عراق را از ایران بیرون کرده‌ایم، آنها به این امر افتخار هم می‌کنند، اما همین مردم حالا دیگر نه تنها به سرعت از توطئه‌های مربوط به طولانی شدن جنگ و فراهم شدن فرصت برای کلان سرمایه‌داران و ارتجاع بنظیر خارج کردن مردم از صحنه انقلاب، بازپس گرفتن یک یک دستاوردهای انقلاب و سرانجام تسلط توطئه‌کنندگان بر حکومت، آگاهی یافته‌اند، بلکه نسبت به هر عمل حکومت کنونی نیز از خود عکس‌المعمل اعتراضی نشان می‌دهند. ارتجاع و کلان سرمایه‌داران، علیرغم همه دروغ‌هایی، که سرهمبندی می‌کنند و می‌گویند، که طرفدار حضور مردم در صحنه‌های انقلاب هستند، درست در جهت خلاف آن می‌اندیشند و عمل می‌کنند. آنها با تمام نیرو سعی می‌کنند مردم را از صحنه خارج کرده و خانه‌نشین کنند، تا به راه خیانتکارانه‌شان ادامه دهند. آنها حتی از کشتن همین مردم در جهت اهداف خود هم پروا ندارند. مردمی، که بسیاری از آنها هنوز داغدار فرزندانشان در طول جنگ هستند و یا با چرخ‌های دستی و بدون دست و پا در خیابان‌ها به راه می‌افتند و علیه حکومت شمار می‌دهند. اگر بگوئیم و یا بنویسیم، که انقلاب شکست خورده است، به معنای رکورد جنبش، عقب‌نشینی مردم و سرخوردگی آنها از انقلاب، پایان مخالفت آشکار در برابر پایمال‌کنندگان دستاوردهای انقلاب، خانه‌نشینی آنها و از سوی دیگر، تسلط کامل و بدون مقاومت و دردسر یک طبقه بر تمام ابزار حکومتی، در حقیقت تمام این حقایق را ندیده می‌گیریم. وقتی می‌نویسیم، که پس از پایان جنگ (بخش اول این گفتار) مبارزه اقتصادی، که در حکومت و در پشت صحنه ادامه داشت، باز دیگر به روی صحنه آمد، به همین نکات و لزوم توجه به آنها، اشاره می‌کنیم.

## کشتار «زندانیان سیاسی»، که راه را برای قدرقدرتی «رفسنجانی» و ارتجاع «حجتیه» هموار کرد و به حساب جنون ناشی از شکست آیت‌الله خمینی در جنگ گذاشته شد، در واقع بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران است!

در بیرون صحنه، چهره مرکزی سیاست «جنگ جنگ»، تا پیروزی، شخص هاشمی رفسنجانی بود. وی، در تمام مدت جنگ، به خود لقب سردار جنگی داده، مدام در این ستاد و آن مرکز فرماندهی به طرح عملیات جنگی و هدایت بازیچه‌های انسانی به روی مین و به زیر گلوله و توپ و تانک مشغول بود و از این طریق تلاش می‌کرد، تا خود را به عنوان تنها فردی مطرح کند، که قادر است یک پیروزی بزرگ به ارمان آورده و آبروی رهبر انقلاب را خریداری کند. به این ترتیب، وی توانست برای خود موقعیت ویژه‌ای در رهبری ج.ا. و جایگاه پراعتباری در صف نیروهای راستگرا فراهم آورد.

به محض خاتمه جنگ، وی با یک چرخش کامل وانمود کرد، که از اساس و مادرزاد با جنگ مخالف بوده، ولی گویا در مقابل فشار جناح چپ و شخص آیت‌الله خمینی، چاره‌ای جز تسلیم نداشته است و مردم همین صلح امروز را هم باید از صدقه سر وی بدانند و راجع به گذشته تا دیروز وی، هیچ سئوالی نداشته باشند.

اساس و پایه استراتژی امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران، همان‌گونه که حزب توده ایران به درستی تشخیص داده بود و بر آن تاکید می‌ورزید، عبارت بود از مقهور و منزوی کردن نیروهای انقلابی و وفادار به آرمان‌های توده‌های محروم و طرد آن‌ها از دستگاه حاکمه ج.ا. براین اساس، در سال‌های نخست انقلاب، سیاست حادثه‌آفرینی و تفرقه‌افکنی به قصد رودررو قرار دادن نیروهای انقلابی و متزلزل ساختن موقعیت آنان در جامعه، به ابزار دائم و اصلی مرتجعین و ضد انقلابیون تبدیل گردید. پس از شکست کودتای نوژه و تلاش برای جمع‌آوری نیرو در کشورهای همسایه، طرح‌ریزی و تحمیل یک جنگ خونین، که از آن باید به مقابله بزرگترین توطئه امپریالیسم علیه انقلاب یاد کرد، با همدستی ارتجاع منطقه سازمان داده شد. هدف نخستین جنگ، شکست انقلاب و ج.ا. یا لااقل جدا کردن سرزمین‌های نفت‌خیز کشور از دیگر مناطق آن بود، که این هدف آخر با شکستی سنگین برای ارتجاع خنثی شد.

در نخستین سال‌های انقلاب، برخلاف خواست و امید ارتجاع، انقلاب نه تنها در مسیر عقب‌نشینی و شکست قرار نگرفت، بلکه در سیر جریان‌ات و حوادث، مواضع نیروها و طبقات مختلف شرکت کننده در انقلاب هر چه بیشتر مشخص شده، جنبش انقلابی روند رشد و تمیق را می‌پیمود. با گذشت زمان و تمیق جنبش، دشمنان انقلاب دیگر تنها مزدبگیران مستقیم امپریالیسم نبودند، بلکه بخشی از نیروهای متزلزل و راستگرا نیز، که سیر حوادث و گسترش و ژرفای جنبش مردمی را به زبان خود می‌دیدند، به صف دشمنان آن پیوستند. بخش عمده و اساسی این نیروها در واقع آن جریان‌اتی بودند، که از درون ج.ا. عمل می‌کردند، تا از بیرون آن. مواضع آیت‌الله خمینی، که در کنار صف توده‌های محروم و ضد امپریالیست قرار گرفته بود، موقعیت راستگرایان و مرتجعین را بسیار ضعیف و شکننده ساخته بود. مزدبگیران امپریالیسم و عناصر وابسته به حجتیه تلاش کردند، تا با تاکید بر شکل مذهبی انقلاب، ماهیت مردمی و ضد امپریالیستی آن را به فراموشی سپرده، سمت ضربه را به سوی نیروهای انقلابی تغییر دهند. نیروهای انقلابی عمدتاً از روند انقلاب و تضادهای ناگزیر آن درک درستی نداشتند. آنها این واقعیت را، که انقلاب ما در یک کشور عقب مانده سرمایه‌داری روی داده است و بناچار مهر و نشان این عقب ماندگی، نه فقط بر پیکر توده‌های محروم، بلکه بر جسم و روح حتی و بویژه نیروهای پیشرو جامعه داغ خود را باقی گذاشته است، بدرستی تشخیص نمی‌دادند. هر یک از نیروهای انقلابی خود را اساس و محور انقلاب تصور می‌کرد و ضربه به خود را پایان جنبش و شکست انقلاب می‌پنداشت (امری، که بعداً گریبان حزب ما را نیز گرفت). کم‌تجربگی انقلاب و نیروهای انقلابی و پرتجربگی و خونخواری ارتجاع و امپریالیسم و توطئه‌های پی‌درپی، که سازمان می‌داد، شرایطی را بوجود آورد، که انقلاب بزرگ بهمن از سال ۱۳۶۰ در مسیر عقب‌نشینی قرار گرفت.

در همین دوران بود، که برای واپسگرایان تردیدی باقی نماند، تا آن هنگام که آیت‌الله خمینی در کنار توده‌های محروم و انقلابی ایستاد باشد، آرزوی شکست انقلاب و قدرقدرتی آنها رویایی است، که تحقق آن بسیار دشوار خواهد بود. متکی بر این اندیشه، ارتجاع پایه‌های سیاست آینده خود را بر جدا کردن آیت‌الله خمینی از نیروهای انقلابی و مردمی در درون و بیرون حاکمیت ج.ا. و به اسارت درآوردن او در چنگال خود قرار داد و از جمله با این هدف، مجبوم امپریالیسم و نیروهای راستگرا توطئه جنایتکارانه طولانی ساختن جنگ و کشتار رهبری انقلاب به این راه بی‌بازگشت را سازمان دادند و متأسفانه با موفقیت به پیش بردند. بنابر محاسبات راستگرایان، هرقدر جنگ بیشتر ادامه یابد، آیت‌الله خمینی بیشتر از آرمان‌های توده‌های مردم دور شده و بیشتر به گروگان آنها درخواهد آمد. به این ترتیب، نیروهای راست با دمیدن در بوق «جنگ جنگ، تا پیروزی» موفق شدند، موقعیت خود را هر چه بیشتر در نزد رهبری انقلاب و در مجموع حاکمیت ج.ا. تثبیت کنند.

از آغاز جنگ و سپس ادامه جنایتکارانه آن، از جمله این هدف توطئه‌گران نیروهای راست، سرمایه‌داری ضربه‌خورده از انقلاب و امپریالیسم جهانی را هم با خود داشت، که اذهان توده‌های انقلابی را از اعمال و پانشاری درخواست‌های اقتصادی-سیاسی خود منحرف کرده و لزوم موق گذاشتن آنها را بنظیر دفاع از کشور، در مرکز توجه قرار دهد. همین توطئه از جمله انگیزه‌های اساسی ادامه جنگ بود. بدین ترتیب، میلیون‌های ایرانی زحمتکش و انقلابی، که تا آن هنگام در سراسر ایران و بشکل بی‌وقفه بر حکومت برآمده از انقلاب و برای تمیق و رشد آن فشار می‌آوردند، یا راهی جبهه‌های جنگ شدند و یا در پشت جبهه‌های جنگ امر تدارکات آن را به‌عهده گرفتند. دفاع از انقلاب، شکل دفاع از کشور را به خود گرفت، و این مسئله حتی در دور افتاده‌ترین روستاهای ایران به انگیزه‌ای پرقدرت تبدیل شد. تمیق انقلاب بدین ترتیب دچار وقفه شد.



# ادامه جنگ با عراق، بزرگترین توطئه «حجتیه-رفسنجانی»

## به کمک امپریالیست ها برای تسلط بر قدرت بود

از سوی دیگر، مرتجعین و وابستگان انجمن حجتیه، که در تمام این مدت از انظار مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات «جنگ جنگ» تا پیروزی را به عهده داشتند، از مخفی گاه بیرون آمده، تشکیلات «سالت» را سازمان دادند و مجموعه این در نقشه، آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی، که در قانون اساسی داده شده بود، از یکسو نخست وزیر، که علاوه بر کارهای نبود، از قانون اساسی نیز حذف و راه برای یک ریاست جمهوری قدرتمندتر هموار گردیده بود و از سوی دیگر، با حذف شرط مربوط به «مجتهد جامع الشرایط» بودن، از شرایط «ولایت فقیه»، راه برای یک «ولایت فقیه» ضعیف تر، اما مطمئن و گوش به فرمان، گشوده شده بود. به این ترتیب، رابطه میان ریاست جمهوری و ولایت فقیه در قانون اساسی به نحوی برقرار گشت، که تعادل میان آنها را بطور نسبی حفظ کند. این تعادل در عین حال انعکاسی بود از تناسبی، که در آن زمان در درون صف نیروهای راست، یعنی گردانندگان واقعی ج.ا. وجود داشت.

برای بدست گرفتن بی قید و شرط زمام ج.ا.، راست گرایان از هر سو به رفع موانع مشغول بودند. با نزدیک شدن زمان مرگ آیت الله خمینی، فرصت ها دمدم تنگتر می گردید و لازم بود یک سلسله مسایل و موانع باقیمانده، که هنوز حاکمیت بی چون و چرای آنها را تهدید می کرد، هرچه سریع تر در زمان آیت الله خمینی برطرف گردد. از همین رو در آخرین سال یا سال های حیات آیت الله خمینی مجموعه نیروهای راست یک سلسله توطئه های بسیار جنایت کارانه را سازمان دادند، که تمام سرنوشت بعدی انقلاب را تحت الشعاع خود قرار داد.

## کشتار «زندانیان سیاسی»، جنایت بزرگ تاریخ معاصر ایران است!

توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود، که بحق بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می شود. دلایل واقعی این کشتار فجع انسان های بی دفاع، امروز دیگر کاملا مشخص شده است.

از یک سو هاشمی رفسنجانی خود را برای بدست گرفتن زمام ریاست جمهوری آماده می کرد و برنامه بعدی خود را نیز کاملا تدارک دیده بود. گرفتن چهره لیبرال و بظاهر آزادی طلب، نقطه اتکاء اساسی برنامه های آینده وی را تشکیل می داد. وجود هزاران زندانی سیاسی موفقیت این چهره را به شدت به خطر می انداخت. دارو دسته او، نه می توانست این همه زندانی را در دوران ریاست جمهوری آینده تحمل کند، نه می توانست آنها را اعدام کند و نه می توانست آنها را آزاد کند. لذا لازم بود «حل» مسئله زندانیان از طریق پاک کردن صورت مسئله، در زمان آیت الله خمینی و به نام او انجام شده، به حساب زندانیان، که بیشتر به یک «قرعه کشی مرگ» شبیه بود، اساسا نشان می دهد، که برای ارتجاع مسئله اصلی این نبود، که چه کسی کمتر مبارز است، یا چه کسی بیشتر مخالف رژیم است و چه کسی نیست! ارتجاع نمی توانست وقت خود را برای اینگونه مسایل تلف کند. مسئله اساسی مبارت بود از کم کردن تعداد زندانیان، مبارت بود از گرفتن هر چه بیشتر قربانی، در کمترین زمان ممکن. و اما برای ارتجاع حجتیه، شریک دیگر این جنایت هولناک، مسئله تنها در یک انتقام جزئی تاریخی و محروم کردن توده ها از رهبران و همراهان انقلابی خلاصه نمی شد، بلکه در عین حال، نکته اساسی مبارت بود از دانی کردن تفرقه در میان نیروهای انقلابی درون و بیرون حاکمیت ج.ا.

بدیهی است، ما قصد آن را نداریم، که مسئولیت این کشتار فجع را تنها به شخص یا اشخاص خاصی منتسب کنیم. این مسئله ای است، که تاریخ آن را روشن خواهد کرد. آنچه که ما می دانیم و می توانیم بدانیم، این است، که چه نیروهایی از امکان تصمیم گیری در انجام این جنایت برخوردار بودند. و این

اما بخش آگاه جناح چپ حاکمیت، پس از یک دوره سرکشتگی، سرانجام بدین نتیجه رسید، که ادامه جنگ جز تضعیف موقعیت وی در حاکمیت ج.ا. نتیجه دیگری دربر نخواهد داشت. با این حال، پاره ای از آنان، به امید بدست آوردن یک پیروزی هرچه سریعتر برای اینکه میدان را در مقابل حریف خالی نکرده باشند، بدنبال شعار «جنگ جنگ، تاپیروزی» هم چنان حرکت کردند. بخش پایین تر نیروهای چپ مذهبی نیز، که در بسیاری موارد هنوز صف واقعی انقلاب و ضد انقلاب را تشخیص نمی داد و از توطئه های امپریالیسم و ارتجاع شناخت دقیقی نداشت، در دام دسیسه ها قرار گرفت و با وجود نقش بسیار فداکارانه ای، که در تمام مدت جنگ ایفاء کرد، اما علاوه بر کم اعتبار شدن مجموعه جریان چپ مذهبی و صعود راست گرایان و مرتجعین به قدرت حاکمه سهم معینی را به عهده گرفت.

از سال های ۶۴ و ۶۵ به بعد تناسب نیروها در درون حاکمیت ج.ا. هر چه بیشتر به نفع نیروهای راست چرخش یافت و در آخرین سال های حیات آیت الله خمینی، رهبری ج.ا. کاملا در دست آنان قرار گرفت. سیاست ارتجاع در تداوم جنگ، نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا. را در بن بست کامل قرار داد. هم دفاع از جنگ، به معنی نابودی آنها بود و هم عدم دفاع از جنگ. در این دوران تلاش چند باره «میرحسین موسوی»، نخست وزیر وقت، برای استعفا با مخالفت مواجه گردید. نیروهای راست، که صلاح ج.ا. را در دست داشتند، هنوز خود را برای به چنگ گرفتن آشکار سکان امور کشور آماده نمی دیدند. هنوز باید جنگ ادامه می یافت، هنوز باید بنیه نظامی و اقتصادی کشور باز هم بیشتر و بیشتر تحلیل می رفت و هنوز باید نیروهای دمکراتیک باز هم ضعیف تر و ضعیف تر می شدند. از سوی دیگر، راست گرایان این واقعیت را درک می کردند، که در عرصه اقتصادی، نفس وجود جنگ، سیاست های ویژه ای را الزامی می سازد، که هر نیروی دیگری نیز، که در حاکمیت باشد، ناچار است کمابیش آنها را دنبال کند. به این ترتیب نیروهای راست، ضمن اینکه در تمام مدت جنگ، نبرد را در عرصه اقتصادی با شدت بسیار دنبال می کردند و تحت هیچ شرایطی اجازه نمی دادند به مواضع اساسی آنان در این زمینه لطمه ای وارد آید، اما حاضر شدند، برای خاطر آنکه جنگ را به هر قیمتی، که هست، هم چنان تداوم بخشند، امتیازاتی واگذار کرده و جناح چپ را با این امید، که بعدها تمام حواقب جنگ و سیاست «جنگ جنگ» تا پیروزی را به گردن آنها بیاندازند، هم چنان در حاکمیت حفظ کنند. بدیهی است، راست گرایان هیچگاه پیش بینی نمی کردند، اقتصاد کشور تحت هدایت آنان در مدتی کوتاه به چنان فاجعه ای گرفتار شود، که مردم اقتصاد دوران جنگ را آرزوی دیگر دست نیافتنی بیندازند.

با پایان گرفتن مخاصبات تند نظامی، هاشمی رفسنجانی، که در طول جنگ نقش «قهرمان جنگ» و با خانم آن، نقش «قهرمان ضد جنگ» را با مهارت ایفاء کرده بود، خود را برای نخستین بر مسند ریاست جمهوری آماده می کرد.

سه توطئه بزرگ: «قتل عام زندانیان سیاسی»، «برکناری آیت الله منتظری» و «صدور حکم اعدام سلمان رشدی» در آخرین سال حیات آیت الله خمینی، در تحکیم موقعیت ارتجاع و مسلط ساختن سرمایه داری کلان بر کشور، نقش تعیین کننده داشتند.

جهت منابع چه کسانی قرار داشت و چگونه و از چه طریق؟  
توطئه دیگر این دوران، عبارت بود از تلاش برای برداشتن تنها مانع مانع باقی مانده در مقابل قدرت مطلقه راست، یعنی توطئه برکنار شخص آیت‌الله منتظری و پیش رفتن در این مسیر، تا حد اتمام نزدیکان و یارانشان روی. با حذف آیت‌الله منتظری، در واقع آخرین امید جناح چپ، بطور کلی از دست رفت و حاکمیت کامل ارتجاع در دوران پس از رکود آیت‌الله خمینی مسلم گردید. هرچند که مواضع آیت‌الله منتظری، با مواضع نیروهای چپ حاکمیت در همه زمینه‌ها، الزاماً هماهنگی نداشت، اما در مورد نیروهای راست، مسئله هماهنگی یا ناهماهنگی نبود، بلکه مسئله تضاد کامل و قرار داشتن روی در نقطه مقابل خواست حاکمیت مطلقه راستگرایان بود.

ضربه برای نیروهای چپ بقدری شدید بود، که آنها حتی در مرحله نخست حاضر به تأیید این اقدام نگردیدند. انجمن‌های دانشجویی وابسته به این نیروها، با صدور اعلامیه‌ای در پهلوی و مبهم، تلاش کردند، تا همچنان موقعیت آیت‌الله منتظری را به نحوی حفظ کنند. اما در مقابل واکنش سخت جناح راست و رودررو قرار گرفتن با پاره‌ای از عناصر پائین خود، که صق توطئه را بدروستی تشخیص نمی‌دادند، عقب‌نشینی کرده و پس از مدتی اعلامیه نخست خود را پس گرفتند. توطئه برکناری آیت‌الله منتظری، تنها ضربه‌ای به نیروهای چپ حاکمیت ج.ا. نبود، بلکه ضربه‌ای بود به انقلاب و به همه نیروهای انقلابی و مردمی.

توطئه دیگر آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، ایجاد بلوای تکثیر «سلطان رشدی»، نویسنده انگلیسی بود. با آنکه صدور فتوای اعدام «رشدی» در چارچوب نیات هاشمی رفسنجانی قرار نداشت، اما برخاسته‌های جریان حجتیه متکی بود. بی دلیل نبود، که به محض صدور این حکم، «بتیاد ۱۵ خرداد»، که گردانندگی آن آشکار در دست حجتیه و دارودسته «رسالت» قرار دارد، فوراً او مستأماً با آمادگی قبلی، جایزه‌ای برای قاتل احتمالی ری تعیین کرد و بدین وسیله تلاشی نمود، تا به این ماجرا ابعاد بین‌المللی و بی‌بازگشت بدهد. هنوز هم حجتیه تنها جناح در حاکمیت ج.ا. است، که بی‌پروا از این حکم پشتیبانی می‌کند.

جنگال‌ها را باید کنار زد و دلیل واقعی صدور چنین حکمی را بررسی کرد، تا فهمید جناح راست و در واقع مافیای حجتیه، در پشت این فتوا، چه هدفی را دنبال می‌کند.

از نظر بین‌المللی، با صدور فتوای اعدام «رشدی»، ج.ا. که تا آن زمان چهره‌ای کمابیش انقلابی و ضد امپریالیستی داشت و در مقابله با امپریالیسم از پشتیبانی نیروهای انقلابی در سطح بین‌المللی برخوردار بود، از آن پس چهره کامل یک رژیم فئدالیته مذهبی را به خود گرفت. این امر برای امپریالیسم و ارتجاع، چه از نظر تأثیرات مغرب آن بر سایر جنبش‌های اسلامی منطقه، و چه از نظر قطع مناسبات متقابل ج.ا. با دیگر نیروهای انقلابی در سطح جهان، ضرورت کامل داشت. بدین طریق و از آن پس، سیاست خارجی گردانندگان ج.ا. بر حسایت از هر نیروی ارتجاع مبتنی شد، که به نام «اسلام» علیه نیروهای مترقی فعالیت می‌کرد و مبارزه «اسلام انقلابی» علیه «اسلام آمریکایی»، که تکیه کلام آیت‌الله خمینی بود، جای خود را به مبارزه میان «اسلام و دگراندیشی» داد.

اما دلایل این اقدام دارودسته حجتیه، تنها به عرصه بین‌المللی مربوط نمی‌شود. اساس مسئله در آنجا قرار داشت، که نیروهای ارتجاعی از نتایج استراتژی خود در به اسارت درآوردن آیت‌الله خمینی و انجام توطئه‌های خود به نام او و در نتیجه به نام انقلاب، بسیار خوشنود بوده، دیگر به هیچ عنوان حاضر نبودند، از این سیاست دست بردارند.

می‌دهد. بیرون اینکه این جناح، بر خلاف هاشمی رفسنجانی، معتقد بود، که پایه‌های توده‌ای انقلاب بسیار نیرومندتر از آن است، که بتوان با درپیش گرفتن سیاستی آشکارا ضد انقلابی، مدتی طولانی در صحنه قدرت دوام آورد. آن نیرویی در دراز مدت برنده خواهد بود، که بتواند خود را با انقلاب و خواسته‌های توده‌ها در ظاهر هماهنگ نشان دهد و سیاست خود را ادامه انقلاب معرفی کند. چهارم اینکه، مسئله اساسی برای جریان حجتیه-رسالت، ناپودی کامل انقلاب و هر نوع اندیشه و تفکر انقلابی و دمکراتیک بود. بنابراین، لازم بود سیاستی در پیش گرفته شود، که بتواند مرزهای انقلاب و ضد انقلاب، دمکراسی و ارتجاع را هر چه بیشتر و بهتر محدودش کند. آنها باید به نحوی عمل می‌کردند، که توده‌ها دیگر نتوانند تشخیص دهند، چه کسی انقلابی و چه کسی ضد انقلابی است. چه کسی وابسته با امپریالیسم و چه کسی دشمن امپریالیسم است. تنها آن زمان، که ضد انقلاب بتواند در جامه انقلاب ظاهر شود، زمانی خواهد بود، که دارودسته حجتیه بتواند در مسابقه «انقلابی» بودن همگان را پشت سر بگذارد و ارتجاع را به نام انقلاب بر مردم تحمیل کند. و بالاخره پنجم اینکه، ماجرای «سلطان رشدی» و نقش حجتیه در آن را باید در چارچوب سیاست امپریالیسم نسبت به ج.ا. مورد توجه قرار داد. چنان که می‌دانیم، رفتار امپریالیسم نسبت به ج.ا. از زمان حاکمیت نیروهای راست بطور کلی در چهره داشته است. یک چهره آن عبارت است از تلاش برای گسترش روابط و نفوذ اقتصادی در ج.ا. از طریق پیشبرد سیاست‌های ضد بشری صندوق بین‌المللی پول، به نحوی که بتواند گذار ج.ا. به یک نظام سرمایه‌داری وابسته و متکی به امپریالیسم را، بدون ضرورت دخالت مستقیم امپریالیسم، سازمان دهد. در این چهره، مواضع جناح هاشمی رفسنجانی با امپریالیسم در هماهنگی است؛ اما با توجه به بقای جنبش انقلابی در کشور، امپریالیسم و ارتجاع نمی‌توانند سرنوشت و آینده خود را به سرنوشت رفسنجانی و همکارانش وابسته سازند. به همین دلیل، آن روی دیگر چهره امپریالیسم، عبارت است از آنکه، بعنوان «مخوق بشر» و «مبارزه با تروریسم»، تیغ را همچنان برفراز سر ج.ا. نگاه دارد، تا در صورت عدم موفقیت رئیس‌جمهور و احتمال قدرت گرفتن نیروهای دمکراتیک، خود مستقیماً در کشور مداخله و ارتجاع را حفظ و حاکم نمایند. مافیای حجتیه ابزار این چهره دوم سیاست امپریالیسم است و دقیقاً به همین دلیل است، که در پشت همه ماجراجویی‌های داخلی و بین‌المللی رژیم، دست این مافیا کاملاً به چشم می‌خورد و این همان نکته محوری است، که هنگام وقوع حوادثی نظیر انفجار آرژانتین و یا رویدادهای مشابه -حتی ترورهای خارج از کشور- باید به آن توجه شود. در داخل کشور نیز این سیاست مینا دنبال می‌شود.

**اعدام زندانیان سیاسی، یک «قرعه کشی برای مرگ» بود، که با سرعت انجام شد و برای ارتجاع حجتیه، اصلاً اهمیت نداشت، که قربانی کمتر یا بیشتر مخالف رژیم است. آنها قربانی بیشتر می‌خواستند و بهمین دلیل وقت خود را صرف تشخیص میزان مخالفت قربانیان نکردند!**

در هر صورت، با این دلائل و انگیزه‌ها بود، که دارودسته حجتیه لازم می‌دانستند، تا قبل از مرگ آیت‌الله خمینی و باز هم به نام او مبانی استراتژی آینده خود را پایه‌ریزی کنند. اگر پایه سیاست رفسنجانی، برای دوران پس از رکود آیت‌الله خمینی، گرفتن چهره‌فیرانقلابی و لیبرال بود، پایه استراتژی حجتیه برای این دوران، گرفتن چهره انقلابی و ضد لیبرال بود! صدور حکم اعدام «سلطان رشدی» را حلقه نخست این استراتژی و آغاز جدایی این جناح با جناح هاشمی رفسنجانی باید تلقی کرد. آنها آماج‌های انقلابی را در کشتن «سلطان رشدی» خلاصه کردند و به اصطلاح ضد لیبرال و انقلابی شدند! حقیقت آنست، که جامعه ایران، بویژه در آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، انباشته از

نیروهای چپ بقدری شدید بود، که آنها حتی در مرحله نخست حاضر به تأیید این اقدام نگردیدند. انجمن‌های دانشجویی وابسته به این نیروها، با صدور اعلامیه‌ای در پهلوی و مبهم، تلاش کردند، تا همچنان موقعیت آیت‌الله منتظری را به نحوی حفظ کنند. اما در مقابل واکنش سخت جناح راست و رودررو قرار گرفتن با پاره‌ای از عناصر پائین خود، که صق توطئه را بدروستی تشخیص نمی‌دادند، عقب‌نشینی کرده و پس از مدتی اعلامیه نخست خود را پس گرفتند. توطئه برکناری آیت‌الله منتظری، تنها ضربه‌ای به نیروهای چپ حاکمیت ج.ا. نبود، بلکه ضربه‌ای بود به انقلاب و به همه نیروهای انقلابی و مردمی.

توطئه دیگر آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی، ایجاد بلوای تکثیر «سلطان رشدی»، نویسنده انگلیسی بود. با آنکه صدور فتوای اعدام «رشدی» در چارچوب نیات هاشمی رفسنجانی قرار نداشت، اما برخاسته‌های جریان حجتیه متکی بود. بی دلیل نبود، که به محض صدور این حکم، «بتیاد ۱۵ خرداد»، که گردانندگی آن آشکار در دست حجتیه و دارودسته «رسالت» قرار دارد، فوراً او مستأماً با آمادگی قبلی، جایزه‌ای برای قاتل احتمالی ری تعیین کرد و بدین وسیله تلاشی نمود، تا به این ماجرا ابعاد بین‌المللی و بی‌بازگشت بدهد. هنوز هم حجتیه تنها جناح در حاکمیت ج.ا. است، که بی‌پروا از این حکم پشتیبانی می‌کند.

جنگال‌ها را باید کنار زد و دلیل واقعی صدور چنین حکمی را بررسی کرد، تا فهمید جناح راست و در واقع مافیای حجتیه، در پشت این فتوا، چه هدفی را دنبال می‌کند.

از نظر بین‌المللی، با صدور فتوای اعدام «رشدی»، ج.ا. که تا آن زمان چهره‌ای کمابیش انقلابی و ضد امپریالیستی داشت و در مقابله با امپریالیسم از پشتیبانی نیروهای انقلابی در سطح بین‌المللی برخوردار بود، از آن پس چهره کامل یک رژیم فئدالیته مذهبی را به خود گرفت. این امر برای امپریالیسم و ارتجاع، چه از نظر تأثیرات مغرب آن بر سایر جنبش‌های اسلامی منطقه، و چه از نظر قطع مناسبات متقابل ج.ا. با دیگر نیروهای انقلابی در سطح جهان، ضرورت کامل داشت. بدین طریق و از آن پس، سیاست خارجی گردانندگان ج.ا. بر حسایت از هر نیروی ارتجاع مبتنی شد، که به نام «اسلام» علیه نیروهای مترقی فعالیت می‌کرد و مبارزه «اسلام انقلابی» علیه «اسلام آمریکایی»، که تکیه کلام آیت‌الله خمینی بود، جای خود را به مبارزه میان «اسلام و دگراندیشی» داد.

اما دلایل این اقدام دارودسته حجتیه، تنها به عرصه بین‌المللی مربوط نمی‌شود. اساس مسئله در آنجا قرار داشت، که نیروهای ارتجاعی از نتایج استراتژی خود در به اسارت درآوردن آیت‌الله خمینی و انجام توطئه‌های خود به نام او و در نتیجه به نام انقلاب، بسیار خوشنود بوده، دیگر به هیچ عنوان حاضر نبودند، از این سیاست دست بردارند.

هاشمی رفسنجانی، با مسلم شدن ریاست جمهوری خود، بازی را تمام شده تلقی می‌کرد و معتقد بوده پس از کشتار زندانیان سیاسی و یورش همه جانبه به جناح چپ مذهبی، نیروهای دمکراتیک به اندازه کافی تضعیف شده‌اند، که بتوان خط سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را در کشور آشکارا و بدون پرده پوشی به پیش برد. اما جناح حجتیه-رسالت نظری خلاف این داشت. باید از همان اول حساب‌ها را روشن کرد و به متحد قدیمی و رقیب جدید فهماند، فکر اینکه اوضاع و احوال عیناً مطابق خواست‌های او و طرفدارانش پیش خواهد رفت، را از سر بیرون کند. دوم اینکه جناح حجتیه، که در پیروند با فتوحات‌ها، آیت‌الله‌های بزرگ، سرمایه‌داران بزرگ تجاری و سران بازار و به طور کلی محافظه کارترین اقشار و نیروهای اجتماعی قرار داشته و دارد، اساساً نسبت به هر تحولی، ولو اینکه به دست یکی از مهره‌های رژیم باشد، معنون بود. برای این دارودسته، ج.ا. مبتنی بر «فقه سنتی»، یا هیچ دگرگونی نباید به خود ببیند و یا اگر دگرگونی اجتناب ناپذیر است، باید در سمت بازگشت به گذشته، بازگشت به سلطنت یا بازگشت به هر نظام دیگری باشد، که پذیرش نابرابری اجتماعی و اقتصادی، فلسفه وجودی آن را تشکیل

مردم، در مقابل توطئه‌ها و ماجراجویی‌های ارتجاع داخلی و خارج، از خود واکنش لازم را نشان نمی‌دهند، برای آن است، که پیامدهای آنرا دست کم می‌گیرند. اما اگر همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک بوجود این خطر تاکید ورزند و اگر توده‌های وسیع مردم برای یک لحظه درک کنند، که در پس ماجراجویی‌های ضد انسانی و ضد انقلابی ارتجاع حاکم در داخل و خارج از کشور و روی دیگر سکه آن، یعنی «مبارزه» امپریالیسم علیه توریسم و بخاطر حقوق بشر، چه آینده خوبی تدارک دیده می‌شود، در آن صورت نیروی مقاومت بسیار عظیمی بوجود خواهد آمد، که می‌تواند پیشرفت نقشه‌های ارتجاع و امپریالیسم را مانع شود.

### مداخله نظامی امپریالیسم در ایران به سود کیست؟

پاره‌ای تصور می‌کنند، هر چند احتمال مداخله امپریالیستی در کشور ما وجود دارند، اما این مداخله علیرغم همه زیان‌های آن، لاقول این حسن را خواهد داشت، که شر ارتجاع حاکم را از سر مردم ما دور خواهد کرد. این تصور بسیار کورکانه‌تر از آن است، که بتوان آن را جدی گرفت. باز هم تجربه مداخله نظامی امپریالیسم در عراق، که نه صد سال پیش، بلکه همین یکی دو سال پیش و نه در آن سوی دنیا، بلکه در همسایگی کشور ما صورت گرفت، درست خلاف این را اثبات می‌کند. علیرغم همه لاف و کراف‌های

حوادث و توطئه‌های خوبیاری است، که خط مشترک همه آنها عبارت است از تلاش چنین امیز نیروهای راست، در جهت هوار کردن جاده قدرت در دوران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی. توطئه‌هایی، که همه به نفع نیروهای راست و به نام خمینی عمل شد. بررسی و کشف این توطئه‌ها نشان می‌دهد، که دستگاه رهبری کشور در آن سال (آخرین سال حیات آیت‌الله خمینی) در چنگ راست‌گرایان قرار داشته است.

با توجه به سیاست امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران و با توجه به همه آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت، که در حال حاضر سه خطر بسیار بزرگ کشور ما را تهدید می‌کند: ۱- خطر مداخله نظامی امپریالیسم؛ ۲- خطر حذف کامل نیروهای مردم‌گرا از مجموعه نظام ج.ا.ا.؛ ۳- خطر قدرت گرفتن باز هم بیشتر ارتجاع حجتیه-رسالت در تناسب نیروهای جناح‌های درون ج.ا.ا.

۱- خطر مداخله نظامی امپریالیسم بسیار جدی‌تر از آن چیزی است، که همه ما در تصور داریم. با توجه به تضعیف نسبی موضع هاشمی رفسنجانی، بعنوان هوار کننده سیاست نخست امپریالیسم، که در بالا به آن اشاره شد، ستاریوی مداخله نظامی بیش از پیش در دستور روز حکومت‌گران آمریکایی و امپریالیستی قرار می‌گیرد. ارتجاع حجتیه-رسالت نیز به اندازه کافی نیرو در اختیار دارد، که بتواند امکانات لازم مداخله امپریالیسم را از هر نظر در داخل و خارج فراهم کند.

## چرا بجای تحلیل طبقاتی جامعه،

## تقسیم مردم به مذهبی و غیرمذهبی رواج داده می‌شود؟

«شرج بوش» در مورد ضرورت «حتمی و بی قید و شرط» برکناری صدام حسین، که هدف از آن فریب دادن نیروهای اپوزیسیون در عراق و خنثی کردن مقاومت آنان و توده‌های مردم در مقابله با تجاوز آمریکایی بود، آیا صدام حسین برکنار گردید؟ یا اینکه برعکس، دقیقاً هنگامی که ادامه عملیات نظامی ممکن بود موجب تضعیف موقعیت وی، حتی در سطح رهبری حزب بعث گردد، به اقدامات نظامی فوراً پایان داده شد؟

آیا باید امپریالیست‌ها را تا این اندازه ابله به حساب آورد، که حتی برای یک لحظه این فکر را در مغز خود راه دهند، که دارو دسته‌های ارتجاعی را، که این همه به منافع آنها خدمت می‌کنند، کنار زده و حاکمیت را به نیروهای مترقی واگذار نمایند، که با منافع آنها مبارزه کنند؟ کدام نمونه این چنین را در تمام تاریخ سراغ داریم، که توقع داریم کشور ما دومین آن باشد؟ مداخله امپریالیسم تنها با یک هدف ضد ملی و ضد مردمی، به قصد تجزیه کشور، به قصد تقض حاکمیت ملی، به قصد تضعیف نیروهای مترقی و به قصد حفظ یک نیروی ارتجاعی و یا حداکثر، در صورت امکان یا لزوم، جایگزین کردن آن با نیروهای ارتجاعی دیگر، ممکن و قابل تصور است.

آنچه که مسلم است، آن است، که اگر همه نیروهای مترقی و انقلابی درست عمل کنند و در راه بسیج توده‌های مردم بکوشند، روند تحولات در کشور ما، دیرتر یا زودتر، به کنار رفتن ارتجاع به نفع نیروهای مترقی خاتمه خواهد یافت و این یک پیروزی انکارناپذیر است. اما اگر پای مستقیم و آشکار نظامی امپریالیسم به تحولات داخلی ایران کشیده شود، هیچ تردید نباید داشت، که توده‌های مردم و نیروهای مترقی ایران بزرگترین بازنده حوادث و ارتجاع برنده کامل آن خواهد بود و درست به همین دلیل است، که ارتجاع در داخل و سلطنت‌طلبان در خارج، با این شدت و حدت بدنبال یافتن وسیله‌ای هستند، که بتوانند از آن طریق پای امپریالیسم را مستقیماً به میهن ما باز کنند. آنها، با آگاهی از خطر کناره‌زده شدن ارتجاع حاکم، و کنار ماندن ارتجاع سلطنت‌طلب، که خیزش‌های توده‌های اخیر مردم آنرا نشان می‌دهد، در تدارک کمراه کردن مردم و جلب حمایت امپریالیست‌ها برای سرعت عمل برای دخالت مستقیم در امور داخلی ایران هستند. اینست آن نکته محوری، که هنگام آنکاس اخبار و تحلیل رویدادهای اخیر باید به آن توجه لازم را نشان داد. حزب ما نباید وظیفه خود را در این زمینه فراموش کند.

۲- دومین خطری، که امروز کشور ما را تهدید می‌کند، خطر حذف کامل جناح مردم‌گرا از مجموع حاکمیت ج.ا.ا. است. برای آنکه بتوان از این خطر

از سوی دیگر، سلطنت‌طلبان در خارج از کشور، بعنوان متحدان طبیعی آنها، برای زمینه‌سازی مداخله امپریالیسم کارزار وسیعی رابه راه انداخته‌اند، که نباید از کنار آن بی‌تفاوت گذشت. آنها، همه ابزار و وسایل لازم تبلیغی و غیرتبلیغی را در این مورد بکار گرفته‌اند و بکار می‌گیرند. برای یک نمونه مشخص می‌توان به مسئله جزایر خلیج فارس اشاره کرد، که سلطنت‌طلبان بعنوان «دفاع از تمامیت ارضی» و شعارهای بی‌محتوایی نظیر «هیچ سازشی مجاز نیست» و «هر مذاکره‌ای محکوم است» و ادعاهای مفرضانه دیگری از این دست، تمام تلاش خود را بکار گرفته‌اند، تا به این مسئله ابعاد بین‌المللی داده، همسایگان عرب ایران را هرچه بیشتر تحریک کنند، موقعیت امپریالیسم را در منطقه خلیج فارس تحکیم کنند و دست آخر زمینه تجزیه تمام بخش‌های جنوبی کشور را فراهم آورند. این است مفهوم «دفاع از تمامیت ارضی» مورد نظر سلطنت‌طلبان. طرحی، که در ابتدای جنگ عراق با ایران نیز به اشکال مختلف در دستور بوده است.

دستگاه‌های تبلیغاتی سلطنت‌طلبان، برای زمینه‌چینی ماجراجویی‌های ضد انقلابی خود، در جایی اختلاف میان امپریالیسم و ج.ا.ا. را جنگ زوگری قلمداد می‌کنند، اما در جای دیگر، «تاطمیت» امپریالیسم نسبت به حکام ایران را مورد ستایش قرار می‌دهند، گاه برای مداخله نظامی امپریالیسم لحظه‌شماری می‌کنند و سراز پا نمی‌شناسند و گاهی دیگر، قیافه بیطرفانه و منتقدانه به خود گرفته، ادعاهای حقوق بشری آمریکایی را مورد تردید قرار می‌دهند و با قیافه به ظاهر ساده‌لوحانه و طلبکار می‌پرسند، که اگر آنها راست می‌گویند، پس چرا برای احقاق حقوق بشر در ایران مداخله نمی‌کنند؟! و با همه این خقه‌بازی‌ها تلاش دارند، حساسیت نیروهای انقلابی را نسبت به خطر بسیار جدی مداخله امپریالیستی در کشور ما، کاهش دهند. اینکه دعوی ارتجاعیون حاکم در ج.ا.ا. با امپریالیسم «جنگ زوگری» است، یا نیست، اینکه بخش انسانی حاکمیت ج.ا.ا. در اختیار نیروهای ارتجاعی است، حتی برای یک لحظه خطر مداخله نظامی امپریالیسم را کاهش نمی‌دهد، تجربه کشور همسایه ما عراق، این واقعیت را با وضوح تمام به اثبات می‌رساند، ارتجاعی بودن صدام حسین و حکومت دیکتاتوری عراق موجب آن نگردید، که امپریالیست‌ها، زمانی که منافعشان اقتضا می‌کرد، با تمام نیرو به این کشور هجوم نیاورده، اقتصاد آن را ویران، حاکمیت ملی آن را مورد تجاوز و زحمتکشان این کشور را به مرگ و نیستی محکوم نساوند.

این تصور، که طرح جدی بودن خطر امپریالیسم و توطئه تجزیه کشور ممکن است موجب توهم توده‌ها نسبت به ماهیت ارتجاع حاکم در ج.ا.ا. گردد، از بیخ و بن نادرست است. اگر امروز توده‌های

بنا بر این وظایف عینی آن، همانا به ثمر رساندن وظایف حل نشده انقلاب بهمن، یعنی پایان دادن به نفوذ امپریالیسم و حاکمیت کلان سرمایه داران در حیات سیاسی و اجتماعی کشورمان و برقراری آزادی هاست. این جنبش، جنبشی ملی تمام حکومت نظامی نیست، بلکه بنا بر اهداف خود، متوجه نیروهای راستگرای ج.ا. است. این جنبش، جنبشی علیه این یا آن شکل حکومت نیز نیست، بلکه جنبشی علیه حاکمیت این یا آن طبقه معین اجتماعی است. بنا بر این، وظیفه این جنبش، گرد آوردن همه نیروهای مخالف شکل کنونی حاکمیت که ارتجاع سلطنت طلب را نیز شامل می شود، نیست، بلکه متحد کردن همه اقشار و طبقات مخالف با ماهیت کلان سرمایه داری وابسته و ارتجاع متکی به آن است. و همین امر است، که پایه عینی اتحاد عمل ارتجاع داخل و خارج را علیرغم اختلاف نظر آنان در شکل حکومت، فراهم کرده است. و همین امر متقابلاً پایه عینی اتحاد همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک درون و برون حاکمیت ج.ا. است. و درست به همین دلیل است، که جناح راست حاکم بر ج.ا. تمام تلاش خود را به کار گرفته است، تا نیروهای مردمی را، به هر قیمت ممکن، از حکومت بیرون رانده و در مقابل بدنبال جلب هژداری سرمایه داران سلطنت طلب به سمت خود است.

### اعدام زندانیان سیاسی، یک «قوعه کشی برای مرگ» بود، که با سرعت انجام شد و برای ارتجاع حجتیه، اصلاً اهمیت نداشت، که قربانی کمتر یا بیشتر مخالف رژیم است، آنها قربانی بیشتر می خواستند و بهمین دلیل وقت خود را صرف تشخیص میزان مخالفت قربانیان نکردند!

با توجه به مجموعه شرایط و اوضاع و احوال می توان معتقد بود، امکان اینکه جنبش توده ای کشور بتواند بطور مسالمت آمیز نیروی راستگرا و ارتجاعی را، از حاکمیت خلع نماید، بیش از اندازه ناچیز بوده و احتمال مطرح شدن راه و روش های غیر مسالمت آمیز بسیار قوی است. بنا بر این، مسئله این نیست، که اگر جنبش مردم توان کنار زدن «ولایت فقیه» و حتی فراتر از آن را داشته باشد، ما در مقابل آن بایستیم. مسئله این است، که عده و غیرعده را تشخیص دهیم. آنچه که اکنون عده است، این است، که اگر قرار است رژیم «ولایت فقیه» کنار رود، اولاً کنار رفتن آن باید به دست نیروهای انقلابی و دمکراتیک صورت گیرد و ثانیاً این رژیم باید بعنوان نماینده حاکمیت نیروهای راستگرا و ارتجاعی و حکومت کلان سرمایه داران بر کشور و به مثابه یک مانع پیشرفت انقلاب از سر راه برداشته شود و نه بتواند یک رژیم و یا نظام «مذهبی»، که تنها به صرف مذهبی بودن آن، لازم است نابود گردد.

اگر سد راه پیشرفت جنبش کنونی مردم ایران، حاکمیت کلان سرمایه داران وابسته بر کشور است، بنا بر این، هدایت این جنبش، که تمام توده های خلق را دربر می گیرد، تنها با طرح خواست های واقعی و دمکراتیک مردم در سمت تحقق اهداف انقلاب بزرگ مردمی و ضد امپریالیستی بهمن امکان پذیر است.

### ارتجاع مهاجر زودتر از خواب غفلت برخاسته است

اما آنچه که امروز برخی از نیروهای انقلابی را از پیگیری این مبارزه باز می دارد، دلخوش شدن آنها به امکان سرنگونی مجروح نظام ج.ا. است. بدون آنکه دورنمای شناخته شده ای را ارائه دهند. اینکه آنها کدام آرزوها را دارند، ارتباطی به واقعیات جامعه ندارد! همین است، که در برابر جنبش های اخیر مردم در شهرهای ایران، که توسط همین توده مردم مذهبی صورت می گیرد و خواست های عیناً ضد ارتجاعی و در عین حال اقتصادی را منعکس می کند، صرفاً به هیجان آمده و بدون تلاش و یا فراهم ساختن امکان تلاش برای جهت دادن به آن، سرنگونی ج.ا. را به خود و لایه و طرفداران خود، وعده می دهند و بدنبال امواج حرکت می کنند! این سردرگسی و هیجان زدگی را ارتجاع سلطنت طلب مهاجر آگاهانه، و یقیناً تا لحظه فرود حادثه دلخواه خود، دامن می زند و با هر نوع تلاشی، که در جهت مقابله با آن باشد، بشدت مقابله می کند.

در داخل کشور نیز ارتجاع داخلی همین نقش را بصورت دیگری

بسیار بزرگ جاگیر کرده، لازم است، تا همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک حمایت خود را از آنها دریغ ندارند. ارتجاع، تنها در صورتی که مطمئن شود، تلاش در جهت کنار گذاشتن نیروهای مردمی از حاکمیت ج.ا.، موجب برآمدن یک موج سنگین مقاومت گردیده و نیروهای انقلابی را سریندا درکنار یکدیگر قرار خواهد داد، ممکن است ناچار شود، از نقشه های خود صرف نظر کند. مسئله دفاع از نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا.، تنها به معنی دفاع از آخرین امکانات ملنی و تپه ملنی باقی مانده برای نیروهای انقلابی نیست، تنها به معنی ضمانت از یک کشت و کشتار تازه، این بار در صفوف پائین ج.ا. نیست، تنها به معنی حفظ تکیه گاه های قدرت مردمی در درون حکومت، که در شرایط معین مسلماً به نفع انقلاب خواهد بود، نیز نیست. مسئله در عین حال عبارت از آن است، که آن بخش از توده های محروم مذهبی، که از انقلاب و آماج های آن دفاع می کنند، صف واقعی دشمنان انقلاب را بهتر بشناسند و همچنان در صحنه مبارزه برای پیشرفت انقلاب و علیه ارتجاع باقی بمانند.

اینهاست آن گوشه های از حقایقی، که اگر امروز نگوییم و پیرامون آن به بحث و بررسی نپردازیم، فردا، در برابر تاریخ سرفراز نخواهیم بود. ما مجاز نیستیم، با حوادث فقط از جنبه رویدادی برخورد کنیم، باید دلائل، ریشه و پیامدهای این حوادث را هم بگیریم؛ اینست ادامه منطقی سیاست حزب توده ایران در سال های پس از پیروزی انقلاب. این سیاست، متکی به رویدادهای لحظه به لحظه کشور و برخاسته از واقعیات موجود جامعه ایران، بود و اکنون وقتی توده ای ها را دعوت به ادامه آن سیاست می کنیم، هدف پایبندی به همین روش و شیوه است، نه بازگشت به حوادث و سال ها، که سپری شده اند و آنها که با حمله به سیاست گذشته حزب و مخالفت با ادامه آن در شرایط کنونی، سعی می کنند مانع تداوم این شیوه تحلیل و نگارش برجسته و رویدادها در حزب ما شوند، و یا شده اند، اگر ناگاه و مهیوت در برابر حوادث جامعه ایران نباشند، پس باید در صف مفرضین جای داشته باشند.

۲- خطر دیگری، که اکنون میهن ما را تهدید می کند، افزایش قدرت ارتجاع در تناسب نیروی های جناح درون حاکمیت ج.ا. است.

با تضعیف نسبی موقعیت هاشمی رفسنجانی، در نتیجه روشن شدن پیامدهای شوم اجرای دستورات صندوق بین المللی پول، جناح ارتجاع سعی می کند، تا از این وضعیت برای تحکیم موضع خود در ج.ا. استفاده کند. و همین امر امکانات این جناح و در نتیجه خطرات آن را افزایش می دهد. بدیهی است، روشکستگی سیاست «تعدیل اقتصادی»، امری است به خودی خود بسیار مثبت و باید مبارزه در جهت پایان گرفتن هر چه سریع تر این سیاست ضد ملی را در تمام عرصه ها هر چه بیشتر تشدید نمود. اما برای اینکه ارتجاع از این وضعیت به نفع خود استفاده ننماید، لازم است، تا نیروهای انقلابی در رأس مبارزه برای خواست های چون: خروج ایران از صندوق بین المللی پول، پایان دادن به سیاست «تعدیل اقتصادی»، «آزادسازی سرمایه داری»، مخالفت با هر شکل و نوع خصوصی سازی و به تاراج دادن اموال متعلق به عموم، مخالفت با هرگونه افزایش قیمت ها و حذف سوبسیدها، اجرای اصول ۴۲ و ۴۴ قانون اساسی، مخالفت با هرگونه واگذاری متادن کشور به سرمایه داران داخلی و خارجی، مخالفت با برقراری و گسترش روابط توطئه آمیز و پنهانی با امپریالیسم آمریکا، پایان گرفتن حاکمیت فقه سرمایه داری و «اسلام آمریکایی» بر اقتصاد و جامعه و زندگی خصوصی مردم و خواست های دیگر نظیر آنها، قرار گیرند. طرح این خواست ها در جامعه ما براساس ارج گیری نارضایتی روزافزون توده ها و بر بستر اختلافات میان جناح های مختلف راستگرایان، امکان پذیر است و باید تلاش در جهت تحقق آنها را با تمام قوا دنبال کرد.

تحلیل خطوط کلی تحولات انقلاب ایران، درچارچوب نبرد «که بر که»، نشان می دهد، که جنبش کنونی مردم ایران، جنبشی در کنار یا برخلاف انقلاب بهمن نیست، بلکه تداوم منطقی انقلاب بزرگ بهمن است، که بر اثر حاکمیت راستگرایان، در آن گسست بوجود آمده است و با مانع روبه رو گردیده است. بدلیل قدرت جنبش مردمی، راستگرایان چون نمی توانستند بنام «ضد انقلاب» بر کشور حکومت نمایند، بنام «انقلاب» به حکومت ادامه دادند. و این تناقض اساسی و عده حاکمیت آنهاست. این تناقض، که در واقع بزرگترین نقطه ضعف آنان نیز محسوب می شود، یا با گرفتن یک چهره آشکار ضد انقلابی می تواند برطرف گردد و یا با منتقل شدن قدرت به نیروهایی، که ماهیت طبقاتی آنان با اهداف واقعی انقلاب بهمن سازگار است. همه قرائن و شواهد نشان می دهد، که راستگرایان، بدلیل رشد آگاهی سیاسی مردم و رشد انقلابی توده ها، فعلاً و تا آینده نزدیک قادر به تغییر چهره نخواهند بود و لذا می توان و باید، با تکیه بر انقلاب و اهداف انقلاب، آنها را افشاء کرد و به عقب راند.

اما اگر جنبش کنونی مردم ایران تداوم انقلاب بزرگ بهمن است،

# بازگشت به سیاست و شیوه نگرش توده ای نسبت به جامعه، یعنی بازگشت به سال ۵۸؟

نارضایتی توده‌هاست و تمام سازمان‌های مترقی و چپ و پیشاپیش همه آنها، حزب ما، باید با آگاهی از این واقعیت، بدون فوت وقت، سیاست و شمار خود را تعیین کنند. تجربه تاریخ نشان می‌دهد، که هرگاه بالا گرفتن نارضایتی توده‌ها بر بستر پیشروی ارتجاع و عقب‌نشینی و تجزیه و تفرقه نیروهای انقلابی صورت گیرد، خواه و ناخواه و بطور طبیعی می‌تواند منجر به روی کار آمدن دست‌راستی‌ترین و ارتجاعی‌ترین جریان‌های سیاسی و اجتماعی منتهی شود.

با توجه به مجموعه آنچه گفته شد، و با توجه به اینکه ما از سال‌های نخست پیروزی انقلاب فاصله‌ای چندین ساله داریم و حاکمیت جمهوری اسلامی دستخوش دگرگونی‌های بطور کلی اساسی شده است، اکنون می‌توان این پرسش را مطرح کرد: که تضاد کنونی جنبش توده‌ای کشور ما در کجا قرار دارد و چرا هر اندازه این جنبش گسترش بیشتری می‌گیرد، روند تجزیه و انشعاب، انفصال و انزوا در جنبش انقلابی ژرفتر و پرحادثه‌تر می‌شود؟ این تضاد در آنجاست، که جنبش کنونی مردم ایران، بلحاظ ماهیت خود، یک جنبش انقلابی و رادیکال است. زیرا که در واقع مترجم نیروهای راست و حاکمیت کلان سرمایه‌داری بر کشور بوده و هدف آن حذف موانع پیشروی انقلاب است، اما بلحاظ شکلی، شکل نارضایتی از انقلاب را بخود گرفته است، و چون شکل نارضایتی از انقلاب را به خود گرفته است، در جهت تضعیف همه نیروهای انقلابی عمل می‌کند. و این یک پیروزی بزرگ برای ارتجاع حاکم و کلان سرمایه‌داری محسوب می‌شود. بهمین دلیل، هر قدر جنبش وسعت بیشتری می‌گیرد، در خارج از کشور مواضع سلطنت‌طلبان تقویت شده و وضعیت نیروهای چپ شکننده‌تر می‌گردد و در داخل کشور نیز پایگاه‌های نیروهای ارتجاعی مستحکم گردیده و در مقابل، جناح مترقی و چپ ج.ا. بیشتر تضعیف می‌گردد. ما باید دقیقاً بدانیم، روند حوادث در کدام سو حرکت می‌کند و چه باید بکنیم. برآستی هم چاره چیست؟ آیا باید به ستایشگر حکومت ج.ا. تبدیل شد و پیامبر آفتی و رضایت توده‌ها گردید؟ به هیچ وجه. گسترش جنبش توده‌ای به خودی خود یک خطر نیست، بلکه خطر آنست، که این جنبش در شرایط پیشروی راستگرایان و تغییر تناسب نیروها به نفع ارتجاع و به زیان نیروهای انقلابی توسعه یابد و لذا در صورت حذف کامل جناح چپ از مجموعه حاکمیت ج.ا.، جنبش توده‌ای، قبل از آنکه بتواند به یک قیام انقلابی فراروید، با یک کودتای دست‌راستی خاصه یابد. برای آنکه بتوان بر این خطر بسیار بزرگ غلبه کرد، باید ضمن شرکت هر چه وسیع‌تر در جنبش دمکراتیک مردم، ست آن را از بدبینی نسبت به انقلاب، به ستیز با نیروهای راست و واپسگرا و کلان سرمایه‌داران تغییر جهت داد. شرکت در جنبش دمکراتیک، به معنی مبارزه، از هم اکنون، برای خواست‌های دمکراتیک توده‌های وسیع مردم است.

خواست آزادی از قیود مذهبی تحمیل شده توسط ارتجاع بر جامعه، اگر برای قشر متوسط ثرغه جامعه ما خواست اصلی و عمده را تشکیل می‌دهد، برای توده‌های وسیع مردم محروم، که پایگاه نخست و عمده نیروهای انقلابی محسوب می‌شوند، کمترین خواست اجتماعی است. خواست‌های اساسی وسیع‌ترین توده‌های مردم در حال حاضر، مبارزه از مبارزه با فقر، اخراج، بیکاری، بیماری، بی‌مسکنی، تورم و گرانی، ناامنی اقتصادی و اجتماعی، فقدان هرگونه آینده روشن و در یک کلام، مبارزه با دیکتاتوری صندوق بین‌المللی پول در کشور است. این امر به معنی آن نیست، که ما برای خواست آزادی‌های مذهبی و سیاسی و اجتماعی مبارزه نکنیم. بلکه برای آن است، که در نظر داشته باشیم، مبارزه برای آزادی‌ها از روند عمومی جنبش انقلابی جدا نیست. هنگامی که بندهای اسارت سرمایه‌داران بزرگ و صندوق بین‌المللی پول بر دست و پای زحمتکشان کشور ما بیشتر و بیشتر بسته می‌شود، نمی‌توان به صرف وجود آنتن ماهواره و چاپ چند نشریه مدعی شد، که آزادی‌ها گسترش یافته است. برخلاف ظاهر امروز، واقعیت آن است، که در کشور ما از زمان شروع سیاست تعدیل اقتصادی، آزادی‌ها، برای وسیع‌ترین توده‌های خلق، ده‌ها و صدها هزار برابر محدودتر گشته است و این محدودیت، تا حد سلب حق زیست و زندگی و معاش

بمده دارد و در عین دفاع از موجودیت ج.ا.، تلاش می‌کند، تا از هر نوع تصیق در ماهیت کنونی جنبش، آگاهی و تشکل توده‌ها، جلوگیری کند. پس از آنکه نشریه «راه توده» خواستار آن گردید، که همه نیروهای انقلابی در مقابل نیروهای ارتجاعی داخل و خارج از کشور متحد شده و پیشرفت آنان را متوقف سازند، هفته‌نامه «کیهان لندن» در مقاله‌ای با لحنی به ظاهر دردمندانه و دلسوازه از اینکه عده‌ای می‌کوشند، تا «در هر فرصت و به هر بهانه و از هر راه، فضای سیاست‌های تبعیدی را زهرآکین» کنند، سر به شکایت برداشت. «کیهان لندن»، در ادامه تلاش برای کشاندن همگان بدنبال خود و وعده سقوط قریب‌الوقوع ج.ا. (لایه به هست و دخالت مستقیم امپریالیست‌ها)، در ادامه همین مقاله، از اینکه رژیم دارد اندک اندک از هم می‌پاشد، می‌نویسد! این ادامه همان سیاستی است، که هفته‌نامه «کیهان لندن» سالهاست با عناوین و مقالات خود به گونه‌ای دنبال کرده، که گویی تا هفته آینده و چاپ شماره بعدی آن معلوم نیست ج.ا. همچنان بر سر حکومت باشد یا نه؟ وظیفه‌ای که از طرف امپریالیسم و ارتجاع به سلطنت‌طلبان و ارگان آنها واگذار شده است، ظاهراً آن است، که با ایجاد التهاب و چوستانی، این باور را در ذهن نیروهای انقلابی پیوریش دهند، که ج.ا. در حال فروپاشی است و از هرگونه مبارزه انقلابی برای خواست‌های مشخص توده‌ها باید اجتناب کرد، زیرا تمامی آن در حال سقوط است، بنابراین چه شما در آن سهیم باشید و چه نباشید کار ج.ا. تمام است. آنها به گونه‌ای عمل می‌کنند، که بزودی به قدرت بازخواهندگشت و اگر کسانی طالب بازگشت هستند و یا در داخل کشور طرفدار مقابله با ارتجاع هستند، باید بدنبال آنها راه بیفتند. آنها دیگران را در خواب غفلت نگاه داشتند و در طی این سالیانی، که ظاهراً قرار بود رژیم از هم بپاشد، ارتجاع، در مقابل چشمان نیروهای چپ اپوزیسیون، مواضع خود را در جامعه تحکیم نمود، خواست و اراده صندوق بین‌المللی پول را بر کشور حاکم کرد، دستاوردهای انقلاب را به باد داد، اصول مترقی قانون اساسی را زیر پا گذاشت، اموال ملی، حتی آب و برق را به سرمایه‌داران واگذار کرد، سازمان‌های چپ را به انزوا و انزوا محکوم کرد، دهها میلیارد بدهی خارجی را بر دوش اقتصاد کشور بار کرد، طاقت‌فرساترین شرایط را به توده‌های محروم تحمیل نمود و امروز، که گفته می‌شود باید در مقابل «ارتجاع» ایستاد و این روند را متوقف ساخت، باز هم آنها مدعی می‌شوند، که عده‌ای «فضای سیاست‌های تبعیدی را زهرآکین می‌کنند»، یعنی حاضر نیستند به «ارج‌گیری نارضایتی توده‌ها» و «فروپاشی اندک اندک رژیم» دل ببندند و اجازه دهند، که ارتجاع حاکم بتواند متحد طبیعی آنان، در داخل کشور به این بهانه، بی‌دردی و با خیال راحت مواضع خود را مستحکم کند. آنها می‌دانند، که تحکیم موقعیت کلان سرمایه‌داران در ایران، به هر حال تحکیم پایگاه خود آنهاست و ارتجاع نیز متحد طبیعی آنها. اینهاست آن نکات مهم و اساسی، که در سال‌های گذشته و با ترک سیاست و نگرش حزب توده ایران نسبت به رویدادها و روند حوادث انقلاب ایران، مبهم و ناگشوده باقی مانده است.

## تاثیرگذاری روی جنبش مردم

افزایش نارضایتی توده‌ها در شرایط کنونی به چه معناست و به کجا می‌تواند منتهی شود؟

«قدس» نارضایتی توده، که رود زبان اپوزیسیون شده است، بر این تصور تماماً نادرست در میان نیروهای چپ استوار است، که گویی «افزایش نارضایتی توده‌ها» در هر کجا و در هر زمان و در هر حال، مساوی است با پیشرفت نیروهای انقلابی. اما واقعیت این است، که اوج گرفتن خشم و نارضایتی عمومی در شرایط کنونی کشور ما، اگر با تلاش برای جهت دادن به آن، بمنظور دست یافتن به نخستین هدف، که همانا برکناری ارتجاع و کلان سرمایه‌داران از قدرت است، همراه نباشد، به معنی پیشرفت نیروهای انقلابی نیست. مسئله درست برعکس است. پیشرفت نیروهای ارتجاعی و پیورش سرمایه‌داری دلیل ارج‌گیری

شرایط وجود يك جنبش توده‌ای مذهبی به معنی جدا شدن این توده از سیاست و در نتیجه شماری ارتجاعی است، به افتخار و تاج سر همه نیروهای چپ مبدل می‌شود. تهاجم بی‌وقفه ارتجاع، به مثابه پیشرفت نیروهای انقلابی تلقی می‌گردد. خلق ید توده‌های انقلابی از حاکمیت، «منفرد شدن» ارتجاع و انزود می‌شود. بجای مبارزه برای جلوگیری از تحکیم مواضع کلان سرمایه‌داری وابسته بر اقتصاد و جامعه، از این امر با ادعای اینکه به روشن شدن اذهان توده‌های «ناآگاه» نسبت به ماهیت حاکمیت ج.ا. یاری می‌رساند استقبال می‌شود، یعنی شمار «فرجه بدتر، بهتر» به شمار اصلی مبدل می‌شود. و همه این‌ها در تحلیل نهایی چیزی است از روند جدایی توده‌ها از انقلاب و متوقف شدن تلاش آنها برای کسب حاکمیت. این جدایی و این نارضایتی به شکل دیگری در میان نیروهای چپ نیز بصورت سرخوردگی از مبارزه ضد امپریالیستی، سرخوردگی از مبارزه طبقاتی، سرخوردگی از اندیشه حاکمیت توده‌های محروم متجمل است. بنا به همین دلایل، سرنوشت همه نیروهای انقلابی کشور ما - مذهبی یا غیر مذهبی - به یکدیگر پیوند خورده است و سرنوشت همه آنها با هم، به سرنوشت انقلاب وابسته است.

## دخالت مستقیم امپریالیست‌ها در امور داخلی ایران، هرگز جاده را برای نیروهای دمکرات هموار نخواهد کرد. این پنبه را باید از گوشه‌ایمان بیرون آوریم. این همان اشتباهی است، که نیروهای متوقی در جریان حمله امپریالیستی به عراق مرتکب شدند. «عراق» نابود شد، اما «صدام حسین» را امپریالیست‌ها نگاه داشتند!

وقتی انقلاب در مسیر عقب‌نشینی قرار می‌گیرد، یعنی همه نیروهای انقلابی در مسیر عقب‌نشینی قرار دارند و نه فقط انقلابیون مذهبی. وقتی دست‌آورد های انقلاب ویران می‌شود، یعنی دست‌آورد های همه سازمان‌های انقلابی ویران می‌شوند و نه فقط سازمان‌های انقلابی مذهبی. وقتی توده‌ها از انقلاب جدا می‌شوند، یعنی اعضای همه سازمان‌های انقلابی از سازمان خود جدا می‌شوند و نه فقط مبارزین مذهبی. وقتی آرمان‌های يك انقلاب مضحک می‌شوند اصلی که آگاهانه ارتجاع سرگرم است، آرمان‌های همه نیروهای انقلابی مضحک می‌شوند و نه فقط آرمان‌های انقلابیون مذهبی. و همه این‌ها تاثیر انکار قانون تقدم ماهیت انقلاب بر شکل آن است، یعنی تاثیر واقعیت عینی تقدم ماهیت دمکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب بر شکل مذهبی آن.

روند نارضایتی توده‌ها، اگر همچنان شکلی نارضایتی از انقلاب را با خود داشته باشد و بازتاب این نارضایتی در میان نیروهای چپ و انقلابی اپوزیسیون، در داخل کشور، به همین رویه ادامه یابد و نیروهای دمکراتیک موق نشوند، پیشروی راستگرایان را متوقف سازند، يك قاجمه است. حتی اگر احتمال آن وجود داشته باشد، که نارضایتی توده‌ها تا مرز يك انفجار اجتماعی نیز پیش برود، این احتمال، که چنین انفجاری به انفجار و بن‌بست همه سازمان‌های انقلابی اپوزیسیون و انفراد کامل نیروهای دمکراتیک داخل و خارج از کشور منتهی شده و همه نیروهای انقلابی در صورت مقاومت، قتل عام و در غیر این صورت، به تماشای خاموش حاکمیت مطلق ضد انقلاب تبدیل گردند، پیش از اندازه قوی است. این روند را می‌توان و باید متوقف ساخت. امروز گرایش به چپ در جامعه ما نیرو گرفته است. این گرایش به چپ، فعلا به معنی آماده شدن شرایط يك تحول بنیادین انقلابی نمی‌تواند تلقی شود، بلکه به معنی به تنگ آمدن مردم از پیشرفت مداوم نیروهای ارتجاعی و پیامدهای سنگین آن بر زندگی آنهاست. باید از این فرصت تاریخی برای جبران اشتباهات گذشته استفاده کرد. تنها اتحاد نیروهای دمکراتیک، دفاع سرسختانه از انقلاب و آرمان‌ها و دست‌آورد های آن، پشتیبانی از همه نیروهای انقلابی مذهبی یا غیر مذهبی و متوجه ساختن خشم و نارضایتی مردم بطرف نیروهای راست‌گرا و ارتجاعی، می‌تواند انقلاب و نیروهای انقلابی را نجات دهد، ارتجاع را به عقب‌نشینی وادار کند و از حاکمیت ضد انقلاب در ادامه روند تضعیف نیروهای انقلابی جلوگیری نماید.

گسترش یافته است. به همین دلیل، مبارزه برای آزادی، یعنی مبارزه علیه نیروهای راست‌گرا، مبارزه علیه تهاجم صندوق بین‌المللی پول، مبارزه علیه حاکمیت کلان سرمایه‌داری، مبارزه برای حفظ حقوق اولیه دستکشان و مبارزه برای همه آن خواست‌هایی، که امروز ما را به نیروهای انقلابی مذهبی پیوند می‌دهد. بنابراین، مبارزه برای آزادی با مبارزه علیه مذهب تفاوت دارد. با کلی‌گویی‌های بی‌محتوا راجع به مذهب نمی‌توان برای آزادی مبارزه کرد. تنها با شرکت در جنبش توده‌های مردم علیه حاکمیت کلان سرمایه‌داری و دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع است، که امکان حضور فعال و واقعی در مبارزه برای آزادی‌ها نیز وجود خواهد داشت. دفاع از انقلاب، اگر زمانی برای ما به معنی پشتیبانی از ج.ا. بوده، این دفاع امروز به معنی مبارزه با نیروهای راست‌گرا و ارتجاعی در ج.ا. است. دفاع از انقلاب، در عین حال، به معنی آن است، که بر ماهیت ضد امپریالیستی و مردمی انقلاب بزرگ بهمن و آرمان‌های استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی تکیه کنیم و از تاکید بی‌فایده و حتی خطرآفرین بر شکل مذهبی انقلاب خودداری ورزیم. اگر تاکید بر جنبه مذهبی انقلاب، آن هم از نوع حقیقه‌ای آن، برای سلطنت‌طلبان، چیزی است از مبارزه ایدئولوژیک علیه انقلاب و حلقه‌ای است، از استراتژی زمینه‌ساز پیروزی يك کودتای دست راستی ضد مذهبی و بخشی است، از همکاری آنها با نیروهای ارتجاعی داخلی، به قصد آن که واپسگرایان را صاحب و مالک واقعی انقلاب معرفی کنند، برای احزاب و سازمان‌های چپ، که در راه پیروزی انقلاب بهمن، اگر نه بیش از نیروهای مذهبی، لائق به اندازه آنان تلاش و فداکاری کرده‌اند و در صورت روی کار آمدن ضد انقلاب دست‌راستی «غیرمذهبی»، بار دیگر، جز قتل عام، چیز دیگری در انتظار آنها نیست، این همه تکرار و تکرار «مذهب» چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟

ظاهرا پاره‌ای از سازمان‌های چپ تصور می‌کنند، که اگر روزی يك میلیون بار بر جنبه‌های مذهبی انقلاب تاکید کنند و همه گناه‌ها و اشکالات را به گردن مذهب بیاندازند، خواهند توانست، گریبان خود را از تاثیر سرنوشت انقلاب بر سرنوشت خود، برهانند. اما واقعیت‌های روشن، خلاف این را به ما نشان می‌دهد. در این سال‌ها، علیرغم تضعیف نیروهای انقلابی مذهبی، هیچ‌یک از نیروهای چپ و دمکراتیک کشور تقویت نشده‌اند و در واقع همه نیروهای انقلابی تضعیف شده‌اند. دلیل این امر نیز روشن است: تضعیف انقلاب، یعنی تضعیف همه نیروهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک. رویگرداندن توده‌ها از انقلاب، یعنی رویگرداندن توده‌ها، در درجه اول، از اندیشه‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک و در درجه دوم، اندیشه‌های مذهبی. توده‌ها، علیرغم تبلیغات سلطنت‌طلب‌ها، به باورهای مذهبی خود پشت نمی‌کنند، بلکه سرخورده از دست نیافتن به آرمان‌های سیاسی و اقتصادی خود، صحنه را خالی می‌کنند. این نتیجه دلخواهی است، که امپریالیست‌ها و ارتجاع داخل و خارج از آن آگاه‌اند و روی آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. ما درست در جهت خلاف آن باید حرکت کنیم. باید مردم را در صحنه نگهداشت و این تنها با حرکت در کنار مردم، احترام به باورهای آنها، آگاه کردن آنها نسبت به ریشه‌های مشکلات، افشای نقش ارتجاع حاکم و اتفاقاً هر چه بیشتر سیاسی کردن آنها، ممکن است. سلاح مخرب تبلیغاتی ارتجاع را برای جدا کردن توده‌های مردم از نیروهای دگراندیش و از جمله - بویژه - حزب توده ایران، با ضد دین و مذهب معرفی کردن آنها، باید از دستش گرفت. جامعه در يك نبرد سیاسی-اقتصادی عظیم با ارتجاع و امپریالیسم درگیر است و باید این درگیری را بهر شکل ممکن رشد داد.

حزب ما در طول دهه حیات خود، این درک و سیاست بسیار دشوار را در جامعه ایران به پیش برده و در انقلاب بهمن پایداری خود را در دفاع از انقلاب، تا مرز قربانی شدن عزیزترین فرزندان به توده‌ها نشان داد. امروز هر نوع سیاست، شعار و تبلیغاتی، که بخواهد، این پیروزی بزرگ را از حزب ما بگیرد و آب به آسیاب ارتجاع بریزد، محکوم تاریخی است.

ما يك حزب سیاسی و يك حزب انقلابی هستیم، که در جامعه ایران فعالیت کرده و خواهیم کرد و به باورهای مذهبی مردم احترام می‌گذاریم. در اینجاست، که شکل حکومت برای ما اهمیت درجه اول را ندارد، بلکه محتوای آن اهمیت دارد. متأسفانه باید گفت، که روند غیرسیاسی برخورد کردن، بیش از آن که در میان توده‌های به اصطلاح «ناآگاه» خود را نشان دهد، قبل از همه در خود سازمان‌های چپ بازتاب یافته است! کم نیستند در بین اعضا و رهبران سازمان‌های چپ، که دیگر نمی‌توان با آنها کله‌ای درباره امپریالیسم و خطر آمریکا و اسرائیل حتی صحبت کرد. در پاره‌ای سازمان‌های چپ، خواست‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک مورد تسخیر قرار می‌گیرند. احتمال مداخله آمریکا و امپریالیست‌ها در ایران «ایدئولوژیک» ارزیابی می‌شود. بجای تحلیل طبقاتی جامعه، تحلیل ایدئولوژیک (۱) تقسیم کردن مردم به مذهبی و غیر مذهبی رواج داده می‌شود. شمار جدایی مذهب از سیاست، او نه رژیم و حکومت، که در

## نخستین بازتاب‌ها

انتشار نوشته تحلیلی «سختی با همه توده‌ای‌ها» در شماره ۲۴ «راه توده» (شهریور ماه) با واکنش‌های آشکار و پنهان، از هر سو، روبرو شد. در فاصله انتشار شماره ۲۴ و ۲۵ «راه توده» علاوه بر مقالات توضیحی، نامه‌های گوناگون و پیام‌های تلفنی، برخی مطبوعات خارج از کشور نیز عکس‌العمل‌هایی از خود نشان دادند، که با کمال تاسف، عجولانه‌ترین و در عین حال سطحی‌ترین عکس‌العمل، از جانب نشریه «نامه مردم» صورت گرفت.

اگر نوشته شود، که همه نامه‌ها، مقالات و پیام‌های دریافتی، و یا حتی بحث‌ها و گفتگوهای تلفنی و حضوری، در تائید و یا در جهت درک کامل و بدون ابهام مطالب مطرح شده در آن نوشته بوده‌اند، بدون تردید از سر صدقات سخن نگفته‌ایم و یا کلامی را برکافذ نیاورده‌ایم. بنظر ما نیز مطالب مطرح شده در آن نوشته تحلیلی، آنگاه متنوع بوده‌اند، که انتظار قبول و یا رد، نه تنها همه، بلکه بخش‌هایی از آن نیز، تمسق، کنکاش و تامل بیشتری را طلب کند. این مطالب طیفی از حوادث ۱۶ سال گذشته، رویدادهای امروز، کشف رابطه آنها از یکسو و تطبیق فرمول‌بندیهای عام درک توده‌ای و مارکسیستی روندهای اجتماعی (نبرد طبقاتی و مبارزه «که بر که» را در طول سالهای پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷) بر جامعه ایران و همچنین تحلیل طبقاتی جامعه کنونی ایران را از سوی دیگر دربر می‌گیرد. همین است، که با صراحت از هر فرد یا جریان سیاسی، که می‌خواهد صادقانه با این نوشته برخورد کرده و نقطه نظرات خود را بیان دارد، می‌توان انتظار داشت، که بگوید و یا بنویسد، که با کدام قسمت از آن موافق است و با آن تفاهم دارد و با کدام قسمت مخالف است و تفاهم ندارد و دلائل خود را نیز بگوید! زمانی که استدلال وجود داشته باشد، نیازی به پرخاش، اتهام، کشف باصطلاح توطئه (۱) و ... نیست.

هیچکس نباید به خود اجازه دهد -بهر دلیل و بهانه‌ای- از ابراز نظر دیگران جلوگیری کند و از آن سخیف‌تر، با شاتاز و اتهام، دیگران را دعوت به سکوت کند. زمان ابلاغ و دیکته نظرات و قبول بی‌کنکاش از سوی دیگران، بواقع سپری شده است! باید هر کس هر منطق و استدلال دارد، به میدان آورد. با صدور فرامین دهان هیچکس را نه می‌توان و نه باید بست!

ما «راه توده» از تمسق، کنکاش و طرح سوالات خوشحال نیز می‌شویم، چرا که تفاهم و درکی، که بر این پایه‌ی ریزی شود، دناوم و عمق بیشتری خواهد داشت. این نوع «درک» و «تفاهم» بویژه در جمع کسانی، که آمادگی خود را برای مبارزه در راه آرمان‌هایشان اعلام می‌دارند و قدم در راهی گذاشته و یا می‌خواهند بگذارند، که پیشکسوتان در آن «سر» دادند، اعتباری در حد قبول نقش پیشاهنگی را دربر دارد. بنظر ما، این همان نیاز و ضرورتی است، که نویسنده نوشته تحلیلی «سختی با همه توده‌ای‌ها» با صراحت و در ساده‌ترین کلمات آنرا بعنوان یک «بحث محکوم به نتیجه» برای ادامه مبارزه در ابتدای نوشته خود مطرح کرده و «راه توده» نیز براساس تعهدی، که از همان سرمقاله نخستین شماره دوره دوم خود، آنرا اعلام داشت و تاکنون بر آن پای نهاده است، اقدام به چاپ آن کرد.

در نخستین فرصت، سوالات رسیده، نوشته‌های دریافتی و حتی پیام‌های دریافتی، در ارتباط با نوشته مورد بحث منتشر خواهد شد.

ما ضمن چاپ قسمت دوم نوشته تحلیلی «سختی با همه توده‌ای‌ها»، بصورت همزمان، از همه علاقمندان و بویژه علاقمندان به سرنوشت حزب توده ایران، می‌خواهیم، تا نظرات، مطالب و سوالات خود را به آدرس «راه توده» ارسال دارند. امید آنست، که با طرح سوالات و نقطه‌نظرات و یافتن پاسخ مشترک برای آنها، تفاهم ممکن و ضروری برای وحدت و وسیع سیاسی-تشکیلاتی حزب توده ایران، بمنظور بالا بردن کیفیت عملی آن در عرصه پیکاری، که در جامعه ایران، بمنظور مقابله با ارتجاع حاکم و توطئه‌های امپریالیسم جهانی جریان دارد، هر چه سریعتر فراهم شود.

نویسنده «سختی با همه توده‌ای‌ها»، در ابتدای قسمت دوم نوشته خود، چند نکته را نیز، در ارتباط با قسمت اول نوشته خود، توضیح داده و خواستار چاپ آن شده است، که همینگونه عمل شد. در مورد فرمولبندی مربوط به نقش «هاشمی رفسنجانی»، در جمهوری اسلامی و موضعی، که نویسنده پیشنهاد می‌کند، در برابر او باید داشت، حق با نویسنده مطلب است. ما این قسمت را، که در واقع بشکل ناقص، و دست‌نویس‌های پراکنده دریافت داشته بودیم، نتوانستیم در هماهنگی با خود نویسنده «تدقیق و تکمیل کنیم و چاپ آن به همان صورت، ناقص، مبهم، ناروشن و ستوال برانگیز تلقی شد.

«راه توده»

## وزیم ۳۰ میلیارد دلار بدهی

### خارجی ببار آورده!

دولت هاشمی رفسنجانی، سرانجام موفق شد، «نوربخش»، کارشناس بانک جهانی و هماهنگ کننده سیاست‌های دولت با صندوق بین‌المللی پول را، به پست حساس «ریاست کل بانک مرکزی» بازگرداند. «نوربخش»، برای چند ماهی، با فشار جناح حجتیه-رسالت و بر اثر اختلاف سلیقه‌ای، که بین این جناح و دولت رفسنجانی پیش آمده بود، ناچار به کناره‌گیری شد. هاشمی رفسنجانی بلافاصله او را بعنوان مشاور عالی اقتصادی خود تعیین کرد، تا، عملاً بر اجرای برنامه دیکته شده از سوی صندوق بین‌المللی پول، نظارت داشته باشد. رفسنجانی بدین ترتیب توانست تاحدودی از نگرانی صندوق بین‌المللی پول در مورد اجرای برنامه‌های آن در ایران جلوگیری کند. سرانجام، پس از تفاهم مجدد بین دو جناح حجتیه و دولت، نوربخش علناً به سرکار خود، که همانا در دست داشتن نبض اقتصاد کشور و تعیین خطوط حرکت آن در مسیر برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول است، بازگشت. از در اولین اظهاراتش، بار دیگر بر لزوم شتاب بخشیدن به هرچه سریعتر و بیشتر خصوصی سازی اقتصادی کشور تاکید کرد و گفت، که با تمام قدرت بر اجرای برنامه هماهنگ ساختن و یک نرخی کردن پول ایران خواهد کوشید. این همان برنامه‌ایست، که با شدت تمام هم در اروپای شرق و اتحاد شوروی سابق و هم در جهان سوم جریان دارد و ارزش پول ملی این کشورها را، در هماهنگی با دلار آمریکا، نابود کرده است. نوربخش بدین ترتیب تعهد مجدد دولت را به اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول اعلام داشت.

همزمان با اظهارات «نوربخش»، مجلس اسلامی نیز بلافاصله طرح خصوصی سازی و واگذاری هر چه بیشتر بخش‌های تولیدی کشور و حتی خدمات عمومی به بخش خصوصی را در دستور کار خود قرار داد. این شتاب مجلس بدون تردید، در تفاهم با دولت رفسنجانی صورت گرفته است. تفاهمی، که بازگشت نوربخش به صحنه، از نودهای بارز آنست. جناح حجتیه-رسالت، که مجلس را در اختیار دارد، کوچکترین اختلافی بر سر اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول با دولت ندارد، فقط نگران ایجاد تغییرات در اجرای برنامه ارتجاع مذهبی حاکم بر جامعه است. شاید به همین دلیل باشد، که همزمان با طرح لایحه خصوصی سازی در مجلس اسلامی، که سست و سوی آن از سوی رئیس مجلس، «ناطق نوری»، در نطق‌های اخیرش طی سفرهای ظاهراً انتخاباتی (ریاست جمهوری) با لزوم حذف سوسیپدها، مشخص می‌باشد، لایحه جلوگیری از برنامه‌های ماهواره‌ای نیز در دستور کار مجلس قرار گرفت.

در آستانه کنار رفتن «عادلی» از ریاست کل بانک مرکزی و جانشین شدن «نوربخش» در این سمت، از سوی «عادلی» حقایق پیرامون وضع اقتصادی کشور و بدهی‌های دولت رفسنجانی افشاء شد، که در نوع خود قابل توجه است. «عادلی»، که برای فرار از تکرار دقیق ارقام بدهی دولت، در واقع تائید اخبار مخالفان دولت طی ماه‌های گذشته، بجای دلار آمریکا از پوند انگلستان در سخنان خود استفاده می‌کرد، گفت: «مجموع بدهی‌های ایران بین ۱۸ تا ۱۹ میلیارد پوند است، که نیمی از آن دراز مدت و بقیه کوتاه مدت است». «عادلی» حتی در همین قسمت نیز دو نوع بدهی‌های دولت را چنان یکسان اعلام داشت، که در بخش دیگری از اظهارات خود، ناچار به تناقض‌گویی شد.

او در بخش دوم اظهاراتش گفت: ۷۰٪ از ۷ میلیارد پوند (او گفته بود نیمی از بدهی ۱۸-۱۹ میلیارد پوندی دولت کوتاه مدت است!) قروض کوتاه مدت دولت، زمان‌بندی شده است و دربار ۲۰٪ بقیه آن سرگرم مذاکره هستیم. بدین ترتیب بدهی درازمدت ایران نه ۹ تا ۹ میلیارد پوند، بلکه ۱۱ تا ۱۱ میلیارد پوند است. این ۱۱ تا ۱۱ میلیارد پوند باضافه ۷ میلیارد پوند، همان بیش از ۲۰ میلیارد دلار بدهی است، که عادلی می‌خواهد زیر چتر حفاظتی رقم ۱۹ پنهان کند. و این تازه درحالی است، که فرض صداقت و امانت‌داری را در این اظهارات در نظر داشته‌باشیم، چرا که در غیراینصورت (که بسیار هم محتمل بنظر می‌رسد)، این رقم بین ۲۵ تا ۳۰ میلیارد دلار در حدس و گمان است.

آقای «عادلی»، که به شیوه میدان‌داران میدان تریار تهران در مصاحبه با هفته‌نامه «پترولیوم آرگوس» آمار مورد اشاره در بالا را ارائه داده بود، چنان دربار ۱۹ میلیارد پوند (بین ۱۸ تا ۱۹) صحبت کرد، که گویی مثلاً ۱۸-۱۹ لنگه پیاز انباری را حدس می‌زند. او فراموش می‌کند، که یک میلیارد پوند، رقمی است، که در بسیاری از کشورهای جهان سوم، بودجه سالانه یک کشور است.

از کدام موضع برای نشریه «دنیای سومقاله می نویسند؟

## از «در» نشد، از «پنجره»!

ع. فرهاد

یکی از پیروزی‌های بزرگ حزب ما در سال‌های اخیر، پاسخ منفی توده‌ای‌ها به کوشش برای ایدئولوژی‌زدانی از حزب بود. این کوشش بصورت علنی با انتشار طرح اساسنامه و برنامه برای حزب توده ایران در «نامه مردم» شماره ۲۴ آغاز شد. این «طرح»، نه به تصویب کمیته مرکزی حزب توده ایران و نه هیئت سیاسی منتخب پانزده فروردین ماه ۶۹ رسیده بود.

در دوران اخیر، هر بار که با مرور گذشته، بمنتظر هشدار باش از سقوط در دام اشتباهات آینده، بر مسئله توطئه ایدئولوژی‌زدانی از حزب توده ایران سخن به میان آمده است، اینجا و آنجا می‌پرسند: این موضوع حالا، که در برنامه و اساسنامه رسمی حزب گنجانده نشد، دیگر چه جای بحث دارد؟

معترضین به طرح موضوع، عموماً از عنوان شدن مسئله «طرح پیشنهادی برنامه و اساسنامه فاقد جهان‌بینی، برای حزب توده ایران در «نامه مردم» در مقالات «راه توده» گله دارند. این گروه از علاقمندان به مباحث تئوریک و حوادث ناشی از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، از جمله و از صداقت می‌گویند و به ما می‌نویسند: گیریم، که این طرح در ارگان مرکزی حزب توده ایران و حتی به قلم و نگارش دبیر دوم وقت حزب منتشر شد، اما دیدیم و دیدید، که پدیده آگاه حزب، با این طرح مخالفت کرد و سرانجام نیز در کنگره سوم حزب، که چند سال پیش در مهاجرت تدارک دیده و برگزار شد، به این طرح رای مخالف داده شد و ایدئولوژی و جهان‌بینی حزب حفظ شد. بنابراین طرح مسئله بصورت تکراری در «راه توده» را می‌توان صرفاً یک جنگ تبلیغاتی قلمداد کرد، که اهداف شخصی در آن، بر اهداف دیگر برتری دارد.

بنظر نگارنده، که به نوعی در طرح موضوع در «راه توده» پیگیری بوده‌ام، این پاسخ و ایراد به «راه توده» و اشارات مکرر به توطئه ایدئولوژی‌زدانی از حزب توده ایران، با نوعی ساده‌نگری نسبت به اصل و ماهیت موضوع همراه است. از این رو این پرسش بجاست:

آیا خطر درغلطیدن به راست، خطر ایدئولوژی‌زدانی از جنبش کارگری و خطر از دست دادن هویت حزب توده ایران، که برپایه ارزیابی طبقاتی پدیده‌های اجتماعی قرار دارد، با رای منفی به «طرح» فوق‌الذکر، دیگر وجود ندارد؟ متأسفانه پاسخ این پرسش منفی است.

نباید به آسانی تصور کرد، که مسئله، با یک نشست و برخاست و گنجایده شدن یک جمله در اساسنامه حزب، پایان یافته و باید همه نگرانی‌ها را خاتمه یافته تلقی کرد، و چون عده‌ای بدلائل زیر نمی‌توانند و نمی‌خواهند آنرا فراموش کنند، پس کدام دلیل، جز جنگ «تبلیغاتی» و «مقامی»، انگیزه این ستیز قلمی است؟ دلائل کدامند؟

آشفته فکری ناشی از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و تبلیغات و توطئه‌های جنون‌آسای مدافعان و ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری، نه تنها پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم خاتمه نیافته، کمتر نشده، بلکه تشدید نیز شده است. آنها از بمباران پایه‌گاه‌های مقدم فکری کمونیست‌ها لحظه‌ای غفلت نمی‌کنند و تلاش می‌کنند، تا اگر نمی‌توانند آنها را یکی از مسیر دور سازند، حداقل گمراهی فکری را در آنها موجب شوند و ابزار ایدئولوژی را از آنها گرفته و خلع سلاح فکری کنند. چنین شرایطی است، که در صفوف احزاب کمونیست -از جمله حزب توده ایران- کسانی پیدا می‌شوند، که به حفظ ایدئولوژی حزب نیز در یک مقطع معین، آگاه و یا ناآگاه، رای داده‌اند، اما در عمل یا آنگونه می‌نویسند و تبلیغ می‌کنند، که پیشتر نیز بدان معتقد بودند، اما شرایط را مناسب طرح نظراتشان تشخیص نداده بودند و یا بعداً، بر اثر بمباران فکری ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری، خواسته و ناخواسته، به بلندگویان آنها در جنبش چپ تبدیل شده‌اند.

شاید کسانی به درستی و از سرنگرانی سوال کنند: مگر شما مخالف اظهارنظر دیگران هستید؟ اگر اینگونه است، پس چرا، یکی از دلائل فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم را همانا جلوگیری از بروز علنی و برخورد اندیشه‌ها طرح می‌کنید. این دالهره و سؤال بجائی است، اما توجه به نکات زیر ضروری است:

الف- ما بارها تکرار کرده‌ایم، که استحاله جهان‌بینی هرگز به معنی آزادی عقیده در حزب نیست و نباید هم باشد. توده‌ای‌ها باید بر سر چگونگی

و متدولوژی «درک تئوریک» جهان پیرامون توافق داشته باشند، اگر نمی‌خواهند حزب را به یک جریان التقاتلی تبدیل سازند. این وضع دقیقاً در احزاب مدافع سرمایه‌داری نیز رعایت می‌گردد.

آزادی بیان و عقیده را باید برای هر حزب، از جمله حزب ما، با اتکاء به درک تئوریک مورد توافق، پذیرفت و نه در خارج از آن. برای ما این نقطه اتکاء مارکسیسم-لنینیسم است. بهمین دلیل است، که نمی‌توان نوشت: «لنین زیست، می‌زیست و خواهد زیست»، اما در عمل به گونه دیگری -کاملاً متفاوت- تبلیغ و عمل کرد. در نتیجه برخورد اندیشه‌ها هرگز نمی‌تواند به معنی نفی ایدئولوژی -در عمل- باشد.

ب- وقتی کسانی سکان هدایت یک حزب را بدست می‌گیرند، اما جهان‌بینی «خود» را در عمل تبلیغ می‌کنند، حتی اگر به نقل قول‌های لنین و مارکس هم نوشته‌های خود را مزمین کنند، مسئله دیگر بکلی با قبول فضای آزاد اندیشه و برخورد آزاد عقاید و نظرات تفاوت می‌کند. این افراد در واقع به جای همه اعضای حزب و جنبش، -به نوعی- تعیین تکلیف و مسیر می‌کنند. این دیگر آزادی نظر نیست، بلکه اعمال نظریست و نه تنها باید نسبت به آن حساس بود، بلکه باید به آن برخورد مستقیم و هشدار دهنده کرد.

اجازه بدهید، بعنوان یک نمونه برجسته از آنچه در بالا به آن اشاره شد، به سرمقاله‌ای استناد شود، که اخیراً در مجله «دنیای ارگان سیاسی و تئوریک حزب توده ایران»، به قلم «م. امیدوار» اشاره کنم. چرا این مقاله؟ به دو دلیل:

اول- سرمقاله نشریه سیاسی و تئوریک حزب توده ایران، که روزگاری «اراتی» یا سراسر در آن قلم می‌زد، باید پیوسته حساسیت برانگیز باشد.

دوم- نویسنده نمی‌تواند، از جمع تصمیم گیرندگان و تاثیرگذاران اصلی سیر و سرگذشت مرکزیت کنونی حزب نباشد.

با اشاره به چند نکته‌ای، که از این سرمقاله برگزیده‌ام، قصد دارم نشان بدهم، که ترک مواضع ایدئولوژیک در حزب توده ایران در عمل -علیرغم رای به آن در اساسنامه و برنامه حزب-، آگاه و نا آگاه، دنبال و پیگیری می‌شود و بهمین دلیل، مسئله برخورد به طرح پیشنهادی برای خلع سلاح ایدئولوژیک حزب، همچنان یکی از مرصه‌های پیکار فکری-قلمی در درون حزب توده ایران است، که بنظر نگارنده تا سال‌ها ادامه خواهد یافت.

موضوع و انگیزه نویسنده سرمقاله نشریه «دنیای» شماره ۲ (۱۳۷۳)، «م. امیدوار»، با عنوان «چه می‌توان کرد؟»، ظاهراً مسئله مهم ائتلاف نیروها برسر ضرورت «برقراری دموکراسی» در ایران است. موضوعی، که در «منشور آزادی» منتشره در «نامه مردم» نیز منعکس است و هدف از آن ایجاد یک ائتلاف همه جانبه است. در واقع موضوعی، که در بسیاری از نشریات اپوزیسیون ج.ا. در سال‌ها و بویژه ماه‌های اخیر، منعکس است.

نویسنده مقاله، «م. امیدوار»، که عمده‌ترین تضاد جامعه ایران در انقلاب بهمن، یعنی «تضاد خلق با امپریالیسم»، یعنی جنبه «ملی» انقلاب را هنوز هم درک نکرده است و آنرا، مانند نوشته یک سال پیش خود «درس‌های انقلاب» در «دنیای» شماره ۱) تکرار می‌کند (مراجعه کنید به نوشته «حساب ویژه برای رهبری باز نکندیم» «راه توده» شماره ۱۲، شهریور ۱۳۷۲)، مسائلی را در نوشته اخیر خود مطرح می‌سازد، که باید آنها را در بهترین حالت بیان کامل سردرگمی سیاسی و تئوریک دانست و یا آنها را یک کوشش پوشیده برای تحمیل نظرات لیبرالی در حزب توده ایران ارزیابی کرد.

نتیجه این سردرگمی، ارائه ارزیابی‌ای از اوضاع فعلی ایران و شرایطی است، که کمتر نشانه‌ای از ارزیابی طبقاتی از جامعه امروز ایران دارد. هدف در نوشته حاضر برخورد به نظرات سیاسی، فرمول‌ها و واژه‌ها و مقولات از نوع «بورژوازی» «بوروکراتیک» (؟) بکار برده شده در نوشته اخیر، نیست، که با نظرات و برداشت‌های مارکسیستی سختی ندارند. بلکه، هدف از این نوشته، کوشش برای نشان دادن متدولوژی و شیوه تفکر غیر مارکسیستی و حتی ضد مارکسیستی در این نوع نوشته‌هاست.

مقاله، برای جلوگیری از ظهور هر نوع تردیدی در ذهن خواننده در باره غیر علمی و غیر مارکسیستی بودن مطالب مورد بررسی و اشاره‌اش، تنها به انتخاب عنوان «چه می‌توان کرد؟» (ظاهراً با امید ددایمی عنوان کتاب مشهور لنین «چه باید کرد؟» بسنده نمی‌کند، بلکه، با این نقل قول زیر از لنین، نوشته خود را آغاز می‌کند: «... پیروزی انقلاب در گرو اتحاد اکثریت عظیمی از مردم برای پیکار در راه تحقق خواست‌های ... انقلاب است. و این اکثریت عظیم، یا باید فقط از یک طبقه و یا از طبقات گوناگونی، که چند هدف مشترک دارند، تشکیل شده باشد...»

موضوع لنین روشن و طبقاتی است. اما این موضع، با موضع «م. امیدوار» ارتباطی ندارد! بنظر لنین پیکار انقلابی یا «تاب» است، یعنی پیکار یک



طبقه -ملا طبقه کارگر و متحدان نزدیک آن- و یا این پیکار با شرکت طبقات متفاوت اجتماعی صورت می‌گیرد، و بیان کننده یک جنبش «فیرتاب» است. هدف چنین انقلابی در رهله اول، همانطور که لنین می‌گوید، دسترسی به «اهداف مشترک» طبقات متفاوت در مرحله تاریخی معین است.

بعبارت دیگر، در یک انقلاب «فیرتاب» برای نیروها و طبقات شرکت کننده در انقلاب، در یک مقطع تاریخی، برخی «اهداف مشترک» برجسته می‌شوند و به تضاد عمده و اصل «پیکار انقلابی» تبدیل می‌گردند. تا اینجا تقاطع اختلاف عمده‌ای بین درک مارکسیستی و درک مطرح شده در مقاله «چه می‌توان کرد؟» وجود ندارد.

اما آیا این فرمول لنین به معنی آن است، که موارد «اختلاف»، یعنی «منافع خاص طبقاتی» نیروها و طبقات شرکت کننده در انقلاب «فیرتاب»، دیگر وجود ندارند و عمل نمی‌کنند؟

آیا در جریان انقلاب بهمین ۵۷، این موارد «اختلاف» و «منافع خاص طبقاتی» انتشار و طبقات شرکت کننده در انقلاب، با وجود نکات مشترک، وجود نداشته و عمل نکرده‌اند؟ البته چنین نیست و نمی‌تواند باشد! نکته‌ای، که «م. امیدوار»، ظاهراً آنرا درک نکرده است.

از آنجا که مضمون برخورد طبقاتی لنین، مورد توجه مقاله «چه می‌توان کرد؟» نیست، نویسنده نمی‌تواند هم واقعیت موجود در اپوزسیون ایران را با این نقل قول «سینتات» در ارتباط قرار دهد. از اینرو این پرسش برای نویسنده مطرح نمی‌گردد، که چرا «نیروهای سیاسی کشور ما» پس از سال‌ها نتوانسته‌اند لحظه را دریابند و گام‌های مهم و تعیین کننده را برای ... بدون افکندن ... اختلاف ... بردارند...؟ پاسخ روشن است: «نیروهای سیاسی کشور ما» یک دست و «همه نماینده یک طبقه» نیستند، و لذا، بعنوان شرکت کنندگان در یک جنبش «فیرتاب»، در مین دارا بودن «چند هدف مشترک»، دارای «منافع خاص طبقاتی» خود نیز هستند.

البته نویسنده در جمله فوق، که نگارنده آنرا بطور کامل در زیر می‌گردد، «اختلاف‌ها» را در عین «مخرب» بودن، «اغلب پیش‌پا افتاده و فیرصده» ارزیابی می‌کند. اما این ارزیابی تغییر در واقعیت امر نمی‌دهد، که این اختلافات گویا «پیش‌پا افتاده و فیر عمده»، در واقع همان «منافع خاص طبقاتی» هستند، که مانع آن می‌شوند، که مثلا «سلطنت‌طلبان» و یا حتی «مشروطه‌خواهان» بتوانند «چپ» را بدون مرزبندی طبقاتی تحمل کنند، چه رسد به اینکه با آنها به «تفاهم واقعی و بنیادین» (توجه شود، «بنیادین»! برسند، آنطور که نویسنده مقاله «چه می‌توان کرد؟» می‌طلبد!

سردرگمی تئوریک حاکم بر مقاله «چه می‌توان کرد؟» از آن فراتر است، که نویسنده مفهوم عمیق‌تر درک لنین را از یک انقلاب «فیرتاب» دریابد. اگر چنین بود، مقاله دچار این توهم ضد لنینی نمی‌شد، که صحبت لنین از شرکت «طبقات گوناگونی»، که ادر یک روند انقلابی فیرتاب چند هدف مشترک دارند، را با صحبت درباره طبقاتی، که می‌توانند علاوه بر اهداف کوتاه مدت و گذرا، به ائتلاف‌های دوران ساز، برپایه توافقی‌های «بنیادین» نیز دست یابند، و بشابه متحدان طبقاتی یک دوران طولانی نبرد اجتماعی عمل کنند، مخلوط کند.

این تصور نویسنده مقاله، که طبقات مورد نظر لنین، گویا «نیروهای سیاسی» همگونی را تشکیل می‌دهند، که جدا از ماهیت و «منافع خاص طبقاتی» خود، می‌توانند، علاوه بر تفاهم روی نکات گذرا و «پیش‌پا افتاده» و «فیرعمده»، به توافقی‌های وسیع‌تر و حتی به «تفاهم بنیادین» (۱) دست یابند، در واقع هسته مرکزی سردرگمی تئوریک ارزیابی از شرایط حاکم بر ایران پس از پیروزی انقلاب بهمین است. همین درک نادرست موجب می‌شود تا «عمده‌ترین تضاد» جامعه فعلی ایران و در نتیجه تیافتن متحدان واقعی برای زحمتکشان و انقلابیون در این مرحله از رشد انقلاب نزد «م. امیدوار» فیرقابل درک شود. در واقع، چگونه می‌توان نیروهای میهن دوست، ملی و «چپ»، از جمله و بویژه حزب توده ایران را با ارتجاع خارج از کشور در یک سوی سنگر انقلاب و در کنار ارتجاعمی، که اختلافش با ارتجاع داخل کشور، تنها برسر است، که چرا دست آنها را از غارت کوتاه کرده‌اند، تصور کرد.

به متن مورد بحث در مقاله «چه می‌توان کرد؟» باز گردیم، آنجا که نویسنده در توضیح «مشور آزادی»، به مثابه کارپایه پیشنهادی حزب برای یک ائتلاف همه جانبه، فراگیر و در عین حال مبتنی بر اصول و چارچوب‌های دمکراتیک...، به توضیح «مواضع» دیدگاه‌های ما (توجه شود، منظور از «ما»-حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران است!) در شرایط بسیار دشوار و حساس کنونی، می‌پردازد و با دل‌نگرانی می‌نویسد: «به گمان نگارنده، اگر نیروهای سیاسی کشور ما (توجه شود: بدون هیچ حد و مرزی!) نتوانند لحظه را دریابند و گام‌های مهم و تعیین کننده را برای درهم شکستن بن‌بست کنونی و

به دور افکندن بیش از ده سال اختلاف‌های مخرب و اغلب پیش‌پا افتاده و فیر عمده بردارند، بی‌شک باید منتظر سرنوهتی دردناک‌تر و اسف‌بارتر برای میهنان باشیم.» و با نگاه سوزناک‌آمیز به توده‌ای‌های پایبند به ایدئولوژی مارکسیستی، اضافه می‌کند: «هنگام آن فرا رسیده است، که فرای مصلحت‌های کوتاه‌بینانه، و «فرقه‌گرایانه-شکیلاتی» اندیشید و راه را برای ایجاد تفاهم واقعی و بنیادین، که براساس آن بتوان آزادی و دمکراسی (امافوق و فیرطبقاتی در طراز «منافع همه بشری»- از جمله تزهای گریپچف-۱) را به میهن دریندمان بازگرداند، گشود.»

بدیهی است، که با یک چنین درک فیرطبقاتی است، که «تضاد عمده» کنونی در جامعه، برای نویسنده مقاله با عنوان ذهن پرکن «چه می‌توان کرد؟»، در نشریه سیاسی و تئوریک حزب توده ایران، دیگر تضاد منافع بین خلق و نیروهای انقلابی از یک سو، با ضد انقلاب داخل و خارج از کشور، از سوی دیگر، نیست. از اینرو است، که برای نویسنده مقاله، به زانو درآمدن توده‌ها در برابر بخشی از ارتجاع، که فعلاً با بخش دیگری از ارتجاع در اختلاف روینانی است، نه تنها ممکن، بلکه «برای ایجاد تفاهم واقعی و بنیادین» ضروری نیز هست، تا «بتوان آزادی و دمکراسی را به میهن در بن‌بست بازگرداند!»

البته چنین خوش خیالی فیرطبقاتی را آن متحدانی، که مورد نظر نویسنده هستند، ندارند. همانها، که از هر دو جمله‌ای، که در مهاجرت از دهانشان خارج می‌شود، یکی در وصف دمکراسی است!

بگذارید نمونه جالب و آموزنده‌ای را ذکر کنیم. (اگر در اینجا از شخصی اسم برده می‌شود، بدون تردید، برخورد شخصی و یا تلقی شخصیت او نیست، بلکه بعنوان نماینده یک جریان سیاسی متکی به حفظ مرزبندی‌های طبقاتی است.) جناح مشروطه خواه، که سعی دارد صف خود را از صف سلطنت‌طلبان درآتش جدا نگاه دارد، بدون لحظه‌ای درنگ حامی اقتصاد سرمایه‌داری است و درک صریح طبقاتی از مقوله آزادی‌ها و «دمکراسی» دارد.

آقای «داریوش همایون»، بعنوان نماینده صاحب نظر و دمکرات متش این جریان، وقتی سخن از آزادی‌ها می‌گوید، می‌داند خط کش را کجا بگذارد و خط مرز طبقاتی را بکشد. همان خط‌کشی، که نویسنده سرمقاله «دنیا» فراموش می‌کند، هنگام مقاله نویسی کنار دستش بگذارد. او در مصاحبه رادیویی، و نه در مقاله‌ای، که سرفرصت نوشته می‌شود، نیز غافل از دفاع از «منافع» خاص طبقه خود نیست. او در مصاحبه رادیویی با «صدای ایران» (لوس آنجلس)، که در نشریه «تیریز» (شماره ۷۷، مرداد ۱۳۷۲) درج شده است، به پرسش در مورد «اهداف مشترک» در بین اپوزسیون پاسخ می‌دهد و -در هم‌نوایی با نویسنده مقاله مورد بحث ما- می‌گوید: «... مردم برمانده‌اند بخشید، که در این شرایط حساس، بر سر اختلافات جزئی بحث کنیم» و مثل آنکه به پرسش «م. امیدوار» پاسخ می‌دهد، اضافه می‌کند «به نظر بنده، اول باید راه‌های عملی را برای همکاری نیروهای اپوزسیون پیدا کرد...». او اما به اینجا بسنده نمی‌کند و با توجه به «منافع خاص طبقاتی» مشروطه‌خواهان، و با وجود همه سنگی، که در دفاع از «دمکراسی» برسیته می‌زند، حتی در مصاحبه رادیویی نیز فراموش نمی‌کند، که اضافه کند: «... البته نیروهای آزادی‌خواه و ملی (۱)، زیرا همه نیروهای اپوزسیون -البته در حال حاضر (این شرط زمانی، یعنی انتظار باز هم عقب نشینی، باز هم تسلیم بیشتر)- در این همکاری نمی‌توانند شرکت کنند. فقط آنها، که اعتقاد به این اصولی، که بیان شد، دارند، می‌توانند همکاری نمایند...»

این بیان صریح جای هیچ تردیدی در درستی نظر لنین باقی نمی‌گذارد، که در انقلابات «فیرتاب»، «منافع خاص طبقاتی» نیروها و طبقات شرکت کننده، کم و سحر نمی‌شوند، بلکه مداوماً عمل می‌کنند.

آیا این درک صریح را می‌توان در مقاله «چه می‌توان کرد؟»، نیز یافت؟ پاسخ منفی است!

به این درک نویسنده مقاله، که «منافع خاص طبقاتی» را اختلافات «پیش و پا افتاده» و فیر عمده ارزیابی می‌کند، و با یکبار گرفتن و تائید ضمنی فرمول «فرقه‌گرایانه-شکیلاتی» از ادبیات سرمایه‌داری علیه نیروهای ترقی خواه، دفاع از منافع زحمتکشان را «مصلحت‌های کوتاه‌بینانه» می‌داند و در جستجوی یافتن تفاهم «بنیادین» در یک «انقلاب فیرتاب» است، چه عنوان محترمانه‌ای می‌توان داد، جز عنوان «درک فیرطبقاتی»!

به واقع باید از خود پرسید، که چرا از یکسو بحث بر سر اساسی‌ترین مسائل حزب و جنبش توطئه اعلام می‌شود، اما در عوض امکانات انتشاراتی حزب برای این نوع تبلیغات در اختیار نویسندگان قرار می‌گیرد، که شاید انگشت سبابه خود را در شرایطی برای حفظ جهان بینی حزب بالا برده باشند، اما در خفا و در ادامه خط واقعی خود، با کمک دیگر انگشتان، قلم بدست گرفته و این چنین می‌نویسند؟ گیریم، که در بسته است، پنجره‌ها، که بازاند!

## «ثبات» و «وحدت»، آنگونه

### که باید باشد!

ع. فرهاد

• برخلاف برخورد ایدئالیستی، که پدیده‌ها را یکدست و همگون تصور می‌کند - شب، شب است و روز، روز - برخورد دیالکتیکی به پدیده‌ها، یعنی دیدن حرکت، تغییر، شدن و نسبی بودن آنها، دیدن تغییر مداوم آنها و شناختن نیروهای درونی تغییر و نحوه عمل خلاقه این نیروها.

توان نیروی خلاقه درونی پدیده‌ها از چه روندی ناشی می‌شود؟ برخورد دیالکتیکی اشداد در یک پدیده و یا سیستم، توان نیروی درونی آنها برای تغییرات کمی و کیفی است. جمع اشداد، برخورد آنها، و سنتز بیرون آمده از این روند، زمینه‌های ضروری، شرط و چگونگی روند ثبات و استحکام هر پدیده و سیستم را تشکیل می‌دهند.

در دوران تغییرات کمی در یک سیستم رشد یابنده، یعنی در دوران برخورد تضادهای «آشتی‌پذیر»، این برخورد و سنتزهای متوجه از آن، شرط ثبات در دور تکاملی کمی و رفرمیستی سیستم و یا پدیده است.

تغییرات کیفی (انقلابی)، که بیان برخورد و حل تضاد «آشتی ناپذیر» در یک سیستم است، بنوبه خود شرط ثبات «روند رشد تکاملی تاریخی» سیستم از مرحله مادون‌تر به مرحله رشد یافته‌تر در دور تسلسل رشد تاریخی تکامل کیفی سیستم‌ها - حقیقت تاریخی - است.

• یکی از اشتباهات در کشورهای سوسیالیستی، که به یکی از علل علی فروپاشی آنها تبدیل شد، آن بود، که کمونیست‌ها استحکام و ثبات سیستم را مبتنی بر یکپارچگی (مونولیستی) غیر دیالکتیکی آن، و در تحلیل نهائی یک ثبات ایدئالیستی تصور کردند. روز را روز و شب را شب اعلام کردند و گفتند، که مردم این کشورها یکبار برای همیشه سوسیالیسم را انتخاب کرده‌اند. این برخورد ضد دیالکتیکی موجب آن شد، که بروز هر نوع نظر و عقیده را ضد سیستم، ضد ثبات و استحکام آن و توطئه دشمن اعلام داشتند. این درحالی بود، که شبانه روز در مدارس و دانشگاه‌ها شیوه تفکر علمی، یعنی شیوه دیالکتیکی شناخت پدیده‌ها و تغییرات آن آموزش داده می‌شد، و این آموزش مداوما اثبات می‌گردد، که حفظ ثبات و استحکام درونی سیستم را برخورد اشداد و رشد آنها به سنتزهای نوین تشکیل می‌دهد.

• دیالکتیک می‌گوید «وحدت اراده و عمل» پایه و اساس استحکام و قدرت خلاقه حزب زحمتکشان است.

این شناخت به چه معنی است؟

به این معنی است، که نگرش «تئوریک» واحد حزب - شناخت ماتریالیستی از تاریخ و درک دیالکتیکی جهان -، سلاح اندیشه، تجزیه و تحلیل مشترک «پیشقراول» تئوریک جامعه است، تا بتواند درباره پدیده‌های جاری - سیاسی در جامعه، پس از طی یک روند جدل دیالکتیکی، از یک دید و درک مشترک و یکپارچه (مونولیستی) دیالکتیکی (زنده، فعال و خلاق) برخوردار شود. این درک و شناخت واحد تئوریک پدیده‌ها، سلاح برآئی برای عمل یکپارچه و خلاق حزب است، برای رسیدن به اهداف دور و نزدیک، تاکتیکی و استراتژیک. در چنین شرایطی «وحدت اراده و عمل» در حزب پدید می‌آید و تداوم آن تامین می‌گردد.

دستیابی به وحدت «اراده» و سپس «عمل»، از طریق برخورد ایدئالیستی به پدیده‌ها، ممکن نیست، زیرا برخورد ایدئالیستی، همانطور که در بالا توضیح داده شد، ثبات پدیده را یک ثبات «مونولیستی» مرده و متعجز شده درک می‌کند، که از طریق دفع مکانیکی و بریدن و قطع کردن ناهمگونی («دگراندیشی») بدست می‌آید، و نه برخورد دیالکتیکی تضاد ناهمگون‌ها و «فیر یک دست‌ها».

• یکی دیگر از درس‌های «فروپاشی» برای مارکسیست‌ها آنست، که در شرایط غیر مادی و «استثنائی»، یعنی در دورانی، که مدعیان پایبندی به دیالکتیک، بطور ناهوشمندان ایدئالیستی بیانده‌شدند و بر این پایه عمل کنند، می‌تواند جمع انبوه تضادهای آشتی‌پذیر در یک سیستم، یعنی تضادهائی، که در آن سیستم قابل حل هستند و در واقع وظیفه ثبات سیستم را در دوران رشد کمی سیستم تامین کنند، نیز به طراز تضادهای آشتی ناپذیر رشد کرده و همانند این تضادها «فروپاشی» (ونه تغییر انقلابی) سیستم را موجب گردند.

• به این پرسش باید پاسخ داد، که آیا جز راه حل دیالکتیکی برخورد نظرات و عقاید در درون حزب، راه دیگری برای دسترسی به «وحدت نظر»، و از این طریق «وحدت عمل» وجود دارد؟

هدف مخالفت با بحث و کنکاش در درون حزب، دسترسی به کدام «وحدت نظر» را هدف خود قرار داده است؟ وحدت نظر دیالکتیکی، یا وحدت نظر ایدئالیستی «شب، شب است و روز، روز»؟

• تفاوت نیروی نو و کهن در آن نیست، که یکی خود را نیروی متوقی و دیگری محافظه‌کار می‌داند و یا نمی‌داند. این تفاوت در آن است، که آیا نیروی نو قادر است پدیده‌ها را با ابزار فکری-تئوریک خود بشناسد (تئوری شناخت) و روند دیالکتیکی رشد آنها را تشخیص دهد و در این جهت عمل خود را سازمان دهد؟ و از این طریق رابطه دیالکتیکی بین «وحدت اراده» و «وحدت عمل» را تامین و ثبات سیستم و توان خلاق آنرا ممکن سازد؟ در غیر اینصورت، آن نیروی، که خود را «نو» می‌نماید نیز، همانند نیروی کهن، عمل خواهد کرد و اجباراً نمی‌تواند از ابزاری غیر از ابزار متعجزی نظیر «اعلامیه»، «حکومت نظامی»، برخورد مکانیکی و جراحی، از ابزار دیگری برای دسترسی به «وحدت نظر» سود گیرد. و «وحدت اراده و عمل» مطلوب خود را، به امید «ثبات» سیستم، بدست آورد.

تفاوت نمی‌کند، که این «نو» و در واقع همان «کهن»، که از نظر تئوریک آشفته فکر است، در حکومت باشد و یا نباشد. شیوه عمل با توجه به وسعت امکانات و عرصه عمل یکسان است.

«نو»، حتی اگر تابلوی مارکسیسم رایه گردن آویخته کند نیز، «نو» نیست، اگر قادر نباشد تئوری را در عمل پیاده کند و از این طریق پایبندی عملی خود را نسبت به آن اثبات کند.

## در اطراف ایران چه می‌گذرد

• اتحادیه عرب، در یک بیانیه آشکارا تحریک‌آمیز بار دیگر اعلام داشت، که جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی متعلق به ابوطیبی است و ایران باید این مالکیت را بپذیرد.

• همزمان با این بیانیه، در روسیه رهبر ناسیونالیست‌های روس، «ژیرفسکی»، که آشکارا به طبل جنگ می‌کوبد، اعلام داشت، که دریای خزر در حوزه امنیت و منافع روسیه قرار دارد و از این لحاظ به روسیه تعلق دارد!

• نماینده دائمی آمریکا در سازمان ملل، بنام «اولین اولبرایت» با یک پیام محرمانه وارد باکو شد و آنرا تسلیم «سیدرملی‌اف»، رئیس جمهور آذربایجان، کرد. وی سپس با وزیرخارجه و رئیس مجلس آذربایجان بطور جداگانه ملاقات و گفتگو کرد. رادیر باکو در ارتباط با این سفر و هدف از آن نوشت، که

همانگی‌های سیاسی-اقتصادی و نظامی لازم بین آمریکا و آذربایجان در دستور کار بوده است.

• مانور مشترک ارتش روسیه و ارتش آمریکا در کوه‌های اورال روسیه برگزار شد. انگیزه این مانور، که با مخالفت بسیاری از احزاب و سازمان‌های مترقی روسیه و حتی مردم عادی منطقه اورال روبرو شده است، ایجاد همانگی لازم بین قوای نظامی دو کشور برای واکنش سریع، بمنظور حفاظت از صلح، اعلام شده است!

در تشریح این مانور، مطبوعات روسیه نوشتند، که هدف، خنثی‌سازی فعالیت‌های چریکی، هنگام حضور ارتش کشورهای عضو طرح همکاری برای صلح پیمان نظامی ناتو، بوده است. براساس این طرح، ارتش اشغالگر باید مقاومت‌های توده‌ای را درهم بکوبد و از سوی دیگر یک واحد پلیس محلی را برای کنترل قوانینی، که وضع می‌شوند، تشکیل داده و حمایت کند.

• در سراسر افغانستان، تقسیم مناطق نفوذ بین گروه‌بندی‌های سیاسی-نظامی این کشور همچنان ادامه دارد و دو استان «لورگر» و «پکتیا» اخیراً دست بدست شده است و چاده ارتباطی کابل به پاکستان بطور کامل در کنترل طرفداران «گلبندین حکمتیاز» قرار گرفته است، که خود پشتوست و طرفدار پشتونستان بزرگ (مرکب از دو منطقه پشتونشین افغانستان و پاکستان) است.

کابل، علیرغم همه طرح‌هایی، که برای تشکیل اجلاس ریش سفیدان سراسر کشور (لونی‌چرگه) ارائه می‌شود و جلساتی، که در مناطق مختلف نظیر هرات و به ابتکار برخی گروه‌های متخاصم تشکیل شده و یا وعده تشکیل آن داده می‌شود، همچنان زیر کله‌باران، راکت‌باران و حتی بمباران هوایی نیروهای متخاصم بسرعت نابود می‌شود.

## سوسیال دمکرات ها و بلوک چپ،

### دو پیروز بزرگ انتخابات سوئد

سوئد - احمد

انتخابات سراسری در سوئد، با پیروزی مهم سوسیال دمکرات ها و همچنین بلوک چپ پایان یافت. همه ناظران سیاسی، نتیجه این انتخابات را یک شکست بزرگ برای بلوک راست، که دولت را از سال ۱۹۹۰ در اختیار داشت، ارزیابی کرده اند.

حزب «دمکراسی نو»، که فاشیست ها و راستگرایان در آن نفوذ بسیار داشتند، در این انتخابات تنها ۱۲٪ رای آوردند و بهمین دلیل از حضور در پارلمان محروم شدند.

این انتخابات روز یکشنبه ۱۸ سپتامبر به پایان رسید و مطبوعات صبح روز ۲۰ سپتامبر نتایج قطعی آنرا بشرح زیر و با تحلیل و تفسیرهایی که عمدتاً ناشی از پیروزی، تا حدودی غیرقابل پیش بینی، بلوک چپ و دلایل پیروزی چشم گیر سوسیال دمکرات ها بود، منتشر کردند. براساس این آمار، سوسیال دمکرات ها ۴۵٪ رای آوردند، که این آراء ۷۷٫۷٪ نسبت به ۲ سال پیش بیشتر است و به این ترتیب، این حزب دولت آینده سوئد را در ائتلاف با احزاب کوچک می تواند تشکیل دهد.

تعداد شرکت کنندگان در این انتخابات از ۸ میلیون جمعیت سوئد ۸۷٫۲ درصد بود، در حالیکه در انتخابات گذشته این رقم ۸۶٫۷ درصد بود. احزاب محافظه کار، مرکز، مردم و دمکرات مسیحی، که ائتلاف دولت پیشین بودند، به ترتیب ۲۲٫۲، ۷٫۷ و ۴٫۰ درصد رای آوردند و بازنده بزرگ این انتخابات محسوب می شوند. بلوک چپ، مرکب از کمونیست های سابق سوئد، در این انتخابات ۱۲٪ درصد رای آورد، که همه ناظران آنرا یک پیروزی بزرگ برای چپ ارزیابی می کنند. حزب سبزها نیز، که طرفدار محیط زیست است، در این انتخابات ۵٪ رای آورد و وارد پارلمان شد.

بلوک چپ (کمونیست های متشکل در حزب کمونیست سابق) با کسب ۱۲٫۲ درصد آراء، در واقع به بزرگترین پیروزی خود از سال ۱۹۴۸ تاکنون دست یافت. رهبر حزب، خانم «کودورن شومان»، پس از پایان انتخابات اعلام داشت، که حاضر است با سوسیال دمکرات ها، کابینه ائتلافی سوئد را تشکیل دهند. هنوز از سوی حزب سوسیال دمکرات پاسخی در ارتباط با این پیشنهاد داده نشده است و در واقع هنوز تصمیم نهائی را نگرفته اند. این احتمال وجود دارد، که سوسیال دمکرات ها به کمک حزب سبزها و حزب مردم کابینه خود را تشکیل دهند. حزب مردم در ائتلاف دولت راستگرای پیشین نیز شرکت داشت، اما مواضع آنها به سوسیال دمکرات ها نزدیک است. این احتمال، که سوسیال دمکرات ها بدون بلوک چپ دولت خود را تشکیل دهند بسیار زیاد است، اما حضور بلوک چپ در پارلمان سوئد، بدون تردید در مجموع سیاست گذاری های دولت تاثیر خود را خواهد داشت.

پیروزی بلوک چپ در این انتخابات، بدون تردید ناشی از مخالفت مردم با سیاست های راستگرایان دولت پیشین و شعارهای انتخاباتی بلوک چپ بود. بلوک چپ در جریان این انتخابات عمدتاً روی مبارزه با بیکاری و فقر تکیه کرد و بطور مشخص و در دفاع از کارگران و زحمتکشان سوئد خواهان کاهش ساعت کار از ۸ ساعت به ۶ ساعت بدون کاهش دستمزدها شد و بنظر مبارزه با بیکاری، با اضافه کاری در واحدهای تولیدی، مخالفت کرد، تا بدین وسیله کارفرمایان بجای اضافه کار کارگران، (که ارزان تر از استخدام کارگر تمام می شود) ناچار به استخدام کارگران بیکار شوند. بلوک چپ همچنین با حضور سوئد در بازار مشترک اروپا مخالفت کرد و آنرا بلوکی اعلام داشت، که قصد آن حفظ شرایط نابرابر موجود بین شمال و جنوب است. بلوک چپ یک انترناسیونال را پیشنهاد می کند. البته همه رهبران بلوک چپ، درباره حضور یا عدم حضور در بازار مشترک اروپا نظر واحد ندارند، اما ظاهراً جناح غالب با شرکت در بازار مشترک مخالف است، و آنرا دنباله روی از دو قدرت بزرگ اروپا، آلمان و فرانسه می داند. سوسیال دمکرات ها، در این انتخابات ضمن شعار مبارزه با بیکاری خواهان افزایش مالیات ها بودند و در همین حال خواهان حضور سوئد در بازار مشترک.

بصورت همزمان، انتخابات شهر و استان پنجم نیز برگزار شد، که در آن ها از میان ۲۸۸ انجمن شهر، ۱۴۵ نماینده سوسیال دمکرات برنده

شدند. از جمع نمایندگان ائتلاف راست دولتی ۶۷ نماینده به این انجمن راه یافتند. در انجمن های استان از ۲۴ نماینده ۱۸ نماینده از سوسیال دمکرات ها انتخاب شدند و از ائتلاف راست فقط ۱ نماینده پیروز شد. این انتخابات نیز نشان داد، که سیاست های بورژوازی بزرگ در سراسر سوئد با مخالفت جدی روبروست و ضربه شدیدی به آن وارد آمده است.

قوانین محدود کننده خدمات دولتی و ضد خارجی در سه سال گذشته، که توسط حکومت دست راستی اعمال شد، از جمله دلایل شکست آنها در این انتخابات است. بلوک چپ، سبزها و سوسیال دمکرات ها با درک همین واقعیت، شعارها خود را در این انتخابات به نوعی تدوین کردند، که حمایت خارجی های مقیم سوئد را بتوانند جلب کنند و موفق نیز شدند.

## ۳۵ میلیون امریکائی فاقد بیمه درمان اند

«کلینتون»، یا وعده های دهان پرکن، در امریکا به حکومت رسید. مهمترین حربه تبلیغاتی او برای راه یافتن به کاخ سفید، تهیه طرح بیمه درمانی برای مردم امریکا بود. او پیش از انتخابات از رقم ۲۵ میلیون امریکائی بارها در نطق های خود استفاده کرد، که فاقد بیمه درمانی هستند. آن وعده ها، هنوز انجام نشده است، طرح بکلی کم اعتباری هم، که تهیه شده، بین کنگره و مجلس نمایندگان از یک طرف و کاخ سفید از طرف دیگر، مثل توپ فوتبال امریکائی دست به دست می شود!

دولت دمکرات ها، که برای امزام ۲۰ هزار نظامی برای دخالت مستقیم در امور داخلی هائیتی و برپاساختن تخته پرش بعدی برای دخالت نظامی مستقل در امور داخلی کوبا، اعلام می دارد: «چنین اقدامی نیازمند تصویب کنگره امریکا نیست و ریاست جمهور خود می تواند مستقلاً تصمیم بگیرد». از ابتدای به قدرت رسیدن دمکرات ها تاکنون طرح بیمه درمانی را در امریکا، موکول به موافقت کنگره کرده است. دولت باصطلاح تلاش می کند، تا پیش از ارائه طرح مذکور به کنگره امریکا، نظر نمایندگان را در طرح خود بگنجانند، تا از مخالفت با آن در کنگره جلوگیری کند. هر مانعی که برداشته می شود، مانع دیگری از سوی نمایندگان مطرح می شود و در نتیجه طرح مذکور هنوز در کنگره نیز طرح نشده است.

اخیراً تعدادی از نمایندگان دمکرات کنگره با رئیس جمهور در کاخ سفید تماس گرفته و به او اطلاع داده اند، که طرح کاخ سفید برای بیمه ها، منافع بخش اصم صاحبان صنایع و کارخانجات و کشاورزی را به خطر می اندازد و باید مفادی، که با منافع آنها برخورد می کند، از طرح مذکور حذف شود! آنها اطلاع داده اند، که فقط پس از این اصلاحات، مطرح شدن طرح مذکور در مجلس و کنگره ممکن است، تا نمایندگان دیگر نظرات خود را پیرامون آنها بدهند!

کاخ سفید با این پیشنهاد موافقت کرده است و حالا قرار است طرح بیمه ها پس از جراحی جدید به کنگره فرستاده شود. حتی مردم امید به تصویب این طرح اصلاح شده نیز ندارند و بسیاری حدس می زنند، که در دوره دوم ریاست جمهوری دمکرات ها، نیز بار دیگر وعده اجرای طرح بیمه ها، از جمله موضوعات تبلیغاتی برای کاندیداها خواهد بود.

جالب تر از همه نقش مطبوعات و تلویزیون های امریکا در برابر این موضوع مهم اجتماعی است. آنها عملاً با تبلیغات انحرافی و طرح اخبار جنجالی و بی ارزش و صحنه سازی در اطراف آنها، عملاً مانع توجه افکار عمومی روی کارشنکتهای کنگره و سرمایه داران امریکائی برای جلوگیری از تهیه و تصویب طرح بیمه های درمانی می شوند. بتوان مثال در کوربان اخبار مربوط به تماس نمایندگان دمکرات کنگره امریکا با کاخ سفید و اعلام نظرشان برای اصلاح مجدد طرح بیمه ها از سوی کاخ سفید، دادگاه مربوط به قتل همسر یکی از بازیکنان فوتبال امریکا را برای چندین روز چنان به مسئله روز سراسر امریکا تبدیل کردند، که همگان طرح بیمه و کارشنکتهای کنگره را فراموش کردند!

در این دادگاه، «اوجی، سیمیسون» یکی از بازیکنان سابق فوتبال امریکائی، متهم است، که همسر خود را بقتل رسانده است. تلویزیونها بخوبی می دانند، که برای مسخ افکار عمومی چه باید بکنند!

م. ن. (س. آنجلس)

## سپاه پاسداران دعوت به اعلام نظر

### نسبت به برنامه دوم رژیم شد!

در يك اقدام غیرمعمول، رئیس مجلس اسلامی رژیم، در اجلاس ویژه فرماندهان سپاه پاسداران شرکت کرده و از آنها خواست، تا در جریان بررسی و تصویب برنامه دوم باصلاح نوسازی کشور، فعالانه شرکت کنند. این اجلاس روز ۲۹ شهریور در تهران تشکیل شد.

طرح برنامه ۵ ساله دوم، که مدتی بدلیل اختلاف نظر مجلس و ریاست جمهوری و در واقع بدلیل مخالفت‌های مردم، که در قیام‌های اخیر منعکس شده است، به تعویق افتاده بود، پس از پایان تعطیلات تابستانی مجلس شروع شد. تصمیم سریع مجلس اسلامی برای بررسی این برنامه، بلافاصله پس از پایان تعطیلات نشان داد، که در طول این مدت -تعطیلات- رایزنی‌های لازم انجام شده است و با توافق پشت پرده بر سر، این طرح، اکنون باید به تصویب مجلس برسد. سمت و سوی این توافق و جهت عمده آن، در قرار گرفتن نخستین بخش طرح مذکور در مجلس منعکس است، که همانا خصوصی‌سازی اقتصاد کشور در تمام عرصه‌های اقتصادی است.

شواهد امر نشان می‌دهد، که مجلس اسلامی، به توصیه و در هماهنگی با دیگر سران رژیم، برای پیشگیری از هر نوع مقاومت در سپاه پاسداران علیه طرح ۵ ساله دوم باز سازی -ویا در واقع خصوصی‌سازی اقتصاد کشور- دست به چنین باصلاح ابتکاری توسط رئیس مجلس اسلامی زده است.

## خروج جانبازان از ایران ممنوع شد!

بنابر تصمیم سران رژیم، اعزام معلولین جنگ باعراق برای درمان به خارج از کشور، ممنوع شد. رژیم، دلیل این تصمیم را صرفه‌جویی هزینه اعزام معلولین و مجروحین جنگ (جانبازان)، اعلام داشته است، اما مصاحبه معاون بهداشت و درمان بنیاد جانبازان، که در مطبوعات کشور انتشار یافت، پرده از روی انگیزه واقعی این تصمیم برداشت. وی گفت: «... (با جلوگیری از اعزام جانبازان به خارج از کشور برای درمان) عوارض فرهنگی و مسائل دیگر اعزام را نیز در پیش نخواهیم داشت.»

این عوارض فرهنگی، چیزی نیست، جز آشنا شدن جانبازان با دنیایی، که رژیم بی‌وقفه سعی داشته و دارد، از آشنائی با آن محرومشان نگاه دارد.

## جاسوس و نفوذی واقعی کیست؟

تلویزیون سی.بی.اس آمریکا، در کرماگرم تشدید ناراضائی عظیم توده‌های مردم از رژیم اسلامی، سراغ مشاور پیشین امنیتی کاخ سفید واشنگتن، «مک‌فارلن» رفته و با او یک گفتگوی اختصاصی انجام داده است.

او، که در جریان یک سفر محرمانه و جنجال‌برانگیز در تهران، با برخی بلندپایگان رژیم -والیته پیشاپیش همه آنها هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای ملاقات و مذاکره کرده است، در این مصاحبه، ناگهان به مطالبی اشاره کرده، که ظاهراً باید برخی مقامات حاضر در مسند قدرت در رژیم ج.ا.ا. آنرا بسیار جدی تلقی کنند. همانها، که سر نخ بسیاری از فجایع و خیانت‌های ۱۵ سال گذشته به آنها ختم می‌شود و اکنون باید بخطر داشته باشند، که هر نوع خُلف و مده و حرکت مستقل از خواست‌های آمریکا، می‌تواند به چه قیمتی برایشان تمام شود.

«مک‌فارلن» در این گفتگو اظهار داشته است، که در سال ۱۹۸۶ یک مقام بلند پایه امنیتی اسرائیل، بنام «دیوید کیخه» به کاخ سفید پیشنهاد کرد، که خمینی را در خانه‌اش در جماران به گونه‌ای مسموم کند، که در ناصله چند ماه تا دو سال بيمرد. او در برابر ابراز نگرانی آمریکا مبنی بر هرج و مرج ناشی از غیبت آیت‌الله خمینی در صحنه سیاسی ایران، گفت، که اطمینان دارد، در رژیم جمهوری اسلامی و در پیرامون خمینی، کسانی هستند، که پس از مرگ او قدرت را بدست می‌گیرند. این افراد طرفدار غرب هستند و تمهیداتی راه که بر مهده گرفته‌اند، اجرا خواهند کرد.

این افراد کیستند و تمهیداتشان چه بوده است؟ آیا آنها، همانهایی

نیستند، که اکنون ایران را به سستی می‌برند، که خیال داشتند با حذف خمینی از صحنه، ببرند؟ و در حیات خود او نیز بودند. تردید نباید داشت، که آنها سرانجام آتش خواهند شد، گرچه با تاخیر. همانها، که دیگران -مذهبی و دگراندیش- را به اتهام ناجوانمردانه و سرپایا ساختگی جاسوسی اعدام کرده‌اند و کشتند، در حالیکه خود جاسوس و نفوذی در انقلاب بودند.

## مصاحبه با «رسول ملاقلی پور» فیلم ساز ایرانی

... وقتی که قرار باشد درباره مشکلات آن بسیجی‌ای، که شناخت کافی از زندگی‌اش دارم، فیلم نسازم، پس چه بسازم؟ حتی باید بگویم بسیجی خیلی خوب است از نظر اقتصادی، اجتماعی و از هر حیث دیگری آرامش دارد؟! میزنی به من می‌گوید این را بگو... ما اساس انقلابان «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» است. وقتی من بند دوم آن یعنی «آزادی» را نداشته باشم، در حالی که خود من مثل خیلی‌های دیگر سرمایه‌گذاری جانی و مالی کرده‌ام، به چه دردی می‌خورد؟ ... چندی پیش توانستم به اعتبار فیلمساز مشهور بردم (۱) به خدمت یکی از مسئولین بروسم. البته بعد از گذشتن از چندین خان غیرقابل گذر برای افراد عادی در آنجا با وی در مورد یکی از قطع نفع‌های استثنائی و خارق‌العاده اهوازی، که از هر نظری برای مردم ما الگوست صحبت کردم و از وی خواستم به خاطر شرایط سخت جسمانی این جانباز یک ماشین کولردار تهیه کند تا در گرمای اهواز او بیش از این صدمه جسمی نبیند. می‌دانید در پاسخ به من چه گفت؟ گفت: «آقای ملاقلی پور شما چرا اینقدر احساساتی شده‌اید؟ خلاصه آن روز دست از پا درازتر از دفتر کار ایشان آمدم بیرون. خوب من دوست دارم در فیلم خود این حرف‌ها را بزنم.

آیا من حق ندارم از یک جانباز قطع نفعی، که همه چیزش را داده فیلم بسازم؟ من شاهد دارم، که در آنجا گفتیم «اجازه دیدید مثل سگ پاهاتونو بیروسم ولی تورو خدا به این جانباز کمک کنید!» اما او به حرف‌های من می‌خندید» در حالی که خودش ماشینی را سوار می‌شد، که همان روز ۲۵ میلیون تومان ارزش داشت. معلوم است، که چنین فردی اصلاً دغدغه‌اش مسئله جانباز نیست... به هر حال من نمی‌توانم خارج از دغدغه‌های خودم و جامعه‌ام، که به آن تعلق دارم فیلم بسازم. دوست دارم بتوانم کسی که فیلم جنگی می‌ساختم، شرایط کسانی را ترسیم کنم، که در جنگ بوده‌اند و حالا در پیچ و خم‌های زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند. .... من فیلمساز دوست دارم هر موضوعی، که راجع به عدالت باشد بسازم. آیا اجازه دارم؟ اگر قرار است نسازم، خوب اصلاً فیلم نمی‌سازم.

## تکذیب خبر سازمان «بابک خرم‌دین»

دادستانی انقلاب اسلامی تهران با چاپ یک اطلاعیه در مطبوعات رژیم، اطلاع داد، که «احمد شیخ شمریان» با اتهام تخلفات و جرائم دستگیر شده است و کسانی، که نسبت به وی ادعا و یا شکایتی دارند، می‌توانند به دادستانی مراجعه کنند. مدتی پیش، سازمان «بابک خرم‌دین» طی اطلاعیه‌ای، که در خارج و در کلیه مطبوعات اپوزیسیون منتشر شد، اطلاع داد، که «احمد شیخ شمریان»، که مأمور حفاظت خانه خامنه‌ای بود، دستگیر و اعدام شده است.

Rahe Tudeh No. 25  
Oktober 94  
Postfach 45  
54574 Birresborn  
Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان

از فاکس و تلفن شماره ۴۵۰۳۲۰۳۳-۲۱۲۳۳-۴۹  
(آلمان) می‌توانید برای تماس سریع با «راه توده»  
و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.